

8-5-95



مجلس شورای اسلامی ایران

انقلاب

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دور دوم سال پانزدهم ۱۳۷۳ ارکان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره ۱۲۲

پیام کمیته مرکزی بمناسبت یازدهم دی

در صفحه ۳۰

" متن ۱۳۴ "

محکمی دیگر برظرفیت جمهوری اسلامی

حزب کمونیست کارگری ایران : باز هم عقب نشینی

سارا محمود

حزب کمونیست کارگری ایران (ح.ک.ک.ا)، پیش نویس "برنامه حداقل" خود را منتشر کرده، پیش نویسی که بنا به اطلاعیه پایانی کنگره اول این حزب (در شماره ۱۵ انترناسیونال) با اصلاحاتی در کنگره نیز به تصویب رسیده است. با اینکه بخش منتشر شده شامل مطالبات فوری است و برنامه کامل حزب مزبور هنوز منتشر نشده است، ولی همین بخش نشان میدهد که این حزب مسئله گذار به سوسیالیسم را با صراحتی بمراتب بیشتر از گذشته به روز محشر حواله داده و در برنامه ای که برای انقلاب آتی در ایران پیشنهاد کرده، بویژه در حوزه اقتصادی، به طرح اصلاحات در چهارچوب نظام سرمایه داری اکتفا کرده است. این عقب نشینی هم در مقدمه و هم در متن برنامه اصلاحات مشهود است. در متن برنامه پیشنهادی هیچ خبری از مطالبات انتقالی دیده نمیشود. در مقدمه های اصلی و فرعی، ضرب عقب نشینی با تمجید آرمانگرایانه از سوسیالیسم گرفته شده، اما مطلب صراحت دارد: "ح.ک.ک.ا معتقد است که پیشرفتهای اقتصادی و علمی و مدنی تاکثرنی جامعه بشری شرایط و ملزومات مادی برای سازمان دادن یک جامعه آزاد بدون طبقه و بدون استثمار و ستم، یک جامعه جهانی سوسیالیستی، را هم اینک فراهم کرده است." (تاکید از ما)؛ اما وقتی که نوبت به کشورها میرسد: "هرجا که نظام سرمایه داری برجاست، ح.ک.ک.ا همچنین برای گسترده ترین و عمیقترین اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه میکند." این اصلاحات "وارد آوردن ضربه نهایی بریکر بقیه در صفحه ۳

همانطور که انتظار میرفت، کوبندگان مغزها، بُرندگان زبانها و مبشرین و مباشران خفقان، از انتشار "متن ۱۳۴" نویسنده که در آن از آزادی عقیده و بیان دفاع کرده و آنرا حق طبیعی، اجتماعی و مدنی نویسندگان دانسته بودند، مثل ترقه از جا دررفته اند. همه ابزارهای تخطئه و توهین و تهدید بکار افتاده اند. حمله از همه سو آغاز شده است. روزنامه جمهوری اسلامی حکم امضاکنندگان بیانیه را هم پیشاپیش صادر کرده است: "با این افراد باید مانند منافقین عمل شود!" یعنی باید کشته شوند. کیهان هم که در پرونده سازی تخصصی دارد پاپوش دوزی برای امضاکنندگان سرشناس "متن ۱۳۴" را برعهده گرفته است. "فلانی گرایش به سوی اسرائیل دارد، فلانی مؤرد ملاطفت فرح پهلوی بوده است و گویا اینکه امضاکنندگان متن ۱۳۴ به درگاه سردمداران نظم نوین جهانی به استغاثه برخاسته اند و در شرایطی دست به انتشار متن ۱۳۴ زده اند که آمریکا و غرب نیز به ایران فشار میآورند."

کنفرانس قاهره و حقوق زنان: یک فرصت استثنائی، اما... در صفحه ۷

در این شماره :

- فرانسه شکارگاه آزاد برای رژیم جمهوری اسلامی در صفحه ۱۳
- کوبا یک پیروزی اما بعد ... در صفحه ۱۵
- سرنوشت احزاب و سازمانهای سیاسی و ... در برزیل در صفحه ۱۶
- قرارداد غزه - اریحا ، بالاخره چه ؟ در صفحه ۲۰

جهت همه تلاشهای رژیم به سیاسی کردن اقدام کاملاً دموکراتیک امضاکنندگان "متن ۱۳۴" است. آنان به اشکال مختلف تصریح کرده اند که تشکشان فاقد هرگونه تعلق سیاسی است و مسئول گرایشات سیاسی هیچیک از اعضای خود هم نیست. گفته اند که کارشان فقط دفاع از آزادی اندیشه و بیان و مخالفت با سانسور است، و در یک کلام: دفاع جمعی، از حقوق طبیعی، اجتماعی بقیه در صفحه ۲

و مدنی نویسندگان. همین و نامه تمام.
در واکنش به یک چنین بیانییه
دمکراتیکی که از حقوق صنفی نویسندگان حرف
زده است، جنتی در نماز جمعه، شمشیر را علیه
امضاکندگان "متن ۱۳۴" از رو میبندد و روزنامه
جمهوری اسلامی آنان را به تضعیف حکومت از
درون متهم میسازد. معنی این واکنشها این است که
در جمهوری اسلامی، آزادی عقیده و بیان نه تنها
وجود ندارد بلکه حتی سخن گفتن از آنهم پاسخی
جز سرنیزه و سرب داغ ندارد. معنای این واکنشها
همچنین این است که آزادی عقیده و بیان با ذات
و هستی جمهوری اسلامی آنچنان در تضاد است که
سخن گفتن از آن، حکومت را از درون تضعیف، و
وجود آزادی عقیده و بیان، موجودیت حکومت
اسلامی را منتفی میکند.

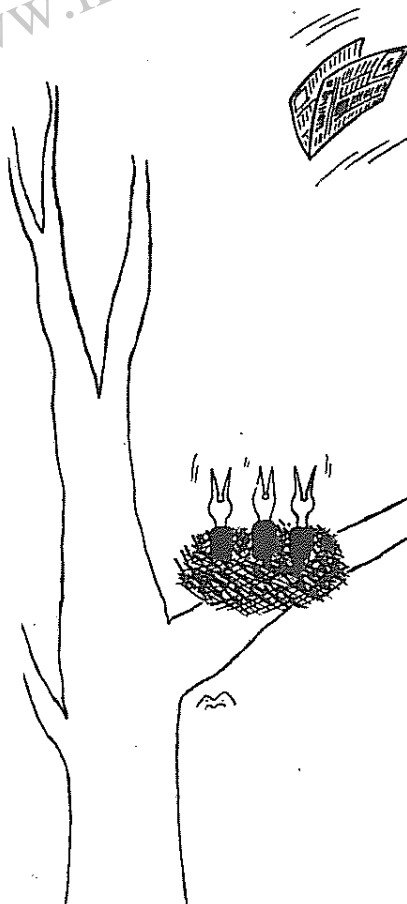
چرا ساده ترین و طبیعی ترین درخواستها
و حقوق مسلم لایه های مختلف مردم کشور، حتی
وقتی در مسالمت آمیزترین شکلی به آنها اشاره
میشود، از دید سرکردگان رژیم، تهدیدی علیه اسلام
و حکومت اسلامی و یا محاربه با خدا تلقی میشود؟
علتش آن است که این رژیم، یک رژیم ایدئولوژیک
است؛ یعنی علاوه بر آنکه مثل هر دولت در جامعه
سرمایه داری، تنظیم کننده رابطه میان کار و
سرمایه و موظف به سرکوب حق طلبی و مساوات
طلبی طبقات کارگر و زحمتکش در برابر ستمگری
و بهره کشی اقلیت سرمایه دار است، یک عقیده
مذهبی را هم به همه عرصه های حیات جامعه و
مردم و به تک تک شهروندان کشور به ضرب
سرنیزه وزندان و شکنجه و اعدام، تحمیل میکند.
این رژیم، رسالت و دلیل وجودی خود را حاکم
کردن اندیشه اسلامی، الگوها و معیارهای اسلامی
بروجدان آحاد مردم، بر اقتصاد و سیاست، بر علم و
فرهنگ و ادب و هنر و ورزش، بر روابط میان
طبقات و گروههای اجتماعی، بر روابط زنان و
مردان، بر حقوق و قوانین، و حتی بر روابط خصوصی
یا خانوادگی افراد میدانند. آنهم نه هر اسلامی!
اندیشه و الگو و معیارهای اسلام شیعه اثنی عشری
معتقد به فقه جعفری، که نظام حکومت ولایت
مطلقه فقیه را به روایت خمینی قبول داشته باشد!
تازه در همین چارچوب تنگ هم چنان سانسور و
خفغانی بر تنوع برداشتها و سلیقه ها حاکم است
که حتی امثال مهندس عابدی (سر دبیر سابق
روزنامه سلام)، عبدالکریم سروش (فیلسوف اسلامی
و استاد دانشگاه) محسن مخملباف (سناریونویس و
کارگردان سینما) و آیت الله حسینعلی منتظری
(فقیه طراز اول، تئوریسین حکومت ولایت فقیه و
جانشین تعیین شده برای خمینی) هم بخاطر ابراز
عقاید و سلاطی خود در چارچوب همان اسلام
حاکم، از غضب و عقوبت برکنار نمانده اند!

آنچه امضاکندگان "متن ۱۳۴" طلب

میکند، یعنی آزادی اندیشه و بیان، یک حق
طبیعی و ابتدائی و مسلم، برای هر انسان، برای هر
شهروند جامعه است؛ حتی که بویژه نویسندگان،
بدون برخورداری از آن موضوعیت کار و حرفه خود
را از دست میدهند. آنچه در این میان غیرطبیعی
است، وجود حکومتی است مذهبی که رسالت خود
را سرکوب همه اندیشه ها و محو همه فرهنگها و
بریدن زبانها میدانند. اما طبیعی است که چنین
رژیمی، طرفداری از آزادی اندیشه و بیان را تضعیف
حکومت تلقی کند و از او هیچ توقعی جز این
نمیوان داشت که در برابر طالبان این حق انسانی،
برآشوبد و شمشیر را از رو بپندد. بقول ناصر خسرو:
خیره میازمای این آزموده را

گوزبگ نیامده ست خردهمندر اخیرا!

هرچه سران رژیم بیشتر خط و نشان بکشند
و امضاکندگان "متن ۱۳۴" را تهدید کنند، باید با
جدیت و گستره بیشتری به پشتیبانی و حراست از
این نویسندگان برخاست. هرچه بیشتر سرکوبگران
رژیم با متصل کردن اقدام این نویسندگان به
آمریکا و اسرائیل و غیره، بکوشند برای سرکوب
سیاسی آنان توجیه و دلیل بترانند، مردم ایران و
بویژه کارگران و زحمتکشان باید با صدای رساتری
اعلام کنند که آزادی اندیشه و بیان، نیاز حیاتی و
طبیعی خودشان است و "متن ۱۳۴" ۶۰ میلیون امضا
در پشت سر خود دارد.



کوبای یک پیروزی ... بقیه از صفحه ۱۵

طریق گسترش بازار.

سیاست کوبا مبنی بر آزادی محدود
بازار بخودی خود غلط نیست، طبیعی است که
بازسازی اقتصادی که در آن کمبود اصل است
بدون استفاده از مکانیسم بازار غیرممکن
است، بعلاوه استفاده از بازار بعنوان ابزاری
برای تامین حق انتخاب مصرف کننده و ایجاد
تنوع در تولید محصول و شیوه توزیع آن امری
مثبت است اما خطر نیروهای ویرانگر بازار
بویژه در شرایط کنونی را نباید از نظر دور
داشت و تنها گسترش دمکراسی و آزادی است
که میتواند سدی در مقابل این نیروهای
ویرانگر بسازد.

البته نمیتوان ادعا کرد که این راه
یعنی تکیه بر دمکراسی و آزادی و پیشبرد
اصلاحات اقتصادی با اتکاء بر دمکراسی
پیروزی حزب کمونیست را تضمین میکند.
معمولا یک جنگ واقعی با تضمین پیروزی
یک طرف آغاز نمیشود. مسئله این است که
با در پیش گرفتن راه اصولی موضع مردم و
پایه مبارزه برای سوسیالیسم چه در صورت
پیروزی و چه در صورت شکست تقویت
میشود. اینرا انقلاب نیکاراگوئا ثابت کرده
است. مضافا اگر فیدل کاسترو که بی تردید
هنوز در میان مردم کوبا از محبوبیت و اعتبار
وسیعی برخوردار است. خود این اصلاحات را
آغاز کند احتمال موفقیت را بالا میبرد و در
صورت شکست هم چهره او و انقلاب کوبا پاک
میمانند و هم چنانکه تجربه کشورهای اروپای
شرقی نشان داد، مردم از حقوق و آزادیهای
بدست آمده برای دفاع از تامین اجتماعی و
دستاوردهای انقلاب استفاده خواهند کرد. فیدل
کاسترو اخیرا در مصاحبه ای با روزنامه
وینزولائی ال ناسیونال، در رابطه با مذاکره با
آمریکا گفت "من دارم سرخودم را در مقابل
استقلال کوبا، انقلاب و سوسیالیسم پیشنهاد
میکم" تحول عظیمی که جامعه کوبا محتاج
آن است، به چنین مردی نیاز دارد. دریغ است
که حزب کمونیست کوبا این فرصت را تا
کاسترو در قید حیات است، از مردم کوبا دریغ
دارد.

حزب کمونیست کارگری ...

نظام استثمارگر سرمایه داری و حاکمیت طبقه سرمایه دار برجامعه بشری را تسهیل خواهد کرد... و "با سرنگونی ج.ا.بلافاصله بعنوان فرمان پیروزی کارگران و توده مردم بر رژیم ارتجاعی اسلامی به اجرا گذاشته خواهد شد" (تاکید از ما).

مطلب روشن است: اصلاحات سیاسی و اقتصادی درچارچوب نظام سرمایه داری درکشورما، وارد آوردن ضربه بر نظام سرمایه داری و حاکمیت طبقه سرمایه دار بر جامعه بشری را تسهیل خواهد کرد و این برنامه که باید توسط یک حکومت شورایی اجرا شود، برنامه پرولتاریا بعد از سرنگونی ج.ا.بلا است!

طرح یک رشته اصلاحات سیاسی و اقتصادی که بورژوازی بدلائیل معینی از انجام آن سرباز زده است دربرنامه انتقالی احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری متداول است. و دلایل معین بورژوازی نیز غالباً به مشخصات خود نظام سرمایه داری برمیگردد که بمشابه مانع عمل میکند، نه بدجنسی بورژوازی. و درست از اینرو برنامه های انتقالی مدعی به انجام رسانیدن این اصلاحات هستند، زیرا چارچوب نظام سرمایه داری را درهم میشکنند از آن فراتر میروند و به این دلیل موانع ناشی از مقتضیات نظام سرمایه داری را از پیش پای اصلاحات برمیدارند.

اما طرح یک انقلاب تام پیروزی کارگران و مردم بر رژیم اسلامی. و استقرار یک دمکراسی خلقی که مشخصات آن به تفصیل در پیش نویس منتشر شده آمده است. برای انجام اصلاحات دمکراتیک درچارچوب نظام سرمایه داری با حذف مطالبات انتقالی دریک کشور سرمایه داری معنایی ندارد بجز تکامل نظام سرمایه داری که به تحکیم نظام سرمایه داری و حاکمیت بورژوازی میانجامد و کاری است که نزد پوپولیستها متداول است و بویژه درکشور ما بشدت آشناست و هم پوپولیسم رفرمیستی و هم پوپولیسم انقلابی مصرانه بر آن پافشاری کرده اند؛ با این تفاوت که پوپولیستهای انقلابی با طرح یک رشته درخواستهای انتقالی درکنار دولت خلقی تلاش کرده اند رابطه خود را با انقلاب ضدسرمایه داری حفظ کرده و از طریق ارتقاء توان خرده بورژوازی، او را به درهم شکستن نظام سرمایه داری وادارند. ح.ک.ا. ۱۰۰۰ اکنون با حذف صریحتر مواد انتقالی و تاکید بر ابقای نظام سرمایه داری و محدود کردن برنامه به

اصلاحات بورژوازی، هسته معقول انقلاب خلقی را اخذ کرده و با آنارشیسم و ضمنا انقلابی گری آن وداع میکند. به این ترتیب مسیری که تحولات فکری هسته اصلی برنامه ریزان ح.ک.ا. طی کرده است، متأسفانه مسیری رو به قهقرا است. نگاهی به این سیر تحول روشنگر آنست که این رفقا درمقابل تحولات بزرگ، چه در کشورما، چه در سطح جهانی، درعین اینکه خصلت معترض را حفظ کرده اند، اما درمجموع درجهت جریان که مسلماً بنفع طبقه کارگر در توازن قوای طبقاتی نبوده است شنا کرده اند: بیانیه آذرماه ۱۳۵۷ این رفقا که هنوز در محفل کوچکی جمع بودند تحت عنوان "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا- خطوط عمده" در شرایط غلیان احساسات ضدامپریالیستی توده ای نوشته شده است. دراین هنگام آنها از "انقلاب دمکراتیک" ایران "برقراری دمکراسی... و نابودی کامل سلطه امپریالیسم" را طلب میکنند. بزودی مضمون ارتجاعی ضدامپریالیسم خمینی این حقیقت را آشکار میکند که نابودی امپریالیسم مستلزم نابودی سرمایه داری است. نظریه پوپولیستی انقلاب بورژوا دمکراتیک خلقی و ضد امپریالیستی درایران بشدت ضربه خورد و دچار بحران شد. راه حل خروج از این بحران بر اساس تحلیل از واقعیت تنها قبول این امر بود که برای ضربه زدن به امپریالیسم باید در ایران از سرمایه داری فراتر رفت. اما رفقا بجای آن یک گام عقب رفتند و بهنگام تاسیس حزب کمونیست ایران که این رفقا نقش مهمی در برنامه ریزی آن داشتند، برنامه ای تنظیم کردند که مضمون آن چنین بود: "مضمون اقتصادی بخش حداقل برنامه پرولتاریا را نفی عملی سلطه امپریالیسم بر شرایط زیست و کار پرولتاریا وتوده های زحمتکش و تهیدست، تامین رفاه نسبی کارگران وزحمتکشان و رفع موانع اقتصادی بسط مبارزه طبقاتی تشکیل میدهد". (از برنامه ح.ک.ا. ۱۰۰۰ شهریور ۶۲) و درتوجیه این عقب نشینی گفته شد که با "تعیین ارزش نیروی کار، بیرون از قوانین عام تعیین ارزش کالاها درجامعه سرمایه داری" و به کمک "اهرمهای سیاسی از بالا و پائین، شکل و الگوی سرمایه داری ایران بمشابه یک کشور تحت سلطه از مسیر مطلوب خویش منحرف میشود!!" و به این ترتیب داستان انقلاب بورژوا دمکراتیک بحران زا ساخته شد و جای "نابودی کامل امپریالیسم" از طریق استقرار دمکراسی ضد امپریالیستی را، قفلک دادن امپریالیسم بکمک دخالت در قوانین بازار آنهم

بکمک اهرمهای سیاسی گرفت. البته در انتهای همین برنامه پذیرش ضمنی مطالبات انتقالی، به شرط آنکه درخدمت اصلاحات باشد، هنوز مطرح بود. ۱۰۰۰ بالاخره دوره تحولات بلوک شرق و پایان جنگ سرد میرسد. فروپاشی بلوک شرق، هر تحلیلی هم که از آن داشته باشیم درعمل موضع مراکز اصلی قدرت امپریالیستی و بازار جهانی سرمایه را تقویت کرده و آنها نظم نوین خود را طرح میروند. منصور حکمت خود تصدیق میکند که در شرایط جدید "هر مبارزه حق طلبانه، چه رسد به سوسیالیستی و کارگری، با چنان معادلات جدیدی در سطح جهان روبرو شده است، که برداشتن یک گام از این به بعد... بدون تعمق جدی درباره این نظم نوین بورژوازی مقدور نیست". (فقط دوگام به پس) تقریباً درهمین هنگام بود که این رفقا تصمیم به انشعاب از حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب جدید گرفتند. و علت این انشعاب را دفاع از اترناسیونالیسم پرولتری و مبارزه با ناسیونالیسم بورژوازی ذکر کردند. دربرنامه این حزب است که عقب نشینی جدید دربرابر تعرضات سرمایه داری جهانی سازمان داده میشود، مطالبات انتقالی از برنامه بلافصل تحولات آتی ایران حذف میشود و مطالبه طبقه کارگر و برنامه او پس از پیروزی برجهموری اسلامی به یک دمکراسی خلقی و اصلاحات اقتصادی درچارچوب نظام سرمایه داری تقلیل داده میشود، البته اینبار بدون ذکری از مبارزه با امپریالیسم یا طرح ماده ای که نشانه عزم گذار از سرمایه داری باشد و این البته چیزی نیست بجز زودن پیرایه های انقلابی انقلاب دمکراتیک خلقی و عریان کردن جوهر رفرمیستی و بورژوازی اش. البته ح.ک.ا. ۱۰۰۰ ممکن است دربخش مرامی (حداکثر)، مطالبات سوسیالیستی طبقه کارگر را بگنجانند، ولی این دراصل مطلب تغییری ایجاد نمیکند چرا که مسیر آینده تحولات را برنامه عمل بلافصل مشخص میکند. بعلاوه وقتی برنامه بر اساس بقاء نظام سرمایه داری پس از سرنگونی ج.ا. توسط کارگران و مردم تنظیم میشود، یعنی برنامه نویس کارگران را به حفظ نظام سرمایه داری در شرایط بلافصل پس از سرنگونی دعوت میکند. زیرا برنامه نه بیان واقعیت صرف است، نه بیان آرزو. برنامه مبین آزاده یک حزب برای سازماندهی نیروها درجهت اهداف خود و براساس تحلیل انتقادی از واقعیت است. اگر تحلیل انتقادی از واقعیت نشان دهد که بقاء نظام متضمن فلاکت توده ای است، باید ضرورت درهم

شکستن نظام و برنامه ریزی برای درهم شکستن آن مورد تاکید قرار گیرد. برنامه ای که بقاء نظام را مورد تاکید قرار میدهد، متضمن این معناست که براساس تحلیل واقعیتها مصالح تکامل اجتماعی، مستلزم بقاء نظام سرمایه داری پس از انقلاب است و حزب عزم آن دارد که تا زمانیکه این مصالح ایجاب میکند نیروی خود را برای سازماندهی آن نظام بسیج کند یا دستکم برای درهم شکستن آن کاری انجام ندهد. اینکه ح.ک.ک.ا چه دلایلی برای بقاء نظام سرمایه داری دارد، فقط اهمیت فرعی دارد. میتوان به کارگران گفت چون شما آمادگی ذهنی ندارید، (تئوری ح.ک.ک.ا قبل از انشعاب)، یا اینکه توسعه سرمایه داری در ایران هنوز کافی نیست یا دلیل عوام پسند رایج کنونی مبنی بر اینکه سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست و غیره... ولی در حال نتیجه یکی است، باید کارگران را متقاعد کرد که بقاء نظام سرمایه داری، یک مصلحت واقعی برای تکامل اجتماعی در شرایط بلافصل پس از انقلاب است. براساس این پیش نویس باید کارگران و سایر اقشار مردم را اکنون و پس از انقلاب، تازمانیکه نوبت درهم شکستن نظام سرمایه داری فرابرسد، برای سازمان دادن موثر و کارآئی نظام سرمایه داری که برجا مانده است بسیج کرد. این مفهوم صریح پیش نویس ارائه شده است. اینکه نویسندگان پیش نویس آگاهانه قصد ارائه این پیام را داشته اند یا در ذهن خود تئوریهها و توجیهات دیگری فراهم کرده اند، اینکه در برنامه حداکثر مثل مقدمه پیش نویس کنونی به نحوی متناقض از راه حل سوسیالیستی هم امروز و همه جا برای معضلات نظام سرمایه داری سخن گفته شود، تغییری در مفهومی که از این برنامه مستفاد میشود، بوجود نمیآورد.

دمکراسی رادیکال یا فداورک برای سرکوب طبقه کارگر؟

گویا برای آرایش ظاهر این عقب نشینی ناخوشایند یا شاید درواکش ناخودآگاه بدان است که نویسندگان پیش نویس یک دمکراسی رادیکال همراه با یکسری اصلاحات گسترده اقتصادی و سیاسی را بعنوان مطالبات طبقه کارگر از نظام برجای مانده سرمایه داری مطرح کرده اند.

تناقضات این برنامه حداقل و خصلت پدرمآبانه و مستبدانه آن و نقض جابجای شناخته شده ترین حقوق دمکراتیک در متن آنرا، در مقاله جداگانه ای مورد بررسی قسرار

خواهیم داد. در اینجا رابطه اصلاحات در چارچوب نظام سرمایه داری (باصطلاح برنامه حداقل) با اهداف نهایی (مطالبات حداکثر) را در اندیشه و شیوه برخورد نویسندگان پیش نویس پی میگیریم و نتایج ضروری برنامه ریزی بر اساس این شیوه تفکر و برخورد را بررسی میکنیم.

نویسندگان پیش نویس تلاش کرده اند تا آنجا که دامنه تخیلشان اجازه میدهد، بقول خود "گسترده ترین و عمیقترین اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" را در بخش فوری برنامه بگنجانند، بطوریکه نه تنها دولت به یک "نه دولت" تبدیل شود، بلکه درکشوری که سطح باروری کار بشدت ناچیز است، مردم با حداقل ساعات کار، که هنوز در هیچ جای جهان مقرر نشده، عالیترین سطح رفاه اجتماعی را، که آتم هنوز در هیچ جای جهان دیده نشده، داشته باشند و درعین حال نظام حاکم، سرمایه داری و طبقه مسلط اقتصادی، بورژوازی باشد!!

درحقیقت نویسندگان برنامه که بزرگترین باج را به بورژوازی داده اند و قبول کرده اند که انقلاب مردم نظام سرمایه داری را مورد تعرض قرار ندهد و هیچ مطالبه ای درمورد تحول جدی نظام مطرح نباشد، میخواهند از کیسه بورژوازی تا آنجا که ممکن است مصرف کنند!! ظاهرا این یک شوخی است، اما این واقعا اندیشه نویسندگان پیش نویس است که پشت برنامه حداقل آنها پنهان شده است. برای اثبات میتوان به نوشته های آنان قبل از انشعاب، بویژه به مقالات مربوط به انقلاب بورژوا دمکراتیک بحران زا (مثلا "بسی سوسیالیسم" دوره اول شماره ۲ و دوره دوم شماره ۱) مراجعه کرد. براساس این شیوه تفکر، پرولتاریا با طرح اینگونه اصلاحات، "دراقتصاد دخالت کرده" و "آرزو نیروی کار را بیرون از قوانین عام تعیین ارزش کالاها در جامعه سرمایه داری" تعیین میکند و باین ترتیب هم وضع خودش بهبود مییابد، هم در اقتصاد سرمایه داری داخلی بحران ایجاد میکند، هم به اقتصاد سرمایه داری بین المللی ضربه میزند، هم به ناتوانی بورژوازی پی میبرد و اینهمه به تجدید آرایش قوای بین المللی کمک رسانده و "وارد آوردن ضربه نهایی بر پیکر نظام استثمارگر و حاکمیت طبقه سرمایه دار برجایمانده بشری را تسهیل خواهد کرد."!!

اما مسائل جدی و سخت زمینی، این خواب خوش آسمانی را بهم میریزد. اولین سؤال جدی این است: آیا اقتصاد سرمایه داری

و ارباب این اقتصاد بورژوازی. اصلاحات رادیکال این چنینی را تحمل میکنند؟ پاسخ قطعا منفی است. اما نویسندگان ساده اندیش پیش نویس در اینمورد راه حل آماده ای دارند. پرولتاریا بکمک نهادهای خود از بالا و پائین در اقتصاد دخالت کرده و بورژوازی را وادار به اجرای اصلاحات میکند. درمورد این راه حل ذهنی باید گفت اولاً این راه حل برخلاف ظاهر تندو تیز و انقلابی خود، ماهیتا همان نظریه کهنه لیبرالی مبتنی بر کنترل بازار توسط دمکراسی سیاسی است که البته در شرایط معین (مثلا در کشورهای پیشرفته غربی پس از جنگ دوم) و متحد معینی (یعنی تا آنجا که مرزهای نظام موجود را زیر سؤال نبرد) کار کرده دارد ولی نه در کشورما و نه برای اصلاحات این چنینی. برای درک این تشابه میتوان برای مثال به نظریات کارل پوپر که رسالت خود را مبارزه علیه مارکسیسم و سوسیالیسم میدانند مراجعه کرد. برای نمونه در مصاحبه ای که در ایران تحت عنوان "انقلاب یا اصلاح" توسط انتشارات خوارزمی منتشر شده است، او یکی از دو خصلت بارز "جامعه باز" یعنی سرمایه داری غربی را "نهادهای حقوقی و اجتماعی" میدانند که "از شهروندان در برابر رنج از خشونت... سوءاستفاده از قدرت اقتصادی صیانت کند... ما باید نهادهایی اجتماعی برپا کنیم تا از آنان که از نظر اقتصادی ناتوانند، در برابر توانگران صیانت کند، یعنی نهادهایی برای صیانت در برابر استثمار، زیرا قدرت سیاسی میتواند قدرت اقتصادی را مهار کند، مارکسیستها امکانات سیاست، خاصه آنچه را "آزادی صوری" مینامند دست کم میگیرند. پس من بر اهمیت مرکزی نقش نهادهای سیاسی برای اصلاحات اجتماعی تاکید میکنم. آنچه مهم است، این نیست که چه کسی حکومت میکند، بلکه این است که چگونه حاکمان را ممیزی میکنند... (ص ۳۶) و پرسشگر در پاسخ او بدرستی میگوید "معتقد نیستید که ساخت سیاسی دمکراتیک صوری هنگامی میتواند جان بگیرد که در قلمرو اقتصادی، معادل خود را بیابد؟" پوپر بازیرکی تقلا میکند تا با سخنوری اندر فواید دمکراسی از پاسخ به این سؤال شانه خالی کند. دلیل آن روشن است: بدون تعرض به سرمایه داری نمیتوان به این سؤال پاسخ داد.

ثانیا، وقتی بورژوازی ارباب اقتصاد است و نه ارباب سیاست، عدم تحمل خود را به شیوه ای معقول یعنی به کمک ابزار اقتصادی نشان میدهد. اساسا نظام سرمایه داری و بازار،

خود در برابر اصلاحات ریشه ای از خود دفاع میکند. اصلاحات عمیق انباشت سرمایه را مختل میکند، واحدهای تولیدی متوقف میشوند و درحالیکه سرمایه دار آنکه مانده است سرمایه اش را به بخش دلالی و تجاری و رباخواری منتقل میکند، فلاکت ناشی از بحران اقتصادی دامن طبقه کارگر و زحمتکشان را میگیرد. سرمایه دار انگشت اتهام را بسوی نویسندگان برنامه که مدعی دفاع از طبقه کارگر و سوسیالیسم هستند؛ بسوی "دولت شورایی" که برنامه نویسندگان پیش نویس را اجرا کرده و از بالا "دراقتصاد دخالت میکند؛ و بسوی نهادهای کارگری و مردمی که از پائین "در اقتصاد دخالت میکنند" میگیرد و متأسفانه این بار حقانیتی هم در اتهامات طبقه بورژوا هست، زیرا نویسندگان پیش نویس بمشابه نمایندگان طبقه کارگر از قبل گفته اند هدفشان ایجاد اختلال و بحران در اقتصاد است. تجدید آرایش نیروها صورت میگیرد، منتها برخلاف تصور نویسندگان پیش نویس، بنفع بورژوازی. نیروی انقلاب پیروز بر رژیم ارتجاعی اسلامی تجزیه شده و بورژوازی که قدرت اقتصادی را در دست دارد، ابزار سیاسی لازم برای سرنگونی "حکومت شورایی" را هم بدست میآورد.

"ساختار سیاسی دمکراتیک وقتی میتواند جان بگیرد که در قلمرو اقتصادی معادل خود را بیابد". آیا این حقیقت ساده و هزاران بار آزموده شده را، باید هجی کرد تاد رک شود. از نظر علمی این خیالپردازی محض است که یک دمکراسی رادیکال را سازمان دهیم بدون اینکه به اقتصاد سیاسی آن اندیشیده باشیم، یا اختلال در اقتصاد و بحران و فلاکت را پایه اقتصادی این دمکراسی رادیکال قرار داده باشیم. بورژوازی به بلاهت ما خواهد خندید. چرا که مسلماً آلترناتیو نسبتاً معقولتری برای سازمان دادن اقتصاد سرمایه داری خود دارد که میتواند آنرا در برابر آلترناتیو "مخرب و بحران زای" دمکراسی رادیکال بگذارد و مردم بجان آمده از فلاکت و خرابی اوضاع را برای سرکوب "نیروهای مخرب و بحران زای" فراخواند. رفیق منصور حکمت که مسلماً یکی از طراحان این پیش نویس است زمانی در نقد نظر رفیق شهید غلام کشاورز که طرفدار سوسیالیسم برای همه جامعه بشری بدون برداشتن یک قدم در سطح کشورهای منفرد بود، گفته بود: "این حکم که ساختمان اقتصادی سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست، از پیش وظیفه اقتصادی بدوش پرولتاریا در یک کشور نمیگذارد و بنابراین

درمقابل بورژوازی که نوعی وظایف اقتصادی را برای بهبود مادی جامعه طرح میکند بی دفاع و بی آلترناتیو میماند و به همین دلیل شکست میخورد و ناگزیر پروسه صنعتی شدن روسیه را به بورژوازی میسپارد..." (مارکسیسم و مسئله شوروی شماره ۱، ص ۲۶ و ۲۵)

چرا این حکم در مورد روسیه عقب مانده یک قرن پیش که امپریالیسم هنوز در آغاز گسترش خود و ادغام همه بازارها در یک نظام بهم پیوسته بود صادق است، اما در مورد ایران پایان قرن که اختاپوس بازار بر همه جوانب حیات اقتصادی اجتماعی آن چنگ انداخته و تسلط نظام سرمایه داری بر حیات مردم دیگر چون و چرا ندارد، صادق نیست؟ مگر شما مکرر در مکرر لنین را بر کرسی اتهام نشاندید که طرح اقتصادی برای انقلاب روسیه نداشت و اکتبر بدلیل فقدان طرح اقتصادی شکست خورده است و آلترناتیو سرمایه داری را پذیرفته است: "من میگویم اینکه لنین در آن مقطع فرمول سرمایه داری انحصاری دولتی را بیان میکند بخاطر این است که کمونیسم روسیه تا قبل از آن روی اقتصاد انقلابی دوره گذار فکر نکرده و کار نکرده بود..." و... اتفاقاً در سطح سیاسی و در شکل و خصلت حکومت حاصل از انقلاب، پرولتاریا خود را بروشنی از خواستههای بورژوازی تفکیک کرد و برعکس در قلمرو اقتصاد حتی خود لنین مرزبندی ضعیفی با بورژوازی بزرگ دارد که خواهان صنعتی کردن و مدرنیزه کردن اقتصاد روسیه است... بلشویکها میتوانستند بدنبال اشکال معینی از تولید اجتماعی بگردند که سرمایه داری انحصاری دولتی نباشد و ما قطعاً باید این کار را بکنیم..." (همانجا تا ص ۴۱)

پس این طرح اقتصادی معجزه آسا کجاست؟ چرا آنرا درمقابل آلترناتیو بورژوازی که هم اکنون صدای بلندی هم در جامعه ما دارد و طرحش را خروار خروار بچاپ میرساند نمینهید؟ چرا پرولتاریا را درمقابل بورژوازی که نوعی وظایف اقتصادی را برای بهبود مادی جامعه طرح میکند بی دفاع و بی آلترناتیو" میکنید که "بهین دلیل شکست بخورد"، بدون ارائه برنامه ای برای درهم شکستن نظام سرمایه داری، و بدتر از آن با تسلیم به این ایده که نظام سرمایه داری باید پس از انقلاب برجا بماند و ماقظ اصلاحات خود را به بورژوازی و نظامش دیکته کنیم، طرح افاضاتی از این قبیل که "قانون کار واقعی کارگران، نفی نظام مزدی و ایجاد جامعه ای است که

در آن هرکس داوطلبانه به اندازه توان و خلاقیتش در تولید وسایل زندگی و رفاه همگان شرکت میکند و به اندازه محصولات این تلاش جمعی بهره میگیرد." یا "برابری کمونیستی یک برابری واقعی و مادی... است" و غیره درجایجای برنامه، به مفهوم تلاش عملی برای حفظ موجودیت سرمایه داری و تبدیل سوسیالیسم به شعاری اخلاقی است که حتی یک همپاژ ضد مارکسیسم و سوسیالیسم مثل کارل پوپر با آن موافق است. او مکرراً گفته است "سوسیالیسم برای من یک شعار اخلاقی است"، آنچه او و سرمایه داران با آن مخالفند طرح ایده برابری و سوسیالیسم نیست، برنامه ریزی عملی برای سوسیالیسم است که آنها جنایت طراحی شده توسط پیغمبران دروغین برای پدید آوردن بهشت روی زمین میخوانند.

اصلاحات عمیق را که با مرزهای نظام سرمایه داری برخورد کند، نمیتوان به این نظام تحمیل کرد، و دمکراسی سیاسی را نیز نمیتوان نه به بورژوازی و نه به نظام او دیکته کرد؛ بلحافظ علمی به این دلیل که اقتصاد سیاسی سرمایه داری نمیتواند یک دمکراسی رادیکال و اصلاحات رادیکال را تحمل کند. چنین اصلاحاتی انباشت را مختل کرده و نظام را به کمک ابزار نیرومند خود در تولید و توزیع به دفاع از خود برخواند انگیزت و براساس روابط حاکم اقتصادی پرولتاریا و زحمتکشان را وادار خواهد کرد که بهای آنرا با فلاکت خود بپردازند؛ بلحافظ سیاسی به این دلیل که بورژوازی تحت هیچ شرایطی اجازه نخواهد داد که طبقه کارگر حتی اگر تحت شرایطی به حکومت هم برود، در نقش اپوزیسیون بماند و بورژوازی را در کرسی اتهام بنشانند و درعین حال خواستههای خودش را به او دیکته کند. در این شرایط بورژوازی نه تنها از ابزار سیاسی بلکه اساساً از ابزار نیرومند اقتصادیش استفاده خواهد کرد تا جای مدعی و متهم را عوض کرده و پرولتاریا را سرکوب کند. این حقیقت را هم اکنون در زهرخند سرمایه دارانی میتوان دید که درمقابل چشم کارگران تکیده زیر فشار نظام، از تحویل گرفتن مجانی کارخانه های حتی با بخشودگی بدهیهایشان، حتی با تصویب اعتبارات هنگفت، خودداری میکنند و آنچه میطلبند اجرای قانون ساده بازار بدون دخالت دولت است. حتی اگر این دولت، دولتی باشد مثل ج.ا که حامی بدوی ترین شکل بهره کشی سرمایه داری است. این حقیقت را پرولتاریا باید از امروز درک کند و برای برداشتن گام تعیین کننده یعنی انقلاب اقتصادی و بنست گرفتن مقدرات اقتصادی آماده باشد. و متأسفانه همین حقیقت است که پیش نویس برنامه ح.ک.ا. با دقت از پرولتاریا مخفی میکند.

جوخه های

مرگ

ح شهاب

کمتر از یک هفته پس از اعتراضات دانشجویی علیه طرح دولت مبنی بر دریافت شهریه از دانشجویان مردودی، دو دانشجوی دانشگاه کاشان بطرزی فنجیع و اسرارآمیز و ظاهراً توسط عوامل ناشناسی بقتل رسیده اند. جسد این دو تن به اسامی مجید کریمی دانشجوی فیزیک و نظر بهارلو دانشجوی شیمی در خوابگاه دانشجویی درحالی یافت شد که یکی را باشیبه یا شینی تیز گردن زده بودند و دومی را هم با ضربات متعدد چاقو از پای درآورده بودند. چند ماه پیش زهر ایزدی دانشجوی دانشگاه تهران نیز به شیوه مشابهی، در پی خیزش موجی از ناآرامی در دانشگاهها بقتل رسیده بود. این هرسه مقتول از سازمانگران اعتراضات دانشجویی بوده اند و همین عامل، قتل اسرارآمیز آنها را توضیح میدهد. این شیوه ننگین سر به نیست کردن مخالفان بی تردید توسط آدمکشان حرفه ای جمهوری اسلامی و "سریازان گمنام امام زمان" صورت میگیرد. جمهوری اسلامی نه تنها دولت قانون نیست، بلکه دولت به معنای عامه فهم آن، یعنی وسیله حفظ امنیت عمومی هم نیست. جمهوری اسلامی بتدریج و به موازات افزایش نارضایتی ها و مقاومت مردم، هرچه بیشتر بصورت مجموعه ای از باندهای تبهکار و آدمکش درمیآید. این باندها همانند بسیاری از رژیمهای آبرویخته جهان سومی از چندی پیش به این نتیجه رسیده اند که سریه نیست کردن و گردن زدن سازمانگران حرکات اعتراضی شیوه ساده، بی دردسر و سودمندی

برای مقابله با این حرکات است. رژیم با از میان برداشتن این سازمانگران اولاً دودسر زندانی کردن و عواقب انشای احتمالی اعمال شکنجه گرانس در زندانهای رسمی و مخفی را منتفی میسازد تا بعداً بتواند با پیشروی ادعا کند که دایران زندانی سیاسی وجود ندارد، ثانیاً مسئولیت قتلها را بعهده نمیگیرد، آنرا متوجه عوامل ناشناس میسازد تا بعداً به نام مبارزه با همین عوامل ناشناس و تبهکاران ظاهراً ناشناخته نیز بخشی از سرکوبایش را توجیه کند. تازه این درحالی است که جنایت سروصدا پیا پی کند، اعتراض برانگیزد و نتوان خبرش را با سکوت و سانسور مخفی نگهداشت. ثالثاً هدف حاکم ساختن جو رعب و وحشت درمحیط دانشگاهاست تا کسی جرأت مخالفت فعال و سازماندهی اقدامات جمعی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی را بخود ندهد. رابعاً با بقتل رساندن سازمانگران حرکات دانشجویی هویت یابی نهادهای مستقل صنفی را که بنا به قاعده درمتن چنین حرکات و اعتراضاتی شکل میگیرند، درنطفه خفه میسازد تا هیچ اعتراضی جنبه پایدار، جهت روشن و هدف صریحی پیدا نکند و عمال وابسته به رژیم درمحیطهای دانشگاهی امکان داشته باشند، اعتراضات برحق دانشجویان را به مجاری بی ضرر کشانند و آنرا خشی نمایند.

باید کاملاً آگاه بود که سریه نیست کردن معترضین فعال و سازمانگران مطالبات سرکوب شده افشار و گروههای مختلف مردم درمجموعه سیاست رژیم امری تصادفی و موقتی نیست. رژیم فقها بنام بازسازی اقتصادی طی یک دوره کوتاه ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی بالا آورده است. مجلس شورای اسلامی به نوشته شماره یکشنبه ۲۲ آبان روزنامه سلام، دریافت ۱۰ میلیارد دلار وام تازه خارجی برای دوره دوم برنامه بازسازی را نیز تصویب کرده است. این میلیاردها دلار بدهی خارجی را چه کسانی باید بپردازند؟ بیشک رهبران طراز اول جمهوری اسلامی و ولی ققیه و سایر شرکای جرمش که نمیدانند. این میلیاردهای بریناد رفته، حیف و میل شده و به حسابهای خصوصی روحانیت دزد و فاسد سرازیر شده را از حلقوم کارگر و کارمند و دانش آموز و دانشجو بیرون میکشند. از حق بهداشت و درمان مردم میزنند و نظام آموزشی را درقریانگه پول ذبح میکنند. پس اگر چنین است که هست. تهاجم به کل نظام آموزشی کشور نه تنها کاهش نخواهد یافت، بلکه بر دامنه آن بتدریج و همروند با وخامت عمق یابند و اجتناب ناپذیر اوضاع اقتصادی افزوده خواهد شد. کمترین پیامد افزایش بحران و گسترش تهاجم به نظام آموزشی نیز ناآرامی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی است. که کوشش برای مهار این ناآرامیها و کنترل انفجارهای خودانگیخته خشم و عصیان جوانان در محیطهای دانشگاهی، سریه

نیست کردن سازمانگران اعتراضات دانشجویی در شرایط کنونی به یک حلقه مهم در سیاست رژیم تبدیل شده است، سیاستی که تنها یک جنبش مستقل و سراسری دانشجویی قادر است آنرا به شکست بکشاند و گامهای ضروری در راستای احیای چنین جنبشی نیز عبارت است از ایجاد نهادهای صنفی مستقل دانشجویی، هرجا و درهر مرکز آموزش عالی که امکان آن فراهم آمده باشد و سپس برقراری ارتباط بین این مراکز. مسئله ایی که در رابطه با ناآرامیهای دانشگاههای کشور جنبه محوری دارد و باید در مرکز توجه دانشجویان انقلابی و پیشرو قرار گیرد، آینده اعتراضات دانشجویی است: آیا ناآرامیها در محیط دانشگاهی به یک جنبش مستقل، سراسری و سازمان یافته مطالبات دانشجویی کشیده خواهد شد؟ یا گروههای متوهم و عوامل وابسته به جناحهای غالب و مغلوب رژیم، اعتراضات برحق دانشجویان را بعنوان ابزاری برای اعمال فشار به رقبای و تحکیم موقعیت جناحی بکار خواهند گرفت؟ در شرایط کنونی حاکم بر دانشگاهها عمده ترین چیزی که خلاف آن پشتد حس میشود، جنبش مستقل دانشجویی است. همه چیز و از جمله افزایش تحرک جناحهای پیرامونی رژیم در دانشگاهها موید همین کمبود اساسی است. در واقع فشار بر دانشگاهها به درجه ای رسیده است که حتی ارگانهای آلت دست رژیم را هم متأثر ساخته و برخی از انجمنهای اسلامی نیز با وجود توهم شدید نسبت به رژیم، به اعتراض علیه سیاستهای آن در دانشگاهها روی آورده اند. نامه سرگشاده انجمن اسلامی دانشجویان صنعتی شریف تهران به هاشمی رفسنجانی بازتاب فشارهای تحمل ناپذیر وارد بر دانشگاهها، درمیان جناحهای پیرامون رژیم است. فشارهایی که از یکسو آنها را وامیدارد تا "نسبت به دلسردشدن دانشجویان" به رژیم ابراز نگرانی کنند و از سوی دیگر مدعی باشند که مخالفتشان با سیاستهای دولت "کاملاً مستقل و بدور از هرگونه تعصبات خطی و گروهی" است. اما در شرایطی که رژیم به تهاجم همه جانبه علیه نظام آموزشی دست زده و میزان برخورداری از امکانات آموزشی را با وزن کیسه پول در دانشگاهها مربوط کرده است، ادعاهای جناحهای پیرامون رژیم در دانشگاهها همچنان شایسته ابراز بی اعتمادی و دانشجویان انقلابی و پیشروست. کسانیکه ریگی به کفش ندارند و در ادعاهای خود صادقند نباید با شکلگیری نهادهای مستقل دانشجویی به مخالفت برخیزند، همچنانکه سکوت درمقابل جنایاتی مثل قتل فنجیع مجید کریمی و نظر بهارلو نه بخشودنی است نه قابل توجیه. برای دانشجویان انقلابی و پیشرو درمقابل موثر با سیاستهای فاجعه بار دولت در دانشگاهها یک راه بیشتر وجود ندارد: برپایی تشکلهای مستقل صنفی!

کنفرانس قاهره و حقوق زنان :

یک فرصت استثنائی

اما...

(۲)

سارا محمود

البته هرکس که بر افزایش بی رویه جمعیت و ضرورت کنترل آن تاکید میکند، مالتوسی نیست. این نوع داوری را فقط کارگردانان رژیم ولایت فقیه میتوانند داشته باشند که با شعار "هرآنکس که دندان دهد، نان دهد"، فاجعه کنونی جمعیت در ایران را بوجود آورده، در واقع آنها با تکثیر هر نوع کنترل جمعیت، تلاش کردند مشخصات جامعه ایران را در این رابطه به جوامع ابتدایی نزدیک کنند که اگر تنوری "سقف جمعیتی" جایی مصداق داشته باشد همان جوامع ابتدایی با شرایط زیست نزدیک به جانوران است. آنها به این ترتیب مالتوسی ها را تغذیه میکنند، هرچند خود را هم با حمله به آنها تقویت میکنند.

مالتوسی کسی است که انسان را رقیب طبیعت و گروههای انسانی را رقیب یکدیگر میبیند و نمیفهمد که در میان جانوران طبیعت تنها انسان است که جامعه پتن دارد. زاد و ولد بی حد و حصر بکمک بهره کشی از طبیعت را امری طبیعی میداند و مسئله جمعیت را مستقل از آگاهی انسان و تاثیر آن بر رفتارهای اجتماعی اش مبنای تجزیه و تحلیل قرار میدهد. وقتی به نتایج "طبیعی" رقابت انسان با منابع زمین میانیدید چنان هراسان میشود که تلاش میکند با تشدید رقابت بین گروههای انسانی از طریق فعالیتهای تخریبی، طبیعت و در حقیقت خود را نجات دهد. بهمین جهت نظریه مالتوسی همیشه گروههایی را پیدا میکند که انگشت اتهام را بسوی آنها بگیرد: فقرای انگلستان در زمان مالتوس، یا "جهان سومی ها" در زمان ما.

اگر این تعبیر از روح مالتوسی درست باشد، آنوقت حتی در کنفرانس قاهره که عملاً یک قدم عقب نشینی از راه حل مالتوسی بود، این روح پرسه میزد. در همان روز اول کنفرانس، گروهارلم برونت لندن نخست وزیر نروژ در سخنرانی افتتاحیه خود گفت: "ممکن است بزودی با تحطی ها، گرسنگی توده ای، عدم ثبات و حتی مبارزه مسلحانه مردمی روبرو شویم که برای بدست آوردن منابع آب و زمین کمیاب به رقابت باهم میپردازند". چنانکه گویی علت جنگ فاجعه بار ۸ساله ایران و عراق، تهاجم آمریکا به عراق یا

جنگ خونین بوسنی افزایش جمعیت بوده است! اما اندازه جمعیت بشر در سیر تاریخی خود از قانون طبیعی "سقف جمعیتی" تبعیت نکرده است. تنها تصفیه آب آشامیدنی و کاربرد واکسن کافی بود تا طول عمر متوسط آدمها بالا رفته و مرگ و میر چنان کاهش پیدا کند که پدیده "دوره انتقال جمعیتی" و افزایش بیسابقه نرخ رشد جمعیت در جامعه در حال گذار به توسعه بوجود آید. جنگها لاقط پس از گذار از جامعه کشاورزی نه اثر "انهدامی جبران کننده" بر رشد جمعیت داشته اند، نه "التیامی" برای مالتوسی های هراسان هستند. محاسبه کرده اند کاهش ۲۰ درصدی جمعیت طی جنگ دوم، یکسال پس از جنگ، ۱۹۴۶، جبران شد. کشتار ۱۲ درصد جمعیت کامبوج توسط خمرهای سرخ بین ۷۹-۱۹۷۵ تنها پس از ۴ سال جبران شد و در این مورد چیزی که میتواند برای طرفداران روشهای اجباری پیشگیری از حاملگی آموزنده باشد این است که وقتی سازمان ملل پس از دخالت نظامی ویتنام وارد کامبوج شد تنها ۱۵ درصد از زنان عادت ماهانه میشدند! (۸)

در مورد علل برافروخته شدن جنگها، لاقط این نکته دیگر بر کسی پوشیده نمانده است که گرایش سرمایه به خودافزایی بیشتر اسلحه و انگیزه برای جنگین ایجاد کرده است تا اضافه جمعیت. از انگیزه های سیاسی فعلاً چشم میپوشیم. مسئله غذا و عدم تناسب آن با اضافه جمعیت که از خود مالتوس تا پل ارلیش حول آن هراس فراوان ایجاد کرده اند، از زاویه ای که مالتوسی ها بدان مینگرند و راه حل میدهند، نه تنها اغتشاش نظری ایجاد میکند، بلکه خطر واقعی را مخفی کرده و عوارض آنرا تشدید میکند. آمارتبارین جمعیت شناس معاصر در این زمینه تاکیدات جالبی دارد. او میگوید همه شواهد نشان میدهد که تولید سرانه غذا از افزایش جمعیت، نه تنها نسبت به دو قرن پیش بلکه در دهه اخیر که رشد جمعیت شتابان است، بشدت فزونی دارد. او تاکید میکند: "اگر اینطور بود که ۰۰۰ مثلاً محصول گندم آمریکا بود که جهان سوم را، که در آن بیشترین رشد جمعیت صورت میگیرد، تغذیه میکرد، آنگاه وحشت مالتوسی های جدید درباره "جمعیت خیلی زیاد"، "غذای خیلی کم" - (عنوان فصلهای کتاب پل ارلیش، بمب جمعیت) قابل توجیه بود". اما حقیقت آن است که بیشترین افزایش تولید غذا در "جهان سوم" صورت میگیرد. او جنول شاخص تولید سرانه غذا (در شماره ۱۲۱ راه کارگر) را شاهد می آورد.

در این فاصله تولید مواد غذایی در هند ۲۳ درصد بالا رفت و در ایالات متحده ۵۰ درصد کاهش یافت، باوجود این آمریکائیه طی این دوره گرسنه تر و هندیها سیرتر نشدند. بگفته سین بسیاری از

کشورها از سوریه، ایتالیا و سوئد تا بوتسوانای آفریقا کاهش سرانه تولید غذا داشتند بدون اینکه گرسنگی را تجربه کنند، زیرا غذا را با پول میتوان از بازار جهانی خرید. (۹)

اما گذشته از توزیع ناعادلانه غذا، در واقع قراردادهایی مثل گات که کشاورزان هندی را خشمگین و ناامید به خیابانها کشانید و در معرض ضربات پلیس حافظ نظم قرار داد تاثیر مخرب تری برای عدم تعادل اندازه جمعیت و غذا در سطوح محلی دارند و نیز خود بر میزان تولید غذا در مناطق فقیر اثر منفی مینهند. در طول دهه های اخیر که هراس از عدم تکافوی غذا برای جمعیت زیاد توسط مالتوسی های نوین پراکنده میشد، تاریخ شواهد تکانهنده ای از کاهش تولید مواد غذایی بعلت کاهش قیمت مواد غذایی در آفریقای قحطی زده و آمریکای لاتین فقیر بدست میدهد. و بالاخره مگر نه اینکه بر سر تنظیم قرارداد گات، آمریکا و اروپا برای کاهش تولید مواد غذایی رقیب به جدال پرداختند. یک آمریکایی یا یک آلمانی نه تنها دهها برابر زاغه نشینان هندی و بنگلادشی از مانده های خاک بهره برداری میکند، بلکه دهها برابر او در تخریب جنگلهای آمازون یا سوراخ شدن لایه ازن تاثیر دارد و تلاش برای انتقال مدفن زیاله های اتمی به جنوب یا محل پرورش گلهای تزئینی بکمک کودهای شیمیایی به آمریکای لاتین یا ایران تاثیری در بهبود محیط زیست بشر ندارد، حتی اگر بتوان رشد جمعیت جهان را متوقف کرد، رابطه ای که سیستم تولید و توزیع مستقر در جهان ایجاد کرده است، هر انسان را به خطری برای محیط زیست تبدیل خواهد کرد. بنابراین محافظت از زمین و مانده های آن مستلزم تغییر رفتار بشر در رابطه با تولید و مصرف و با خود انسان است.

اینها هستند حقایقی که کنترل جمعیت از زاویه دید مالتوسی پوشیده میدارد. توسعه نابرابر و گسترش شکاف را ادامه دادن و بزرگنمایی انتحار جمعیت، ادامه تخریب محیط زیست و حرام کردن منابع زمین و مسئولیت را به گردن افزایش جمعیت انداختن، دامن زدن به عوامل گسترش جنگها و فقر و منتسب کردن آنها به رشد جمعیت، مقاومت در برابر احقاق حقوق زنان و متهم کردن مردم به تمایل به تکثیر خودخواهانه خویش... تنوری مالتوسی رشد جمعیت، حقایق را وارونه میکند و از اینرو با مسکوت گذاردن عوامل اصلی رشد بی رویه جمعیت، خطر رشد جمعیت را عملی تر و واقعی تر میکند. البته این شیوه برخورد به رشد جمعیت با منافع حاکمان وضع موجود صادق است. بهمین جهت سیاستهای عمومی تاکنون بر محور آن چرخید و با ارائه راه حلهای ناقص و نامکفی، نتوانسته است اقدام جدی برای جلوگیری از شتاب رشد بی رویه جمعیت بعمل آورد.

با این زمینه، طبیعی است که در طول دوستان سال اخیر نیروهای مدافع تحول و ترقی با نظرات مالتوسی درافتاده باشند. ابتدا با انکار و تردید درجی گرفتن خطر رشد بی رویه جمعیت و سپس با درک جدی تر مسئله و ارائه دلایل رشد جمعیت و راه حل‌های منطقی. از اوئن که میگفت تازمین سراسر زیر کشت نرفته نمیتوان از اضافه جمعیت صحبت کرد تا طرفداران محیط زیست که درعین دفاع از سند کنفرانس قاهره از زاویه حقوق زنان، بخاطر کم توجهی به مسئله محیط زیست موضع محتاط و انتقادی داشتند، منازعه مالتوسی ها و ضد مالتوسی ها تداوم داشته است، البته بسته به شرایط هر دوره هر طرف شکل و زبان ویژه و متناسب با آن شرایط پیدا کرده است. زمانی که مارکس به نظریات مالتوس حمله میکرد، مبارزات اجتماعی در حوزه های مختلف بسط نیافته بود. همه کشمکشهای اجتماعی تحت الشعاع مبارزه بین دو قطب طبقاتی جوامع اروپایی قرار داشت. کمونیستها در این هنگام پرچمدار تحولات عمیق اجتماعی، نه فقط جهت برابری اقتصادی، بلکه جهت همه تحولات مثبت اجتماعی از آزادی سیاسی گرفته تا آزادی ملل و آزادی زنان بودند، طبیعتاً در این شرایط نظرات مربوط به کنترل جمعیت اغلب بلافاصله زبان سیاسی (در مفهوم اخص کلمه)، پیدا میکرد. مارکس مالتوس را متهم میکرد که نقش سرمایه در افزایش جمعیت و فقیر کردن مردم را میپوشاند و میخواهد از بار خدمات اجتماعی که بعثت "قانون فقر" در انگلستان بعهده توانگران افتاده است، بکاهد. سوسیال دمکراتهای آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم دولت را متهم میکردند که نمیخواهد اندازه جمعیت را کنترل کند تا بعد کافی سرباز در خدمت توپها و ارتشش داشته باشد. کلارا زتکین و رزا لوکزامبورگ سیاست کنترل جمعیت را رفرمیستی میدانستند، زیرا وسعت تعداد پرولتاریا را برای پیروزی در جنگ طبقاتی تعیین کننده میشمردند و... این وضعیت کم و بیش تا پایان جنگ دوم ادامه داشت. پس از پایان جنگ دوم، جنگ سرد بر همه روندهای بزرگ اجتماعی در سراسر جهان سایه انداخت. جنبشهای اجتماعی از تلاش برای گسترش آزادیهای مدنی گرفته تا جنبشهای اصلاحات اجتماعی تحت الشعاع جنگ سرد قرار گرفتند و زیر فشار سنگین و توان عملی نیروهای پیش برنده آن به اینسو و آنسو کشیده شدند. در بسیاری از موارد این فشار تلاشهای مزبور را از قواره انداخته و ضعیف میکرد. از دهه ۶۰ جنبشهای اصلاحی تلاش کردند خود را از فشار جنگ سرد برهانند و برپای خود مستقل بایستند، جنبش صلح، جنبش عدم تعهد، جنبش حفظ محیط زیست، و نیز جنبش دفاع از حقوق زنان در شکل تازه ای متولد شدند. جنبشهای زنان، نه برای دفاع از این یا آن

نظریه اجتماعی، بلکه بخاطر احقاق حقوق پایه ای زن بشابه یک انسان بود که تلاش خود را گسترش دادند؛ نه بخاطر کنترل جمعیت بلکه بخاطر دفاع از حق زن بر پیکر و سرنوشت خود بود که برای آزادی سقط جنین مبارزه کردند، هر نظری که نسبت به عملکرد جنبش فمینیستی دهه ۶۰ و نیمه اول دهه هفتاد داشته باشیم، حق نداریم انکار کنیم که این جنبش چهره مشخصی حتی یکمک تک نگاریها از ستمگشی زنان در جهان مردسالارانه داد. در این تصور مشخص است که میبینیم بسیاری از زنان نه از ناآگاهی که از ناچاری است که مرتباً میزایند. بسیاری از زنان در کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین از ترس شوهران خود و علیرغم میل خود نمیتوانند از وسایل ضد بارداری استفاده کنند، بطوریکه در برخی موارد دراختفا از سازمانهای امداد کمک میگیرند، بسیاری تلاش میکنند زمان باروری خود را طولانی کنند تا همسرانشان زن دیگری اختیار نکنند (۱۰) بسیاری بخاطر ممنوعیت سقط جنین به دردناکترین شیوه های غیرقانونی برای سقط جنین متوسل میشوند. جنبشهای زنان بویژه در ۱۵ سال اخیر که در کشورهای آمریکای لاتین و به نسبتی کمتر در آسیا رشد و گسترش یافتند، بیش از پیش متوجه زنان محروم در لایه های اعماق اجتماع شدند و مرکز فعالیت خود را بدانجا بردند، بخاطر خود زنان و احیای حرمتشان، نه بخاطر کنترل جمعیت بود که جنبشهای زنان بتدریج روی احیای حقوق پایه ای زنان در اعماق و درعمل، نه فقط در قانون و برای برگزیده ها، روی ضرورت ارتقاء آموزش، گسترش فرصتهای استخدامی و مبارزه با اخلاق سنتی که حق زنان را حتی بر پیکر خود نفی میکرد و بویژه در کشورهای فقیر و درمیان لایه های محروم فجایع هولناک بوجود میآورد متمرکز شدند. هر سال در جهان نیم میلیون زن در اثر عوارض ناشی از حاملگی و زایمان میمیرند، ۹۹ درصد این مرگها در کشورهای درحال توسعه روی میدهد. دوسوم از ۹۶۰ میلیون بیسواد در میان بالغین را زنان تشکیل میدهند، از ۱۳۰ میلیون کودکی که تحصیلات ابتدایی از آنها دریغ میشود، ۹۰ میلیون را کودکان دختر تشکیل میدهند (۱۱) بخاطر سنت و مذهب نوزادان دختر را مدفون میکنند، دختران و زنان را بخاطر حفظ ناموس میکشند، و کودکان مریض را اگر دختر باشند میگذارند بمیرند. اگر افسون جمعیت شناسانی که میگفتند این وضع خود به افزایش جمعیت منجر میشود، بر مراکز تصمیم گیری موثر نیافتاد، جنبشهای زنان در دفاعیه خود از حرمت انسانی زن حرفهایی داشتند و دارند که میتواند به بسیج میلیونها زن در سراسر جهان بینجامد.

گسترش مبارزات زنان طی این سه دهه از

جمله روندهای مثبتی بود که اگر چه مستقل از مباحث مربوط به اضافه جمعیت پیش میرفت اما بر تصمیماتی که برای کنفرانس جمعیت و توسعه امسال گرفته شد اثر گذارد. هر چند برای اینکه صدای زنان شنیده شود، زمینه مساعد لازم بود.

کنفرانس قاهره و نیروهای مذهبی

پنج روز اول کنفرانس قاهره تقریباً تمام روی کشمکش بین نیروهای مذهبی و نمایندگان دولتها برسر مسئله سقط جنین صرف شد و تقریباً کل مباحثات کنفرانس نه روزه حول مخالفت نیروهای مذهبی یا فصل پایانی سند که مربوط بود به حقوق زنان و زوجها، بهداشت زایمان و ارائه اطلاعات به جوانان متمرکز بود. لاقال رسانه های عمومی شاید به دلیل جنجالی بودن مطلب، تقریباً منحصر اخبار و گزارشات مربوط به این تعارضات را منعکس میکردند. بطوریکه بزودی صدای اعتراض از کنفرانس جانبی متشکل از سازمانهای غیردولتی (N.G.O) برخاست: "آیالین یک کنفرانس سقط جنین است یا کنفرانس توسعه و جمعیت". مدیر کمیسیون جمعیت فیلیپین روز دوم به یک خبرنگار گفت: "ماسخت در تلاشیم که کنفرانس را به مسیر اصلی بازگردانیم، ولی شرم آور است که آنها دارند هنوز درباره سقط جنین بحث میکنند". (۱۲) جدا از اینکه آیا این تمرکز روی مسئله سقط جنین برای اهداف کنفرانس مفید یا مضر بود، این سؤال بجای میماند که چرا نیروهای مذهبی بویژه واتیکان توانستند علیرغم دراقلیت بودن چنین صدای نافذی داشته باشند؟

تلاش برای ارتقاء موقعیت زنان در جامعه حتی در آن حدی که هدف سند مورد بحث در کنفرانس قاهره است بامبانی نظری همه مذاهب کهنه در تضاد است، اما از میان همه مذاهب مرکز رهبری کاتولیکها و دولتها و نیروهای اسلام گرا به مخالفت فعال با کنفرانس برخاستند و این دلایل معینی دارد.

مرکز واتیکان در جهان سرمایه داری نقش ویژه ای دارد. نظمی که طی دوستان سال عموماً و بعد از جنگ جهانی دوم بطور ویژه در جهان استقرار یافت بطور اعلام نشده یک نظم مسیحی است. اگر در کشورهای مسیحی و در قرارهای سازمان ملل جدایی دین از دولت برسیم شناخته شده است، اما تقریباً هم دولتها در کشورهای مسیحی، مذهب را به اخلاق عمومی وارد کردند و یکمک این اخلاق مذهبی، زمینه پذیرش نظم کنونی در میان مردم را فراهم آورده اند. مذهب مسیحی بجز استثنائاتی (الهیات رهانبیخش) در تحکیم مناسبات کنونی به قدرت مسلط نیرو داده است، نه فقط از طریق فعالیتها افراطی مثل تلاش میسیون های ویژه مذهبی، بلکه بطور روزمره و دایمی.

با نیروی مذهب است که مردم آموزش یافته و دمکرات غرب بطور متناقض شکاف موجود بین مردم در داخل کشورها و فقر عظیم توده ای در "جنوب" را میبندند و وجدان خود را با پرداخت یک قبض خیریه خلاص میکنند. بکمک مذهب بود که تقدس خانواده سنتی مردسالار حفظ شد و هر تلاش برای رهایی زن از چنگال آن ضد اخلاقی خوانده شد. در طول دو دهه اخیر کلیسا بطور ویژه با قدرتهای بزرگ علیه جنبشهای رهاییبخش همکاری کرد، بویژه در آمریکای لاتین. کلیسای رسمی، "الهیات رهاییبخش" را تکفیر کرد، حتی سپاه سوادآموزی و بهداشت دولت ساندنیستها را که بعزت انقلاب در مبارزه با بیسوادی و واکسیناسیون مورد تشویق سازمان ملل قرار گرفت وسیله گسترش فحشاء و نابودی اساس خانواده خواند و متون درسی جدید را که مضمون آنها منطبق باواقعیت روز تنظیم شده بود، تکفیر کرد. بیهوده نیست که پاپ در مخالفت با کنفرانس، ده کشور آمریکای لاتین را با خود همراه کرده بود. مبارزه با کمونیسم آنهم از زاویه نفی ارزشهای اخلاقی البته همیشه از وظایف مقدم کلیسا بوده است، اما در طول دهه هشتاد ریگانیسم و کلیسا فعالیت مشترک و فشرده ای را علیه کمونیسم پیش بردند. کلیسا زیر پرچم مبارزه برای حقوق بشر به سازماندهی نیروهای طرفدار سرمایه داری در بلوک شرق پرداخت و ریگانیستها زیر پرچم دفاع از اخلاق و خانواده به حقوق زنان و امکانات اجتماعی آنها حمله کرده، سعی کردند آنها را به خانه بازگردانند و جنبش ضد آزادی سقط جنین برآه انداختند. جنبشهای مسیحی و ضد سقط جنین که بیشتر پروتستان هم هستند از موثلفین دیگر واتیکان در کنفرانس بودند.

اگرچه تعداد مسیحیان کاتولیک ۹۰۰ میلیون نفر است و بسیاری از آنها هم از واتیکان تبعیت نمیکنند، اما مهم این است که واتیکان مظهر رسمی اخلاق مسیحی مسلط بر نظم سرمایه داری است، مثل شاهان دمکراسی های غرب که هیچکاره اما سمبل ملت، یعنی نظم حاکم بر ملت هستند. بهمین دلیل واتیکان با جمعیت کمتر از هزار نفر که در آن زن و کودک نیست و هیچ شباهتی به دولت ندارد، یک کرس دایمی بعنوان ناظر! در سازمان ملل دارد و در همه فعالیتهای سیاسی و اقتصادی آن اعمال نظر میکند.

اکنون در راه این همکاری مشکلی پیش آمده است. آمریکا بعنوان قدرت مسلط در نظم نوین جهانی خود را مسئول حفظ ثبات در این نظم میبیند. شکاف عظیم بین شمال و جنوب یک منبع دایمی عدم ثبات است. اما در شرایط یک بحران اقتصادی عمیق وقتی که بانک جهانی پروژه عملی برای تعمیق این شکاف را بعنوان راه حل در دستور میگذارد و دولت رفا و برنامه های تامین اجتماعی

تحت عنوان کمونیسم شکست خورده " زیر ضربه قرار میگیرد، نمیتوان بر توسعه و پرکردن شکاف اندیشید. درعوض کنترل جمعیت جهان در دستور قرار میگیرد، هرچه باشد ۹۳ درصد رشد جمعیت در "جنوب" که منبع "بی ثباتی" است صورت میگیرد. حتی شاهزاده فیلیپ انگلیسی هم اینرا فهمیده است و هشدار میدهد که روم را بریرها خراب کردند. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. ترس از محاصره شدن میان فقرای وحشی، از بی ثباتی، از "وحشیان" آسیایی و آفریقایی، از کابوس مهاجرت، مراکز تصمیم گیری در غرب را مصمم میکنند که به راه حلهای واقعی بیندیشند. راه حلهای واقعی و اجرایی آنها؛ این یک نقطه عطف است. باین ترتیب است که جنبشهای زنان که در همین دهه هشتاد زیر ضرب ریگانیسم قرار گرفته بودند شنوند پیدا میکنند. خوشبختانه آمریکا که نفوذ عظیم در سیاستهای سازمان ملل و سایر نهادهای بین المللی دارد، برای حل مشکلات اجتماعی رویه فزونی خود در داخل، دمکراتها را انتخاب کرده است و میگویند که زن رئیس جمهور فمینیست بوده است. هم در مقیاس بزرگ و اصلی و هم در مقیاس خرد و فرعی عوامل مساعد برای انعکاس مسئله زنان فراهم میشود و نقش و موقعیت زنان در نحوه سازمانیابی جامعه در کانون مباحثات کنفرانس قاهره قرار میگیرد.

با طرح مسئله زن، انبوه مسائل متنوع در "اخلاق عمومی" یعنی "اخلاق مذهبی" که مورد حمایت نهادهای قدرت در غرب بود طرح میشود. رهایی خانواده، زن، فرزند و روابط جنسی از پدرسالاری و ارائه اطلاعات صحیح، واقعی و بومق در مورد این امور به کودکان، نوجوانان و ناآگاهان با اخلاق عمومی و مذهبی تناقض پیدا میکند. بین موثلفین دیروز - کلیسا و دولت - شکاف میافتد.

اما اپوزیسیون اسلامی کنفرانس داستان دیگری دارد. تقابل نیروهای اسلامی بر پایه عملکرد غرب در کشورهای اسلامی و واکنش متقابل در برابر آن از درون کشورهای اسلامی استوار است. چنانکه گفته شد نظم مستقر برجهان اساسا مسیحیت را در اخلاق عمومی وارد کرد. در استفاده از مذهب برای شکل گیری اخلاق و وجدان عمومی، اسلام عنصری بیگانه بحساب میآید. راست است که هم دولتهای حاکم در کشورهای اسلامی و هم قدرتهای غربی سعی کردند از مذهب اسلام برای سازماندهی ایدئولوژی مسلط یا پیشبرد سیاستهای خود استفاده کنند. اگر داستان "گرمیند سبز" برای محاصره شوروی یکجانبه و افراطی باشد، آفوندهای دریاری، شیوخ دولتی، ضیاءالحق ها و مجاهدین افغان واقعیواقیتهای غیرقابل انکار هستند، اما بدلائل معین همگی لازم بین نظام مسلط و اسلام، چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی بوجود نیامد.

در سطح ملی جدا از بهره برداری کلی از ارزشهای مذهبی برای تثبیت نظام حاکم، مذهب رسمی بصورت یک عنصر بیرونی درکنار نظام حاکم قرار گرفت. گسست در این رابطه و تغییر موضع نهادهای مذهبی در خدمت این یا آن گرایش سیاسی آسان بود. در سطح بین المللی گسست، از اینهم بیشتر بود. نظام قدرت مسلط برجهان تنها با قدرتهای حاکم بر جوامع مسلمان ائتلاف سیاسی داشتند، اما جامعه اسلامی عنصری بیگانه در نظام جهانی سرمایه داری باقی ماند و وقتی در متن بحران اقتصادی سرمایه داری پس از دهه ۷۰، توده های لگدمال شده کشورهای مسلمان بر متن پیکارهای طبقاتی به رویارویی با چیرگی اقتصادی و سیاسی غرب برخاستند، اسلام "غریب مانده" در بطن سرمایه داری جهانی پناهی شد برای مردم جریحه دار شده ای که احساس میکردند "غرب" آنها را به حاشیه رانده است و کشورهای اسلامی شد جولانگاه، عناصری که در بستر فقر فرهنگی و فلاکت اقتصادی موجودیت یافته اند و هیچ چیز را به اندازه دمکراسی، آزادی و همه پدیده های زاینده تجدد و تمدن دشمن نمیدانند، تا رهبری میلیونها مسلمان تحقیر شده را در این رویارویی غرب و اسلام بعهده بگیرند.

حالا این برعهده مراکز قدرت در غرب است که این منبع خطرناک عدم ثبات را چاره کنند. تقابل جدی، خطرناک و عملا ممکن نیست. زمان برای سیاست جذب دیر شده است هرچند تلاشهایی در سطوح سیاسی و فرهنگی شروع شده، اما دامنه تاثیر آن محدود است. بعلاوه در شرایط کنونی که جنبش بنیادگرای اسلامی با پتانسیل بالا برخوردار خشن را آغاز کرده، این سیاست اغلب سوطن برانگیز بوده و علیه خود برمیگردد. غرب اکنون با عوارض این پدیده دست و پنجه نرم میکند. با این اوصاف روشن است چرا واتیکان و نیروهای فشار اسلامی بودند که در کنفرانس صدایی نافذ داشتند (مذاهب دیگر مثل یهودی، هندو، بودایی منفعل ماندند). اینها در مرکز قدرت مذهبی اند که هر دو بنحوی دست پرورده سیاستهای قدرتهای مسلط غربی اند. یکی شریک مستقیم و با ثبات قدرت در غرب است و دیگری در ترکیبی از همکاری و تقابل راه را برای قدرت گیری باز کرده است. حالا هر دو سیاست غرب در کنفرانس را تهدیدی برای ریشه های نفوذ خود در میان مردم میبینند، چرا که پدرسالاری زمینه مهمی برای ادامه حیات مذاهب است. اما هر دو واقع بین تر از آن هستند که مستقیما به آزادی و ارتقاء موقعیت زنان حمله کنند. نظام سرمایه داری جهانی و بویژه زاویه نگرش قدرتهای غربی به مسئله افزایش جمعیت به اندازه کافی زمینه را برای مانور این نیروها فراهم کرده است. در اینمورد بخصوص پاپ حرفهای شنیدنی

غرب است و در این رابطه خودآگاهی زن مسلمان "بویژه زنان فقیر و فاقد تحصیلات" که قدرتمند کردن آنها از جمله اهداف مرکزی کنفرانس قاهره است" نقش انقلابی بازی میکند. (۱۴)

بهرحال در مورد چگونگی برخورد به کنفرانس قاهره بین کشورهای اسلامی شکاف افتاد، برخی آنرا تحریم کردند (عربستان، سودان، لبنان و عراق)، برخی بخاطر احتراز از تحریک جنبشهای واپسگرای خود از ارسال نماینده خودداری نمودند (ترکیه)، سازمان کنفرانس اسلامی توصیه کرد که کشورهای اسلامی از تحریم خودداری کرده و بجای آن قطعنامه های ضد اسلامی را بلوکه کنند.

موضع جمهوری اسلامی متناقض و مضحک بود. حاکمان ایران که دیگر رهبری یک جنبش اعتراضی را بعهده ندارند، بلکه درگیر اداره یک جامعه سرمایه داری هستند و عوارض سوء اداره کشور پایه های قدرت آنها را متزلزل کرده است در رابطه با کنفرانس قاهره و مضمون آن بشدت سرافکننده و بدنام هستند. لغو برنامه های تنظیم خانواده و گناه شمردن سقط جنین همراه با سیاست تبعیض جنسی و پائین آوردن سطح اشتغال رشد جمعیت را از ۲/۷ در دهه ۱۳۴۵-۵۵ به ۳/۹۷ و میزان باروری را به ۶/۱ (هر دو عدد از بالاترین ارقام در سراسر جهان!) رسانیده و هم اکنون مشکلات عظیمی را دربرنامه ریزی اقتصادی و اجتماعی بوجود آورده است. بنابراین نمایندگان جمهوری اسلامی که دعوت پاپ برای ائتلاف را در شرایط انزوای بین المللی با سر پذیرفته بودند، ناچار شدند در مورد سقط جنین و استفاده از وسایل پیشگیری که لبه تیز حمله واتیکان بود از آن جدا شوند و سقط جنین را برای دوره اول حاملگی و وسایل پیشگیری را برای آنها که ازدواج کرده اند بپذیرند و مخالفت خود را روی حفظ خانواده سنتی متمرکز کردند. این معقولیت اجباری! را فریادهای موحش آخوندهای طرفدار تحریم در داخل جبران کرد که دیدگاههای محافظه کارانه تر اسلامی را سراسر در نطقهای خود بیان میکردند و همین فریادها بیش از مواضع رسمی رژیم اسلامی در رسانه های گروهی بین المللی انعکاس یافت، زیرا بدقت نشان میداد که مقابله با "تهاجم غرب" از دیدگاه فقهای حاکم با ایران، مقابله با فرهنگ تسلیم به قدرت سرمایه و بازار نیست، بلکه مخالفت با دموکراسی و آزادی و همه مظاهر آن و بویژه مخالفت با برابری زن و مرد است.

در مجموع جنجالی که نیروهای مذهبی در رابطه با سقط جنین و روابط جنسی پیا کردند، بیش از هر چیز درافشای آنها در انظار جهانیان موثر بود و دولتهای غربی تلاش کردند نتایج حاصل از این افشاگری را به حساب خود بریزند. در واقع تأکیدات

بیمار و دچار ضعف جسمی است، همه در چارچوب تلاشهای او برای احیای کاتولیک گرایی و تقویت موضع واتیکان معنا پیدا میکنند. برخی نظرات افراطی حتی معتقدند پاپ کنفرانس قاهره را بمثابة یک فرصت استثنایی قاپید: "او نیاز به نمایش عمومی دارد و مسئله سقط جنین داغ و مورد علاقه مطبوعات است"، چنانکه بطور متقابل در محافل صاحب نظر گرایش نسبتا گسترده ای وجود دارد که برآست: "دولتهای غربی که بوجه ناچیز و اغلب رو به کاهش آنها در مقابل با عامل اصلی افزایش جمعیت یعنی فقر ناتوان بوده اند، پاپ را به وسیله فرار خود تبدیل کرده اند" او به کیسه بوکس مصرف کنندگان غربی تبدیل شده است که نمیخواهند بپذیرند تمایل آنها به داشتن توالد ساخته شده از چوب ماهون بیش از یک فامیل کاتولیک با ۶ فرزند در زاغه های ریو به جنگلهای برزیل آسیب میرساند". (۱۳)

گذشته از این که چقدر واقعیت در این نظرات متقابل وجود دارد، بهرحال این نکته قابل تأکید است که واتیکان و مخالفان اسلامی در مقابل با برنامه کنفرانس قاهره موقعیت کاملا متفاوتی داشتند. واتیکان برخلاف مخالفان اسلامی با تضعیف نفوذ میان پایه های خود روبروست و در صدد ایجاد یک جنبش اخلاقی- مذهبی و اعاده نفوذ خویش است برای جنبش واپسگرای اسلامی، کنفرانس با توجه به آنکه موقعیت زنان در جامعه را محور برنامه قرار داده بود، "توطئه امپریالیسم" بود. هیچ چیز به اندازه آپاراتید جنسی و کهری زن برای این جنبش ارزش هویتی ندارد. با وجود این مسئله زنان برای این جنبش تیغ دولبه است. زنانیکه در توده های میلیونی بخاطر اعاده حیثیت "در مقابل غرب" و با ادعای توانایی ایستادن بر پای خود برانگیخته شده و به رهبری واپسگرایان تن در داده اند، در موقعیت مشخص، آنجا که واقعیت و توهم باهم درمی افتند، خود به خطری برای جنبش واپسگرای اسلامی تبدیل میشوند. بنظر نمیرسد شکافته شدن مباحث کنفرانس بفتح رهبران این جنبشها باشد. آیا بهمین دلیل نبود که علیرغم اعلام خطرهای اولیه در مورد "توطئه کنفرانس"، مباحثه فعال اپوزیسیون اسلامی تنها دوسه هفته قبل از کنفرانس شروع شد؟ و آیا همین امر، یعنی نقش بیداری زنان در انهدام پایه های نفوذ جنبش واپسگرای اسلامی، یکی از محرکه های دول غربی برای پذیرش پلتفرم کنفرانس نبود؟ در این رابطه جالب است یادآوری کنیم مفسری از مجله آمریکایی نیوزویک نوشت هیچ پرچمی بیش از چادر سیاه انقلاب ایران را نمایندگی نمیکند و هیچ چیز به اندازه قتل دختران محصل که حجاب اسلامی ندارند در الجزایر بنیادگرایی این کشور را. مسئله حقوق زنان مهمترین خط فاصل ایدئولوژیک بین اسلام و

داشت. واتیکان در واکنش به سخنان آل گور در رابطه با تراکم جمعیت و جنگ در روآندا پاسخ داد: "تراکم جمعیت در ژاپن بسیار بیشتر از روآندا است ولی خطر آنکه مردم آنجا همدیگر را بکشند وجود ندارد." پاپ و نمایندگان او در بیانیه ها و مطبوعات خود "دیکتاتوری جهانی غرب" را زیر ضربه گرفتند: غرب که با رهاکردن بشر بدست نظم غیرعادلانه ای که توسط نیروهای شیطانی بازار آزاد و غارت کشورهای پیرامونی، مسئولیت گسترش بیسابقه فقر و فلاکت، قحشاء و سقوط اخلاقی، جنایت و رواج مواد مخدر را بعهده دارد میخواهد کاسه کوزه را بر سر جمعیت بشکند آنهم از طریق زیرضربه گرفتن مذهب و اخلاقی که به روش زندگی بی بندوبار غربی تن نداده اند، اگر هدف ارتقاء موقعیت زنان است، چرا میخواهید سقط جنین را آزاد کنید، چرا تمرکز را روی آموزش، ایجاد فرصتهای شغلی و برسمیت شناخته شدن حقوق زنان نمیگذارید، اگر به آدمها فکر میکنید چرا تأکید را بر توسعه نمیگذارید؟ دیدگاهی که موجود انسانی را خطرناک مبینید، دیدگاه خطرناکی است. "این جامعه است که باید با جمعیت انطباق یابد نه برعکس..." اینها قالبی است که پاپ و واتیکان برای مخالفت با کنفرانس انتخاب کردند. آیا این مارکس بود که سخن میگفت یا پاپ رهبر کاتولیکهای جهان؟! برآستی اگر کسی پاپ و تاریخچه فعالیت او را نشناسد درباره نیت خیر او تردید نمیکند.

پاپ جان پل دوم البته مردی است بشدت بنیادگرا، محافظه کار و واپس گرا، وقتی در دهه هشتاد همکاری گسترده ای با سرمایه داری جهانی را در اروپای شرقی بویژه در زادگاه خود لهستان و در آمریکای لاتین پیش میبرد، البته امر خود رایبگیری میکرد، چنانکه قاعده همه همکاریها و ائتلافهاست. توافقات با حاکمان "بازار آزاد" راه توفیق سیاستهای ضد زن در واتیکان در دوره جان پل ششم، انتشار گسترده کتابهای او درباره جنسیت و علیه سقط جنین در لهستان، گسترش کاتولیک گرایی در آمریکای لاتین را باز میکرد. پاپ در انتقاد خود به سرمایه داری پس از سقوط بلوک شرق هم امر خود را پیش میبرد. همه میدانند کاتولیک گرایی در بحران است و نفوذش میان کاتولیکهای جهان بشدت کاسته میشود. گسترش نظرات مخالف علیه بنیادگرایی واتیکان میان کاتولیکها، پیدایش جنبشهایی مثل "کاتولیکهای مدافع آزادی انتخاب"، پاپ را به تکاپو واداشته است. انتقاد او به بازار آزاد، دفاع از دخالت دولتها برای حمایت از ضعفای جامعه، دفاع از قوانین تأمین اجتماعی، حمله به استعمار، موضع او در جنگ خلیج و مواضع غیرمنتظره در یوگسلاوی، تحرك شدید در جریان کنفرانس قاهره درحالیکه بشدت

اصولی سند عبارت بود از تقویت موقعیت زنان از طریق آموزش، بهداشت زایمان، مراقبت‌های بهداشتی مادر و کودک، فراهم آوردن امکان مشاوره خانوادگی برای حمایت از حقوق زنان و آموزش مردان برای بهبود گرفتن وظایف خانگی و تربیت فرزندان و... در سند نه از سقط جنین نام برده شده و نه از همجنس بازی و نه از آزادی جنسی. اما در بخش پایانی از "حق زن بر بازتولید"، "بهداشت زایمان"، حقوق زوج‌ها در ازدواج و سایر واحدهای خانوادگی صحبت شده و نیز سند از برنامه تنظیم خانواده برای "زن، مرد، نوجوانان"، ارائه اطلاعات به کودکان در رابطه با روابط زن و مرد تحت هدایت والدین و کاهش حاملگی نوجوانان سخن می‌گوید. این زبان رمز بنظر کاهش حساسیت نیروهای مذهبی و به تعبیری سازش با آنها انتخاب شده است. "حق بازتولید" طبیعتاً بمعنای حق تصمیم‌گیری زن برای زمان تولد و تعداد فرزند درکنار سایر حقوق است و این خود مستلزم حق پیشگیری از بارداری و آزادی سقط جنین می‌باشد. "بهداشت زایمان" باید مانع سقط جنین‌های درخفا و فاجعه بار شود که راه حل آن برسمیت شناخته شدن آزادی سقط جنین است. انواع دیگر "واحدهای خانوادگی" زندگی زوج‌ها خارج از روابط زناشویی را بازتاب می‌دهد و روابط جنسی را امر خصوصی آدمها می‌داند، آموزش کودکان و نوجوانان سنت مذهبی دروغ گفتن در این رابطه در جریان رشد و تربیت کودک را نفی می‌کند، چنانکه تنظیم خانواده برای نوجوانان، تقدس مذهبی ازدواج را زیر سؤال می‌برد...

بسیاری از سازمانهای زنان مخالف کاربرد این زبان رمز و خواهان یک جنگ باز با نیروهای مذهبی بعنوان عوامل تشدید تیره بختی میلیونها زن در سراسر جهان - که نمونه‌های مشخص آن در کنفرانس جانبی سازمانهای غیرحکومتی (NGO) ارائه میشد، بودند. بهرحال نیروهای مذهبی کلمات مزبور را زیر ذره بین بردند و جنجال پیا کردند. حاصل این جنجال چه بود؟ تغییر جمله "ازدواج و سایر واحدها" به "اشکال مختلف خانواده"، پذیرش آنکه به سقط جنین بعنوان یک راه حل برای کنترل جمعیت شناخته نمیشود. امری که از ابتدا همه روی آن توافق داشتند و از این قبیل. بعلاوه اعضای سند به مفهوم تعهد به اجرای آن نیست، بلکه سند خصلت رها نما دارد. چنانکه هم واتیکان و هم جمهوری اسلامی بلانفاصله پس از کنفرانس در تفتی نکات اساسی آن پافشاری کردند. بهمین دلیل بسیاری از ناظران، خود کنفرانس اصلی و مباحثات مشخص آنرا صحنه جنگ لفظی نیروهای مذهبی و دول غربی در جهت اهداف خود ارزیابی کردند.

خلاصه

چنانکه در ابتدای مقاله تاکید کردیم، روندهایی که دروای کنفرانس جریان داشته و منجر به توافق نیروهای مختلف و متضادی روی سند ارائه شده به کنفرانس شده است، بیش از مباحثات و روندهای درون کنفرانس اهمیت داشت. اگر درجه اطلاع و آگاهی از یک مسئله و پذیرش نتایج حاصل از این آگاهی را، شاخص مهمی از درجه آمادگی برای حل آن مسئله بدانیم، در آنصورت باید کنفرانس قاهره را با قید احتیاط یک قدم پیشروی در سیاست جهانی جمعیت و ارتقاء موقعیت زنان در جهان بدانیم. به گفته استفن لونس یکی از مشاوران یونسف: "در طول تاریخ بشر این اولین بار است که ما در آستانه توافقی ایستاده ایم که در ترکیب با هم مسئله جمعیت را جدی می‌گیرد، بهداشت زاد و ولد را جدی می‌گیرد، زن را جدی می‌گیرد."

روندهایی که منجر به توافق در مورد سند شد عبارتند از:

- یک مبارزه دوست ساله در مورد مسئله جمعیت، علل و راههای کنترل آن. یکطرف به هشاری انسان، آگاهی او و بهبود شرایط زندگی اش نقش درجه اول میداد و دیگری رشد بی رویه جمعیت را گرایش مفروض و حتمی در جامعه انسانی میدانست و بر نقش عوامل بازدارنده اجباری تاکید میکرد. در طول این مدت طیف گسترده‌ای از نیروها درگیر این کشمکش نظری و عملی بودند، از کلدورسه ریاضی دان و فیلسوف دوره روشنگری، اوئن سوسیالیست و پدر جنبش تعاونی و مارکس گرفته تا جنبشها و نهادهای مدافع توسعه در عصر حاضر که از گرایش اول حمایت کرده اند و با مقاومت نهادهای حاکم و نظام مسلط روبرو شده اند.

- مبارزه طولانی زنان برای رهایی خویش که هر جا با منافع اقتصادی گروههای صاحب امتیاز در نظام سرمایه داری در تضاد بوده است با مانع روبرو شده و عمدتاً پس از جنگ دوم به دستاوردهایی در زمینه احقاق حقوق اساسی زنان بویژه در غرب نائل شده است.

- مقاومت نهادهای مذهبی در برابر آزادی زنان که دولتهای معظم غربی با اهداف سیاسی و اقتصادی متمایزی با آن همکاری کرده و زمینه تقویت نهادهای مزبور را فراهم کرده اند.

- تقابل جنبش واپس‌گرای اسلامی با غرب در حالیکه غرب پس از جنگ سرد خود را ناگزیر به تضعیف پایه‌های آن می‌بیند.

اینهمه منجر بدان شد که دولتهای غربی در برابر نظریات جمعیت‌شناسی که توسعه و بویژه

بهبود شرایط زنان را راه حل قطعی افزایش بی رویه جمعیت میدانند و در برابر جنبشهای زنان یک قدم عقب نشینی کنند و حداقل در قرارهای بین المللی (کنفرانس حقوق بشر در وین، کنفرانس جمعیت در قاهره)، سرمایه گذاری برای بهبود وضعیت زنان بویژه در سطح توده ای و در کشورهای عقب مانده را بپذیرند. البته این سرمایه گذاری محدود است. به لحاظ مالی قرار است کشورهای پیشرفته ۱۷ میلیارد دلار در ۶ سال اول به این کار اختصاص دهند. البته اگر پارلمانهای این کشورها بودجه کمی را تصویب کنند، که معمولاً همه جا پارلمانها میزان آنرا پائین می‌آورند، اما به لحاظ سیاست گذاری برای پیشبرد عملی این برنامه همه چیز بستگی به نیروی اجتماعی دارد که از پائین برای آن بسیج میشود و اینجاست اهمیت درک مسئله توسط همه نیروها و جنبشهای سیاسی و اجتماعی مترقی از احزاب سیاسی گرفته تا گروههای مدافع حقوق بشر و محیط زیست. جنبش زنان در اینجا وظیفه ای استثنایی و متمایز دارد. واز آنجا که در این رابطه زمینه فعالیت جنبش زنان نه فقط دولتها و سازمانهای بین المللی بلکه اساساً کار در میان توده زنان محروم کشورهای توسعه نیافته است، تحلیل صحیح مسئله و احاطه به شرایطی که مناظرات کنفرانس جمعیت بر متن آن جریان داشت از اهمیت ویژه برخوردار است. برداشت نادرست از مناظرات کنفرانس که در سطح جراید و رسانه های گروهی در سراسر جهان هم جریان داشت و تقلیل آن به مقابله نیروهای مذهبی و دولتهای پیشرفته غربی در حمایت یا مخالفت با حقوق زنان از جمله اشتباهات خطرناکی است که میتواند عوارض نامطلوب و بسختی قابل جبران داشته باشد.

بنظر میرسد جنبش زنان بویژه پس از تجارب دو دهه اخیر به حدی از پختگی رسیده است که به درک این مطلب در سطح وسیع رسیده باشد. کنفرانس جانبی قاهره (NGO) که برخلاف کنفرانس اصلی، مباحثات جاری در آن در سطح وسیع در رسانه های همگانی منعکس نشد، شواهد محکمی از این امر بدست میدهد. از جمله در برخورد به نیروهای مذهبی برخلاف دول غربی که در فکر سازش و توافق بودند، سازمانهای زنان خواهان برخورد قطعی بودند. چندین گروه همراه با جمعیتها و نهادهای مترقی خواهان حذف کرسی واتیکان در سازمان ملل بعنوان یک ناظر دائمی بودند. آتیكا رحمان از "کائون حقوق و سیاستهای مرسبوت به زاد و ولد" گفت: واتیکان یک دولت ملت نیست، یک نهاد سیاسی است، یک سازمان مثل ما NGOها، چرا باید به آن امتیاز ویژه داده شود، و ورنر فورنوس مدیر انستیتوی جمعیت مستقر در واشنگتن گفت: دادن این حق به واتیکان نقض تمام

استوار باشد نه بر زبان و اهداف جمعیت شناسی...

جنبش زنان که زمینه برای گسترش و اوجگیری آن کاملاً مساعد است میتواند با این درک از کنترل جمعیت به سند قاهره جان بدهد.

و سخن آخر آنکه جای فعالین جنبش زنان ما در کنفرانس قاهره خالی بود و این درحالیکه زنان کشور ما بزرگترین فاجعه تاریخ کشور ما را تجربه میکنند جای تاسف و تعمق است، امید که در کنفرانس پکن در سال آینده این تقیصه جبران شود ●
منابع:

- ۸- گاردین هفتگی، منبع ۶
- ۹- منبع ۷
- ۱۰- "امید ضعیف آفریقا به کنترل جمعیت" در گاردین هفتگی ۴ سپتامبر ۹۴
- ۱۱- نیوزویک ۱۲ سپتامبر ۹۴
- ۱۲- Terra viva ۷ سپتامبر ۹۴
- ۱۳- منبع شماره ۱۰
- ۱۴- منبع شماره ۱۲ ص ۲۳
- ۱۵- تمام نقل قولها از کنفرانس جانبی از شماره های مختلف نشریه غیر انتفاعی Terra viva است.

مانده و تعمیق شکاف بین "شمال" و جنوب در تشدید این معضل نقش حیاتی دارد، درحالیکه محافل ذینفوذ در کشورهای سرمایه داری غرب با معضل افزایش جمعیت از زاویه ای برخورد میکنند که بین گروههای مختلف اجتماعی تقابل و تنفر ایجاد میکند. و این اقتضای نظام سرمایه داری کاملاً سازمانیافته در این کشورهاست که فرهنگ مسلط را با نظام مسلط یگانه و همگن کرده است. در شرایط بحران اقتصادی که دولتها افزایش متوسط طول عمر را مصیبت میبینند، رشد علم پزشکی که میتواند پیرها را زنده نگهدارد شر برای جامعه تلقی میشود، نگهداری از علیلهای و پیرها عیب نظام سیاسی بشمار میآید، مهاجران را لشکر ملخی میبینند که به کشتزار حمله کرده است، تکلیف "جهان سومی ها" روشن است، اینها دیگر جانوان بی مسئولیت و نفهمی هستند که با نادانی و خودخواهی بچه پس میاندازند و تعادل زیست محیطی را بهم میزنند. این زاویه دید به ازدیاد جمعیت به کنترل جمعیت ابعاد خطرناکی میدهد و زمینه رشد انواع گرایشهای افراطی و نژادپرستانه و ضدانسانی را فراهم میکند. اینجاست که معنای عمیق حرفهای فوق الذکر چون دنلپ روشن میشود: برنامه های مربوط به جمعیت باید بر پایه عدالت

اصول مربوط به جدایی دولت و کلیساست. میله لاتی تراسک نماینده "اتلاف زنان رنگین پوست برای دفاع از حقوق و بهداشت زاد و ولد" از هاوایی گفت: کنفرانس با تبدیل شدن به مجلس مناظره و اتیکان و هیئت نمایندگی آمریکا خراب شده است. تراسک که یک وکیل زن از هاوایی است گفت: "ما به اینجا نیامده ایم که برای آمریکا هورا بکشیم، بلکه میخواهیم آمریکا را وادار کنیم که آنچه را درست است انجام دهد"، خانم قادویه از نیجریه گفت: "مسئله توسعه در سایه مسئله داغ سقط جنین به حاشیه رانده شد. او گفت اگر چه کنفرانس نام جمعیت و توسعه را باهم حمل میکند، ولی توسعه را بطور جدی نادیده گرفته اند. توسعه از جمله عباراتست از ایجاد زیر ساخت برای جامعه رنگین پوستان، برای آنکه آنها بتوانند خودشان را تکامل دهند و به بازار کار دست یابند. ما به اینجا آمده ایم که درباره توسعه جوامع... درباره توسعه ای هماهنگ با محیط زیست سالم و... صحبت کنیم." دکتر عطیه عنایت الله عضو هیئت نمایندگی پاکستان و مدیر مجمع برنامه ریزی برای تنظیم خانواده پاکستان گفت: سقط جنین به مسئله اساسی تبدیل شده است و بنظر میرسد که هدف اصلی کنفرانس را زیر گرفته است، ولی باید لفاظی کاردینالها و ملاها را کنار بزنیم و به مسائل اساسی بپردازیم.

جون دنلپ مدیر "اتحاد بین المللی برای بهداشت زنان" گفت: "مفهوم کلمه حقوق (اشاره به جمله حقوق زن در زاد و ولد) اینجا از بیشترین اهمیت برخوردار است زیرا پایه سیاستهای مربوط به جمعیت را بر عدالت استوار میکند نه به زبان و اهداف جمعیت شناسی. اگر قرار است برنامه های مربوط به جمعیت، از جمله تنظیم خانواده پایه جدیدی پیدا کند، که انتظار ما از دوره پس از کنفرانس قاهره همین است، این پایه باید عدالت باشد. (۱۵)

البته این صداها که عمدتاً در کنفرانس جانبی، از طرف سازمانهای غیردولتی بلند میشد، چندان انعکاس بالایی نداشت، چنانکه خانم تراسک در مصاحبه ای با خبرنگاران تاکید کرد: "بنظر نمی‌رسد توانسته باشیم وادارشان کنیم صدایمان را بشنوند." و همین است که برخورد هشیارانه با کنفرانس قاهره را ضروری میکند.

مقابل دولت‌های غربی با کشیوها و ملایان در کنفرانس قاهره نمیتواند و نباید این حقیقت را پوشیده بدارد که افزایش بی رویه جمعیت یکی از نتایج مستقیم و غیرقابل انکاری است که نظام مسلط سرمایه داری بر جهان ما تحمیل میکند. نیرومند شدن بازار "آزاد" در دوره اخیر، تاخت و تاز سرمایه مالی و سیاست مراکز مالی بین المللی در به فلاکت کشاندن باز هم بیشتر کشورهای عقب



فرانسه ،

شکارگاه آزاد

برای

رژیم اسلامی ایران

برهان

پاریس بار دیگر بهت آفرید! درست است که پس از آنهمه معاشات شرم آور با تروریسم جمهوری اسلامی، همه به "سورپریزهای فرانسه عادت کرده اند، اما اینبار نه فقط ایرانیان مخالف رژیم اسلامی، بلکه عموم فرانسویان و مطبوعاتشان نیز از دادگاه مربوط به ترور شاپور بختیار (آخرین نخست وزیر شاه) و دستیارش سروش کتیبه انتظار دیگری داشتند.

دادگاه ویژه جنائی پاریس (دادگاه تروریسم) از ششم دسامبر ۹۴ به مدت پنج هفته پرونده قتل شاپور بختیار و سروش کتیبه را مورد بررسی قرار داد. نه فقط پرونده تحقیقات ۱۷۱ صفحه ای دادستان و گواهی بسیاری از شهود، بلکه سراسر جریان محاکمه متهمین حاضر در دادگاه، شرح حکومت اسلامی را بعنوان متهم ردیف اول و غایب این جنایت چنان قابل رویت کرده بود که همه جا گفته و نوشته میشد که این دادگاه، جمهوری اسلامی را بر صندلی محاکمه نشاند است و اگر قوه قضائیه بتواند استقلال خود را حفظ کند، آترا بعنوان تروریسم دولتی محکوم خواهد کرد. بیهوده و تصادفی نبود که وزارت کشور فرانسه تدابیر امنیتی ویژه و سختی را برای آماده باش در برابر عملیات انتقامجویانه احتمالی رژیم اسلامی در فرانسه به اجرا گذاشته و حتی دفاتر گوناگون نمایندگی ایران و از جمله هواپیمانسسی جمهوری اسلامی را در قلب

شانزه لیزه، باریگاد بندی کرده بودند.

اما ششم دسامبر، هفت قاضی ویژه که نقش هیئت منصفه را در دادگاه تروریسم برعهده داشتند، احکام خود را صادر کردند و "گوه، موش زانیدا" دادگاه ویژه تروریسم که انتظار میرفت رژیم جمهوری اسلامی را بعنوان طراح و مجری این ترور محکوم کند، با محکوم کردن کسانی که عاملین قتل بوده اند، کارخود را بمشابه یک دادگاه جنائی عادی پایان داد بی آنکه نقش رژیم تهران را در این قتل مورد سوال قرار دهد.

شاپور بختیار و سروش کتیبه در ششم اوت ۱۹۹۱ در اقامتگاه بختیار که توسط چندین تیم پلیس ویژه فرانسه (C.R.S.) تحت مراقبت و محافظت بیست و چهارساعته قرار داشت به قتل رسیدند. قاتلان، چاقوی آشپزخانه و دستان خود را شسته، پاسپورت‌های خود را که موقع ورود تحویل داده بودند، از پلیس محافظ ویلا پس گرفته و رفتند. چهل ساعتی که در بی توجهی کامل پلیس به اوضاع غیرعادی ویلا گذشت برای تروریستها بیشتر از کافی بود تا فرانسه را ترک کنند. فریدون بویر احمدی احتمالاً به ایران فرار کرد، محمد آزادی و علی وکیلی راد با پاسپورت و ویزای جعلی توسط پلیس مرزی سوئیس دستگیر شدند و در مشورت با پلیس فرانسه، چون اسم و عکسشان در لیست تروریستها نبود آزاد شدند. پلیس محافظ ویلا بختیار هنوز متوجه چیزی نشده بود! آزادی از سوئیس به ایران رفت و وکیلی راد اندکی بعد از پخش خبر ترور، به همراه زین العابدین سرحدی، کارمند کنسولگری ایران در سوئیس توسط پلیس این کشور دستگیر و به فرانسه تحویل داده شدند.

پرونده تحقیقات ژاک موتن (دادستان) از ترطنه تروری پرده برمیدارد که در تهران توسط مقامات دولتی طراحی شده و از طریق شبکه های عملیاتی در فرانسه و سوئیس و ستاد مستقر در ترکیه به اجرا درآمده است.

بویراحمدی، عضو تشکیلات بختیار و از افراد نزدیک به او بوده، که توسط رژیم ایران خریداری شده بود و برای سرویسهای امنیتی آن کار میکرد. هموست که محمد آزادی و وکیلی راد را تحت عنوان اینکه از هواداران بختیاراند که از ایران آمده اند تا طرح انفجار در پالایشگاه شیراز را به بختیار پیشنهاد کنند، به وی معرفی و به اقامتگاه او همراهی کرده است تا باکارد آشپزخانه سربختیار را ببرند.

حسین شیخ عطار معاون وقت وزارت

پست و تلگراف و تلفن ایران برای اعزام تروریستها به فرانسه، از مسعود سیدهدنی تقاضای دعوتنامه تجاری برای صدور ویزا کرده بود. هندی، برادرزاده خمینی، تاجر مقیم فرانسه با درآمد ماهانه سه میلیون فرانک فرانسه و از نزدیکان به قدرت در تهران، نماینده برادر رفسنجانی بعنوان سرپرست دفتر رادیو-تلویزیون جمهوری اسلامی ایران در فرانسه بوده است. اگر چه او مدعی است که در زمان وقوع قتل، او دیگر این سمت را نداشته است، ولی کارت خدمت او تا ششم آوریل ۱۹۹۷ اعتبار داشته است. کمیسر نونل روین از شعبه جنائی پلیس پاریس و تحقیقات دادستانی، تأیید کرده اند که دفتر نمایندگی رادیو-تلویزیون در پاریس، همچون پوششی برای سرویسهای اطلاعاتی و تروریستی جمهوری اسلامی بکار میرفته است. در دفترچه تلفن هندی، شماره تلفن خصوصی و طبعاً بسیار محرمانه فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی پیدا شده است، شخصی که سرخ ترورهای مخالفان را در دست دارد.

درست یگروز پس از درخواست ویزا برای آزادی و وکیلی راد توسط معاون وزارت پست و تلگراف و تلفن، وزارت امور خارجه ایران نیز حکمی برای زین العابدین سرحدی برای مأموریت سه ماهه در سوئیس صادر میکند. تحقیقات دادستانی و پلیس و شهادت تعدادی از شهود ثابت میکنند که تدارکاتی از پیش در سوئیس برای فراری دادن تروریستها به ایران صورت گرفته بوده است و انتخاب سوئیس بعنوان سکوی پرش برای تروریستها تصادفی نبوده است. پس از ورود تروریستها به سوئیس تماسهای تلفنی متعددی با ستاد مستقر در استامبول گرفته شده است. در این که زین العابدین سرحدی در سازماندهی فرار قاتلین بختیار و کتیبه نقش فعالی داشته است، کسی شکی نداشت، اما او ادعا میکرد که در زمان وقوع قتل هنوز در ایران بوده است زیرا مدتی قبل از تاریخ عزیمت به سوئیس، پاسپورتش را تحویل پلیس فرودگاه در تهران داده بوده و وقتی که برای پرواز مراجعه میکند، پلیس فرودگاه به او میگوید که پاسپورتش گم شده است و او مجدداً تقاضای پاسپورت کرده و دیرتر حرکت کرده است و شخص دیگری از پاسپورت دزدیده شده او استفاده کرده است.

تاریخهای ثبت شده روی اسناد متعدد مربوط به مأموریت و سفر سرحدی به سوئیس، و تطبیق امضاهای متعدد او با امضاهائی که در هتلهای سوئیس از او بجای مانده اند نشان

تقویم رویدادهای مربوط به تروریسم جمهوری

اسلامی در فرانسه (Choronologie)

- ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰ انیس نقاش در پاریس به شاپور بختیار تیراندازی میکند. راننده بختیار و یک عابر کشته میشوند.
- ۲۲ مه ۱۹۸۵ ژان پل کافمان و میشل سورا توسط جهاد اسلامی وابسته به رژیم ایران به گروگان گرفته میشود.
- سپتامبر ۱۹۸۶ زنجیره انفجارات پر از قربانی در پاریس بدست عمال رژیم اسلامی ایران.
- ۲۷ نوامبر ۱۹۸۷ وحید گرجی مسئول انفجارات سال ۸۶ پاریس با پل توری کنسول بازداشتی فرانسه در تهران، معاوضه میشود.
- ۴ مه ۱۹۸۸ گروگانهای فرانسوی در لبنان بدستور تهران آزاد میشوند.
- ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۸ روابط دیپلماتیک پاریس - تهران مجدداً برقرار میشود.
- ۲ دسامبر ۱۹۸۸ فرانسه به تحریم اقتصادی ایران پایان میدهد.
- ۵-۶ فوریه ۱۹۸۹ رولاند دوما وزیر خارجه وقت فرانسه به تهران میرود.
- ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۹ آغاز مذاکرات برای عقد قراردادهای جدید اقتصادی.
- ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۰ فرانسوا میتران، انیس نقاش را عفو میکند و او به ایران فرستاده میشود.
- ۱۹۹۰ سیروس الهی در پاریس ترور میشود.
- ۵-۷ دسامبر ۱۹۹۰ علی اکبر ولایتی وزیر خارجه ایران از پاریس دیدار میکند.
- ۱۹۹۱ عبدالرحمن برومند از همزمان بختیار در پاریس ترور میشود.
- ۶ اوت ۱۹۹۱ شاپور بختیار ترور میشود.
- ۲۹ دسامبر ۱۹۹۱ توافقنامه حل اختلافات مالی امضا میشود.
- ۱۵ دسامبر ۱۹۹۲ احمد طاهری و محسن شریف اصفهانی قاتلین کاظم رجوی در سوئیس، در فرانسه دستگیر میشوند.
- ۲۹ دسامبر ۱۹۹۳ اعزام دو تروریست به ایران با توجیه "حفظ منافع فرانسه"، درحالیکه سوئیس خواهان استرداد آنان برای محاکمه شده بود. ●

حسید ابد با ۱۸ سال حبس قطعی (غیرقابل بخشش)؛ مسعود هندی به ده سال حبس با دوسوم حبس قطعی محکوم شدند و سرحدی بعنوان مظهر عدم مداخله رژیم اسلامی ایران در این ترور، تبرئه و آزاد شد.

اما خنده دار است که تبرئه یک کارمند کنسولگری جمهوری اسلامی، با عدم مداخله این رژیم تروریست در کشتار مخالفانش یکی گرفته شود. حتی اگر سرحدی واقعاً بیگناه بوده و پاسپورتش توسط تروریست دیگری دزدیده شده باشد، رژیم اسلامی نه تنها تبرئه نمیشود بلکه علاوه بر وزارتخانه های اطلاعات و امنیت، پست و تلگراف و تلفن و خارجه، پای پلیس مرزی فرودگاه نیز به میان میآید که پاسپورت سرحدی در اختیارش بوده است.

با آنکه سراسر دادرسی و پرونده متهمان، پرونده تحقیقات دادستانی و گواهی شهرد، این احساس و اطمینان عمومی را بوجود آورده بود که رژیم جمهوری اسلامی ایران در صندلی متهم اصلی تروریسم نشسته است، ولی با خودداری رئیس دادگاه از طرح هرگونه سؤال صریحی درمورد دخالت رژیم اسلامی تهران در این ترور از قضات هفتگانه ای که باید حکم نهانی را صادر میکردند، به محکوم شدن دو مأمور اجرائی و مسکوت ماندن نقش رژیم اسلامی تهران منجر شد.

استقلال قوه قضائیه فرانسه از قوه مجریه این کشور هر قدر واقعی و قابل اعتماد باشد، استقلال این قوا از طبقه حاکمه فرانسه و از ملاحظه منافع آن، توهم ساده لوحانه ای است. بورژوازی فرانسه روی ظرفیت بالقوه هفتصد میلیارده فرانکی بازار ایران حساب میکند و بس. سروری برتاریخچه برخورد دولتهای "سوسیالیست" و لیبرال فرانسه به فعالیتهای تروریستی رژیم اسلامی ایران در فرانسه، گواه این ادعایند. اگر به زبان سمبولیک سخن بگوئیم، خون را با نفت شستند و این اولین بار نبود و آخرین بار هم نخواهد بود. ●

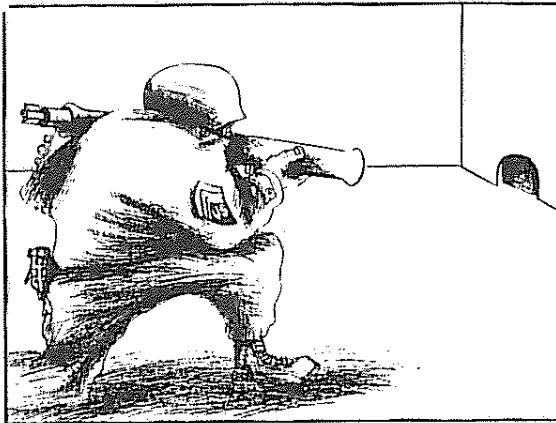
میدهند که در تاریخ وقوع قتل و پس از آن، سرحدی در سوئیس بوده است.

جمهوری اسلامی برای سرحدی که مدعی است یک کارمند دون پایه و هیچکاره بوده و کارش در کنسولگری ایران در برین بایگانی بوده است، دو وکیل استخدام کرده بود که یکی از آنان فرزند رهبر حزب حاکم فرانسه است. نامه پراکنی های سفارت ایران، ملاقاتهای مداوم سفیر ایران با رئیس دادگاه و فرستادگانی که از ایران اعزام میشدند از جمله تلاشهای آشکار رژیم تهران برای مبرا کردن سرحدی از اتهامات وارده بودند. رژیم تهران درخواست وکلای سرحدی را برای رفتن به ایران و جمع آوری دلایل برای برائت او بسادگی پذیرفته و پذیرانی گرمی از آنان کرد؛ و این درحالی بود که به درخواست قاضی بروگی یز و مقامات قضائی پاریس برای رفتن به ایران جهت تحقیقات درباره متهمین فراری که احتمالاً در ایران اند و نیز درباره جوانبی از پرونده ترور، پاسخی مساعد نداد. دفتر هواپیمائی جمهوری اسلامی در سوئیس نیز از دادن لیست مسافرتی که به ایران برگشته اند، خودداری کرده است.

خانم فرشته جهانیانی و شخص دیگری که در ایالات متحده آمریکا پناهنده است، گواهی داده اند که مأموران دولت ایران از آنان خواسته بودند که بختیار را ترور کنند، ولی آنان از اینکار سرباز زده اند. منوچهر عکاشه نیز که عضو تشکیلات بختیار بوده است، درهمکاری با سرویسهای اطلاعاتی و تروریستی رژیم اسلامی برای قتل بختیار اجیر شده بود. اجاره استودیوها و آپارتمانها بعنوان مخفی گاههای تروریستها در پاریس نیز با تلفنهایی از ایران صورت گرفته بود.

رژیم اسلامی تهران بدنبال آن بود که با تبرئه سرحدی، بعنوان تنها فردی که رسماً مأمور دولت جمهوری اسلامی بوده است، خود را از دخالت در این قتل مبرا جلوه دهد. برائت سرحدی توسط دادگاه و آزادی او، این آرزوی رژیم تهران را برآورده کرد.

ایو ژاکوب، رئیس دادگاه، سیزده سوال برای هفت قاضی ویژه ای که در دادگاههای ویژه بجای هیئت منصفه عمل میکنند مطرح کرد. با وجود آنکه در تمام طول دادرسی، همگان شاهد حضور رژیم جمهوری اسلامی بعنوان طراح و هدایتگر و سازمانده این ترور بودند، سئوالات ژاکوب از قضات، فقط به مداخله سه متهم حاضر در دادگاه در طراحی و انجام قتل شاپور بختیار و سرش کتیبه محدود شد. علی وکیلی راد به



کوبا:

یک پیروزی اما

بعد...

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در آبانماه امسال با اکثریت قاطع آراء از ایالات متحده آمریکا خواست که به تحریم کوبا پایان دهد. در این اجلاس نماینده آلمان از طرف کشورهای اتحادیه اروپا و اسکانندیناوی خواهان لغو تحریم کوبا شد. ۱۰۱ رای موافق لغو تحریم، ۴۸ رای ممتنع و تنها ۲ رای آمریکا و اسرائیل با لغو تحریم مخالفت کردند. حتی انگلیس نیز در اجلاس به نحوی با موضوع آمریکا مخالفت کرد. سال گذشته تنها ۸۸ رای موافق تحریم و ۵۷ رای ممتنع بود. این رای گیری البته برای آمریکا الزام آور نیست و تنها یک توصیه بشمار میرود، با وجود این یک موضعگیری قاطع جهانی در مقابل سیاست انتقام گیرانه آمریکا از انقلاب کوبا است؛ انقلابی که جرم اصلی اش این است که در حیاط خلوت آمریکا حاضر نشد به زورگویی و سلطه طلبی آمریکا تن بدهد و از حق تعیین سرنوشت خود به دفاع برخاست. این البته یک پیروزی است برای مردم کوبا و انقلاب کوبا. اما رهایی از سلطه امپریالیسم و احقاق حق تعیین سرنوشت هدف مقدم انقلاب کوبا بود نه هدف اصلی آن. هدف اصلی انقلاب کوبا مثل هر انقلاب سوسیالیستی عبارت بود از ایجاد حکومتی برای مردم و بدست مردم. انقلاب کوبا اگر چه به دستاوردهای بزرگی در جهت ارتقاء بهداشت و آموزش و فرهنگ مردم کوبا نایل آمد، اما تحت فشار سهمگین جنگ سرد و عوامل بیرونی و درونی متعدد از هدف اصلی خود دور شد، در حالیکه با پایان جنگ سرد و عوارض ناشی از فروپاشی بلوک شرق حتی همان دستاوردها نیز در معرض خطر قرار گرفته است. جامعه کوبا باید در نامساعدترین شرایط ممکن به بازسازی خود بپردازد. در این بازسازی مسئله اساسی این است که انقلاب کوبا با تکیه بر کدام اصول و از چه طریقی میخواید از دستاوردهای خود و نیز همین حق تعیین سرنوشت دفاع کند؟

تاکنون در چین و شوروی دو طریق به برته آزمایش گذارده شده است. در حالیکه در شوروی گورباچف گسترش حقوق و آزادیهای دموکراتیک را در مرکز برنامه اصلاحات خود قرار داده بود، چین با نفی قاطع دموکراسی و آزادی، گسترش بازار سرمایه را تکیه گاه خود قرار داد. متأسفانه چین و شوروی همانطور که در دوران جنگ سرد، علیرغم کمکهای خود به گسترش انقلاب در کشورهای کوچک، بعنوان مدلهای اقتصادی و سیاسی تاثیر نامطلوبی بر روند پیشروی این انقلابها بجای گذاشتند، مدل اصلاحات آنها نیز بعنوان سرمشق نقش منفی در روند بازسازی کشورهای مزبور بازی میکنند. برداشت ظاهری این است که راه اصلاحات شوروی با سقوط دولت شوروی و جایگزینی دولتهای طرفدار سرمایه داری شکست خورده است، در حالیکه در چین حزب کمونیست هنوز در قدرت است، رشد اقتصادی در سالهای اخیر رکورد بجای گذاشته و قدرتهای سرمایه داری برای گسترش ارتباط با آن به رقابت برخاسته اند.

حقیقت آن است که از نقطه نظر مصالح مردم و سوسیالیسم شکست اصلاحات چین عمیقتر و عوارض آن حتی مخربتر از نمونه شوروی است، چین نه تنها در رشد اقتصادی، بلکه در گسترش عوارض مخرب بازار، افزایش نسبی شکاف طبقاتی و سرعت پیدایش توده فقیر، افزایش آلودگی محیط زیست و گسترش شبکه فساد سیاسی و... نیز رکورد بجای گذاشته است از "کمونیسم" حزب حاکم تنها حرف و شعار باقیمانده و دستگاه اداری حزب به شبکه آلوده ای از رشوه خواری، سوءاستفاده از قدرت دولتی برای تصاحب سهم اصلی در بازار سرمایه تبدیل شده است.

اصلاحات شوروی اولاً ناکافی بود. تا آنجا که به مردم مربوط بود، فقط حقوق و آزادیهای اساسی برسمیت شناخته شد، اما اصلاحات، دموکراتیزه شدن وسیع جامعه و

مشکل کردن مردم برای شرکت در تصمیم گیریها رادر دستور قرار نداد و تنها به لیبرالیزه کردن دستگاه حزب دولت پرداخت و همین امر لیبرالهای نقابدار دستگاه حزب و دولت را که در داخل اهرمهای وسیع، و در خارج حمایت گسترده در اختیار داشتند در موضع مسلط قرار داد و به شکست اصلاحات منجر شد. ثانیاً اصلاحات شوروی در همان حد که آزادیها را در مرکز برنامه قرار داده بود دستاوردهایی داشت، کافی است توجه شود که بزرگترین جابجایی قدرت در تاریخ در حوادث پایان ۸۰ فقط بدین علت بود که بدون کمترین خونریزی پیش رفت و همین امر از عوارض بشدت نامطلوب تر در مقایسه با آنچه پیش آمد جلوگیری کرد.

در مجموع شکست اصلاحات شوروی محتوم نبود اگر در ایده اساسی خود مبنی بر تکیه بر دموکراسی و آزادی تعمیق و گسترش مییافت و حتی اگر به شکست هم منجر میشد، بجای مردم پراکنده و سرگردان که منفعل، بربودگان بزرگ در جریان نظاره کردند، توده متشکل و آگاهتری بجای میگذاشت که بنحوی موثرتر به دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر برمیخاستند.

در کوبا در سالهای اخیر بازار ارز و اکنون بازار کشاورزی بطور محدود آزاد شده است، در حالیکه در رابطه با دموکراسی بجز اصلاحات قطره چکانی در دستگاه حزب دولت از اصلاحات خبری نیست. بنظر میرسد هم کوبا و هم ویتنام اگر چه با محافظه کاری و کندی به مدل اصلاحات چین چشم دارند و از مدل اصلاحات شوروی بشدت رمیده اند، در حالیکه در بازسازی این جوامع مسئله اصلی این نیست که کدام مدل را باید سرمشق قرار داد، مسئله اصلی این است که برای حفظ دستاوردهای انقلاب و بازسازی جامعه بر کدام نیرو باید تکیه کرد: مردم یا بازار؟ از طریق تقویت و تحکیم دموکراسی و برسمیت شناخته شدن آزادیهای بی قید و شرط سیاسی یا از

سرنوشت احزاب و سازمانهای سیاسی و شکل گیری

چپ جدید در برزیل

ترجمه: امید برومند

ایجاد حزب زحمتکشان (P.T.) در ۱۹۷۹ در برزیل بیانگر آغاز فصل جدید در تاریخ جنبش کارگری برزیل، ساختمان یک حزب توده ای و نمایشگر استقلال سیاسی زحمتکشان است. این حزب خصلتی دمکراتیک، کثرت گرای و رزمنده دارد و با طبقه های مسلط و دولت آنها هیچ رابطه ندارد و مستقل از رابطه با کشورهای پساانقلابی (اتحاد شوروی تا ۱۹۹۱، چین و غیره) است. در واقع آنچه در عمل در تجربه حزب زحمتکشان دیده میشود، همانا پیدایش حزبی تراز نو است که مفهوم و سودمندی آن از مرزهای برزیل فراتر میرود. این حزب نه حزب سوسیال دمکرات است که توسط اعضای پارلمان رهبری گردد و همچون ماشین انتخاباتی با یک برنامه رفرمیستی نئو کینزی و سمتگیری آتلانتیستی سازمان یافته باشد؛ و نه مانند حزب کمونیست است که دستگاه بوروکراتیک مقتدری داشته باشد و از سیاست و ایدئولوژی مدلهای "سوسیالیسم واقعاً موجود" پیروی کند؛ و نیز حزبی پوپولیستی نیست که مانند پرونیسم آرژانتین یا حزب کارگر برزیل به یک برنامه مبهم ناسیونالیستی و بوروکراسی سیاسی-سندیکالیستی فریبده مجهز گردد. سرانجام این که این حزب فرقه ای بظاهر انقلابی نیست که درحاشیه جنبش واقعی کارگری سازمان یافته و در جزمها و آتیشهای صلب تغییرناپذیر زندانی شده باشد. در واقع یافتن معادل و مشابه چنین حزبی در تاریخ جنبش کارگری دشوار است.

حزب زحمتکشان نتیجه یک قرن کوشش زحمتکشان برزیل برای ابراز سیاست خاص خود است. در آغاز قرن آنارشیست-سندیکالیستها با حرارت و روح طبقاتی ساینده ای برای سمتگیری مستقل پرولتری مبارزه کردند. اما دکتترین گرایی آنها اندیشه حزب سیاسی توده ای را رد مینمود. شاید حزب کمونیست برزیل مهمترین تلاش را برای بنیان نهادن یک حزب واقعی کارگری در برزیل بعمل آورده است؛ اما علیرغم فداکاری و روح ایشار رزمندگان و کادراهی آن، منطق استالینی این حزب را به سیاست تبعیت از بورژوازی "ملی"

سوق داد. این سمتگیری بانضمام وابستگی ایدئولوژیک به اتحاد شوروی و نبود دمکراسی درون حزبی یک رشته انشعابهایی را سبب گردید که از ۱۹۶۲ تا امروز آنها متفرق و ضعیف کرده است (چنانکه اکثریت رهبران تاریخی آن در این مدت صف حزب را ترک کرده اند). حزب کارگر برزیل که ابتدا توسط گتولیو وارگاس Getulio Vargas در ۱۹۴۵ پایه گذاری و سپس توسط ژوآنگولارت Joao Goulart رهبری شد و بعد با نام جدید حزب دمکراتیک کارگری توسط لئونل بریزولا Leonel Brizola حمایت گردید، هرگز چیزی جز یک جنبش پوپولیستی فاقد تعهدهای ارگانیک، سیاسی یا برنامه ای در برابر طبقه کارگر نبوده است. از سوی دیگر، گروههای کوچک "چپ مسلح" که در دهه ۶۰ و ۷۰ سربرآوردند هرگز نتوانستند درون پرولتاریا حضور واقعی پیدا کنند. آنها علیرغم قهرمانی ها و دلایریهای نمونه وارشان با فرجام حزن انگیز فعالیتهای منفرد جدا از زحمتکشان شهرها و روستاها رویو شدند. تنها با تأسیس حزب زحمتکشان است که برای نخستین بار یک حزب توده ای که بطور سازمانیافته در میان طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران ریشه دواند، بعنوان مظهر واقعی زحمتکشان در مبارزه علیه سرمایه و دولت آن پا به عرصه وجود نهاد.

ابتکار تشکیل حزب زحمتکشان در درون طبقه کارگر جدید که پس از ۱۹۶۴ پیدایش یافت، بدون رابطه با استالینیسم یا پوپولیسم، برپایه تجربه خاص این طبقه در مبارزه طبقاتی و آگاهی به ضرورت سازماندهی سیاسی مستقل بوجود آمد. بتدریج به جمع رهبران سندیکاها که چشم اندازهای جدید را بنابر پراگماتیسم خود مجسم میکردند، نسلهای متعدد مبارزان مارکسیست افزوده شدند که از گذشته درسهای فراوان آموخته بودند تجربه غنی سیاسی و شناخت خود از اندیشه سوسیالیستی را به حزب زحمتکشان آوردند. از اینرو تشکیل حزب زحمتکشان در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۷۹ مدیون تأثیر جریانهایی است که هریک از آنها حساسیت ویژه و سهم خود

را دربرپایی این حزب ادا کرده اند:

- ۱- سندیکالیستهای "واقعی"، مبتکران و رهبران روند شکلگیری حزب زحمتکشان بمشابه مظهر سندیکالیسم توده ای، رزمنده و طبقه گرایی که پایگاهشان در ABC (حومه صنعتی سانویولو Sao Paulo) بزرگ که "هسته پرولتاریا" در آن متمرکز است) یک قلمرو و نماد محسوب میشود.

- ۲- اپوزیسیون سندیکالیستی که سالهاست مبارزه دشواری را درکارخانه ها و سندیکاها علیه ساختار سندیکالیستی وابسته به دولت و بوروکراسی سندیکالیستی "زرد" از سر گذراند.

- ۳- سندیکاهای روستایی و اتحادهای دهقانی که اغلب زیر تأثیر آرمانهای مسیحی اند.

- ۴- کانونهای پایه کشیشی، انجمنهای کارگری مسیحی، اجتماع های مسیحی روستا و سایر بخشهای مسیحی با گرایش سوسیالیستی.

- ۵- مبارزان قدیمی حزب کمونیست یا "چپ مسلح" که سازمانهای خود را ترک کردند.

- ۶- گروههای چپ انقلابی با گرایشهای مختلف: مائونیستها، تروتسکیستها و هواداران کاسترو.

- ۷- روشنفکران از میان جامعه شناسان، اقتصاددانان، معلمان، نویسندگان، روزنامه نگاران و پژوهشگران که به جنبش کارگری و تئوری مارکسیستی (یا گاه به حنجر مسیحی) علاقمندند.

- ۸- نمایندگان برآمده از جناح چپ جنبش دمکراتیک برزیل- حزب اپوزیسیون رژیم نظامی.

درمقیاس معینی میتوان تأیید کرد که ایجاد حزب زحمتکشان برخورد تاریخی میان طبقه (زحمتکشان) و روشنفکران(اش) بوده است، دو نیروی اجتماعی که تا آئزمان راههای موازی، گاه همگرا و غالباً بسیار متفاوتی را پیموده بودند.

روند شکل بندی حزب زحمتکشان

برخی مشخصه های ویژه کاملاً خاص را در برزیل و در لحظه تاریخی حاضر وظیفه مهم همبودهای پایه را ترسیم میکند. از سوی دیگر، به نمونه برداشتهایی برمیخوریم که بنظر میرسد، مستقیماً از برخی متنهای "کلاسیک" مارکس استخراج شده است: جنبش کارگری در مرکزهای صنعتی متمرکز مدرن بزرگ پدیدار میگردد. سندیکالیسم در جریان مبارزه های اقتصادی اش ضرورت یک حزب سیاسی زحمتکش، حزبی را کشف میکند که گردآورنده متنوعترین قشرهای اجتماعی مردم زیر هژمونی طبقه کارگر است.

تنوع منبع هایی که حزب زحمتکش از آن بوجود آمد در تنوع بنیانگذاران آن نمودار است. از میان آنها میتوان این نامداران را ذکر کرد: لوئیز ایناسیو واسیلوا (لول)، رئیس سندیکایی فلزگدازان؛ ساتورناردو و اولیویو دوترا رئیس سندیکای زحمتکش بانه های پورتو آلگره. آبولونیو دوکاروالهو رهبر پیشین حزب کمونیست، مبارز برجگادهای بین المللی در اسپانیا و مقاومت فرانسه (او آزادی چندین شهر جنوب فرانسه را در ۱۹۴۴ رهبری کرده است). ماریو پدروزا بنیانگذار اپوزیسیون چپ (ترتسکیست) در آغاز دهه ۳۰ انگیزنده جبهه متحد ضد فاشیستی ۱۹۳۴ (ناجی سانوپولو از چنگ انتگرالیستها، روایت برزیلی از فاشیسم). بنیانگذار چهارمین انترناسیونال (۱۹۳۸) و چندی بعد انترناسیونال سوسیالیستی با الهام از اندیشه های روزا لوکزامبورگ، فرانسیسکو دغفورت جامعه شناس، استاد دانشگاه سانوپولو، نویسنده آثار برجسته تاریخ جنبش کارگری برزیل، خوزه دیرسو و ولادیمیر پالمیرا رهبران جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ (بترتیب در سانوپولو و ریو) و بعد شرکت کنندگان فعال در جنبش "چپ مسلح".

این تنوع در خصلت کثرت گرای حزب زحمتکش منعکس است که در صف خود گرایشها و جریانهای گوناگون را گرد آورده که برخی از آنها با مطبوعات و محله های خاص خود و غیره بشدت ساختاری شده اند. بدیهی است که این گرایشها منجمد باقی نمانده اند. آنها طی پانزده سال حیات حزب زحمتکش در گروه بندیهای متعدد شرکت داشته اند. از بین آنها جریانهای متعصب و آئین پرست منحل و یا بسیار معتدل شده اند؛ همایرین رادیکال شده و بطرف چپ حزب گرویده اند. این وضعیت در تضاد با یکپارچه گرایی صلب و بوروکراتیک احزاب نمونه استالینی برای زندگی درونی حزب

نیروی حیاتی مهمی محسوب میگردد. البته این امر اصطکاک ها و کشمکشهایی در اقدام ایجاد کرده و برخی جریانها (بیشتر فراکسیونها) خود را یگانه پیشاهنگ اعلام داشته و حزب زحمتکش را بعنوان "ابزار" ساده و چاره جویی مطرح کرده اند که غرض از آن ساختن حزب انقلابی "واقعی" است. اغلب این مسائل هنگام تنظیم فعالیت جریانهای درونی حزب در ۱۹۹۰ به بهای جدایی از یک یا دو گروه بسیار متعصب حل شده اند. در مجموع، این تنوع عامل پراکندگی و تضعیف حزب نیست، بلکه بیشتر منبع غنی شدن آن و درس آموزیهای مشترک است.

یکی از ویژگیهای حزب زحمتکش رابطه تنگاتنگ آن با رادیکالترین بخشهای "توده مسیحی" است. لازم به یادآوری است که برزیل یک کشور آمریکای لاتین است که در آن الهی شناسی رهایی نفوذ بسیار زیادی دارد و جنبش انجمنهای پایه کلیسایی در آن چنان گسترده است که میلیونها مسیحی (مخصوصاً میان تهیدستان) در شهرها و روستاها پیرامون آن گرد آمده اند.

از اینرو بخش مهمی از مبارزان بسیار فعال و متعهد انجمنهای پایه کلیسایی و کانونهای توده ای (کانون کارگری، روستایی، شهری) بطور طبیعی در صفوف حزب زحمتکش حضور دارند. یکی از انگیزندگان اصلی انجمنهای پایه کلیسایی فرای بتو Freire Betto > (زندانی به مدت پنج سال در دوره دیکتاتوری نظامی) است.

در واقع بدون وجود فرهنگ اعتراضی مسیحی که خود سازمانیابی پایه ای و خود رهایی از فقر را میستاید، احتمال کمی وجود داشت که حزب زحمتکش بتواند شکل گیرد و مخصراً با این سرعت نفوذ توده ای کسب کند. با اینهمه، حزب زحمتکش بایک حزب اعتقادی فرق دارد و تابع مستگیری کلیسا نیست و از دکتترین اجتماعی کاتولیک پیروی نمیکند. در یک کلمه، این حزب دقیقاً هیچ شباهتی با دموکراسی مسیحی آمریکای لاتین ندارد.

تشکیل حزب زحمتکش طی دوسال با چنان سرعتی صورت گرفت که اغلب گروههای سیاسی سوسیالیست و کمونیست را غافلگیر کرد. برخی از این گروهها به این حزب پیوستند. اما بخشهای بسیار "عقب مانده" چپ با تشکیلات استالینی مانند احزاب کمونیست طرفدار شوروی و آلبانی ترجیح دادند، در صفوف "جنبش دموکراتیک برزیل"، حزب لیبرال اپوزیسیون باقی بمانند.

از ۱۹۷۸، سالی که اعتصابهای بزرگ کارگران فلزگداز سانوپولو و حومه آن روی داد، بخش پیشرفته هسته سندیکالیسم (که برخی جامعه شناسان شتابزده آنرا "صنف گرای"، "غیرسیاسی" و نمونه "آمریکایی" پروراننده "اشرافیت کارگری" توصیف کردند) به ابراز وجود پرداخت. رهبران متعدد سندیکاهای "واقعی" با بررسی تجربه اعتصاب اندیشه ایجاد یک حزب مستقل زحمتکش را برای رویارویی با دستگاه پلیسی نظامی برانگیختند. برای برخیها این نخستین ترانزنامه مبارزه های اجتماعی در تاریخ تازه کشور (از ۱۹۶۴) بشمار میرود. مثلاً در دسامبر ۱۹۷۸، هنگام "دیدار برای دموکراسی" که اپوزیسیون لیبرال و چپ ریودوژانیرو از آن حمایت کرد، لوئیس ایناسیو واسیلوا، "لول" تز حاکم بر این دیدار را رد کرد. دیگر رهبران سندیکایی حاضر در این دیدار از او پشتیبانی کردند. این تز خواستار تشکیل "جبهه و سیخ دموکراتیک" برای مقابله با رژیم نظامی گرداگرد حزب دموکراتیک برزیل بود. او علیه سیاست سنتی دنباله روی جنبش کارگری بعنوان دلیل به تجربه موجود از ۱۹۶۴ اشاره کرد: او گفت: "اگر ما زحمتکش نسبت به یگانگی نیروهای اپوزیسیون هشیار نباشیم، باز از شکست هایی چون شکست ۱۹۴۴ که بورژوازی رابطه اش را با زحمتکش گسست و به آنها پشت کرد و آنها را به سقوط کشانید، رنج خواهیم برد." "لول" بدون انکار ضرورت اتحاد همه نیروها در برابر رژیم نظامی بر اهمیت سیاست مستقل کارگری تأکید ورزید. او افزود: "طبقه کارگر راه برگشت ناپذیرش را برای پیروزی هدفهایش دنبال خواهد کرد. او دیر یا زود حزب سیاسی اش را بنیان خواهد نهاد. لازم است که طبقه زحمتکش صرفاً ابزار نباشد. این نکته جنبه اساسی دارد که این طبقه با ابراز نیرویی که آنرا نمایندگی میکند مستقیماً در عرصه سیاسی شرکت داشته باشد. شرکت در عرصه سیاسی ایجاد میکند که این طبقه حزب خود را تشکیل دهد" (۱).

در اکتبر ۱۹۷۹ نخستین دیدار ملی حزب زحمتکش در سانوپولو و دوکامپو دژ پرولتری سندیکای لولا عملی گردید. در این دیدار بنیان نهادن حزب جدید و انتخاب اولین رهبری موقت انجام گرفت. یک اعلامیه کوتاه سیاسی در این کنفرانس به تصویب رسید که بروشنی هدف حزب زحمتکش را ترسیم میکند. اعلامیه بیان میدارد: "حزب زحمتکش بخاطر اینکه تمام قدرت اقتصادی و سیاسی مستقیماً توسط

زحمتکشان اعمال کرده، مبارزه میکند. این یگانه وسیله برای پایان دادن به ستم و استثمار است. همزمان سند "همه نیروهای دمکراتیک را برای ایجاد جبهه وسیع توده ای علیه رژیم دیکتاتوری" فرامیخواند. حزب زحمتکشان مبارزه برای تشکیل مرکز واحد زحمتکشان را هدف قرار داده است. و براین نکته تأکید دارد که لازمه تشکیل این مرکز درهم ریختن ساختار کنونی سندیکایی تابع دولت است.

در آوریل ۱۹۸۰ اعتصاب بزرگ ۲۵۰۰۰۰ زحمتکشان فلزگداز سائویرناردو بوقوع پیوست. در پی مداخله پلیسی و نظامی -توقیف لولا و دیگر رهبران برجسته و مداخله نظامی در سندیکا- جنبش متوقف شد. اما به درازا کشیدن اعتصاب در طی مدت استثنایی ۴۲ روز و ظرفیت سازماندهی توده ها (میتینگهای روزانه دهها هزار نفری زحمتکشان) قدرت شگفت انگیز سندیکالیسم جدید را که پیشاهنگ آن جزو تشکیلات حزب زحمتکشان بود، بطرز نمایانی بنمایش گذاشت.

در مهر و آبان همین سال کنفرانس جدید ملی حزب زحمتکشان با حضور نمایندگان ۲۲ ایالت برزیل بنمایندهای از ۳۰ هزار عضو حزب برگزار شد. یک بیانیه و یک برنامه که حزب زحمتکشان را بعنوان "مظهر سیاسی واقعی همه استثمارشوندگان سیستم سرمایه داری" و بعنوان حزب توده ها، وسیع، باز و دمکراتیک معرفی مینماید به تصویب رسید. اعلام گردید که هدف حزب از کار انداختن ماشین سرکوبی رژیم موجود و ایجاد "یک قدرت جانشین به سود زحمتکشان و ستمدیدگان در راستای بنیان نهادن جامعه ای فارغ از استثمار کنندگان و استثمار شوندهگان است. بدیهی است که زحمتکشان در ساختمان این جامعه به این امر آگاهی دارند که این مبارزه علیه منافع سرمایه بزرگ ملی و بین المللی" هدایت میشود. با اینهمه، حزب زحمتکشان هنوز با داشتن یک "دکترین" مدون فاصله دارد. زیرا بسیاری مسائل و تعریفهای برنامه ای برای امکان دادن به یک بحث وسیع و "پختگی" تدریجی مجموع مبارزان بازگذاشته شد.

این امر مخصوصاً در قلمرو بین المللی بسیار با اهمیت بود. چنانکه تصویب برخی موضعگیریها آنرا بروشنی نمایان میسازد: اعلام هبستگی با انقلاب ساندنیستی در نیکاراگوئه و هبستگی با مبارزه زحمتکشان لهستان برای برقراری آزادیهای سندیکایی از آن جمله است. رزمندگان و رهبران حزب زحمتکشان با جدیت از تکرار

تراژدی اشتباه چپ استالینی سابق برزیل میپرهیزند و از هر نوع دنباله روی از این یا آن دولت "سوسیالیستی واقعاً موجود" روبرتاقتند.

اندیشه اساسی، قطعی و عمده ای که در تشکیلات حزب زحمتکشان نقش اساسی ایفا میکند و برای سمتگیری سیاسی آن بمثابة قطب نما محسوب میگردد، همانا اندیشهمارکس دربرنامه گودهم آبی بین المللی زحمتکشان است که میگوید: **وهابی زحمتکشان کار خود زحمتکشان است.**

درکنفرانس ملی سپتامبر ۱۹۸۱ برابر با مرحله نهایی تشکیل قانونی حزب (درشرایط فوق العاده دشوار "قانون جدید حزب" که رژیم نظامی رو بزوال اعطاء کرد)، حزب زحمتکشان آشکارا سوسیالیسم را بعنوان برنامه نهایی خود اعلام داشت. لولا درگفتگوها و مصاحبه های مختلف با طرح راه دیگر برای انقلاب و سوسیالیسم در برزیل، سوسیال دمکراسی و سوسیالیسم بوروکراتیک را رد کرد.

حزب زحمتکشان به موهبت کارزار عظیم عضوگیری رشدی استثنایی نمود. در پایان ۱۹۸۲ بالغ بر ۲۴۵ هزارنفر در سراسر کشور به عضویت این حزب درآمدند. اما نتایج انتخابات قانونگذاری ۱۹۸۲ تا اندازه ای اغفال کننده بود. زیرا ۳/۵ درصد آراء و فقط ۸ نماینده نصیب آن گردید. روزنامه نگاران شتابکار زیر تأثیر این واقعه پایان کار حزب زحمتکشان را اعلام کردند. اما درعرض این حزب با تشکیل مرکز واحد زحمتکشان در ۱۹۸۳ نخستین مرکز سندیکایی توده ای در تاریخ جدید برزیل، متحد نیرومندی درجنبش کارگری پیدا کرد.

در ۱۹۸۴ حزب زحمتکشان بطور فعال در کارزار انتخابات مستقیم رئیس جمهوری شرکت کرد و میلیونها شهروند برزیلی را دریک جنبش بیسابقه توده ای بسیج کرد و عملاً به رژیم نظامی پایان داد. این حزب با وفاداری به خواست های دمکراتیک توده مردم، انتخاب "غیرمستقیم" رئیس جمهور جدید (تانکردونوس از اپوزیسیون میانه رو) را بوسیله مجلس که راه حلی نامشروع درنتیجه مذاکره اپوزیسیون لیبرال با نظامیان بود، رونمود.

درانتخابات نوامبر ۱۹۸۶ حزب زحمتکشان ۶۷ درصد آراءش را دوبرابر کرد و به ۶/۵ درصد رسانید و نفوذ خود را بسی فراتر از دژ سنتی اش سائوولو توسعه داد. اما نخستین نفوذ مهم آن درانتخابات مربوط به

شهرداریها ۱۹۸۸ تأمین گردید که درنتیجه آن مدیریت شهرداریهای چندین شهر بزرگ از جمله چند پایتخت منطقه ای مانند پورتوالگره و سائوولو و چند شهر بزرگ صنعتی که در برزیل و آمریکای لاتین نظیر ندارند، بدست آورد. سرانجام هنگام انتخابات مستقیم رئیس جمهوری ۱۹۸۹، لولا از رقیبان چپ خود بری زولا پوپولیست و کواس سوسیال دمکرات پیشی گرفت و در برابر کاندیدای محافظه کار کوللوردوملو (که از حمایت و تبلیغات شبکه تلویزیونی "گلوبو" قدرتمندترین رسانه کشور برخوردار بود) مقام دوم را احراز کرد. هرچند لولا انتخاب نگردید، اما پیرامون یک برنامه طبقه گرای و رزمنده که سوسیالیسم را آماج خود میداند ۲۷٪ آراء را بدست آورد. کسب چنین رأیی نه تنها در برزیل بلکه درتمام آمریکای لاتین پس از پیروزی آلتند در ۱۹۷۰ بیسابقه بود.

اما منظور از آماج سوسیالیستی کدام سوسیالیسم است؟ حزب زحمتکشان هنگام هفتمین دیدار ملی خود در ۱۹۹۰ به تصویب سندی پرداخت که پس از بحث طولانی درونی، دریافت خود را از جامعه آینده اینگونه تراز بندی کرد:

"سوسیالیسمی که ما میخواهیم آنرا بنا کنیم تنها در صورتی تحقق مییابد که دمکراسی واقعی اقتصادی را برقرار کند. پس باید پیرامون شعار مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید که شکلهایش بطور دمکراتیک توسط جامعه گزیده میشود، آنرا سازمان داد."

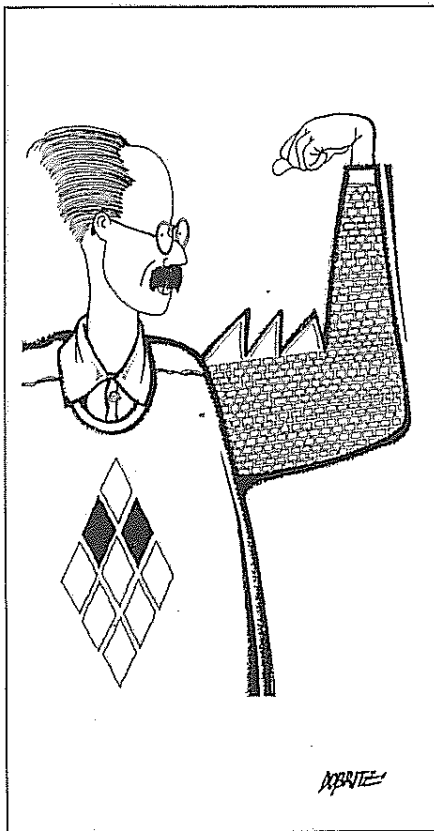
"این دمکراسی اقتصادی باید از منطق فاسد بازار سرمایه داری بمثابة منطق فرمان مستبدانه دولت که به بسیاری اقتصادهای موسوم به "سوسیالیستی" آسیب رساند، درگذرد. ویژگیها و هدفهای آن از اراده اجتماعی و نه فرضهای "منافع استراتژیک" دولت پیروی خواهد کرد."

با توجه به این که چپ در برزیل مانند جاهای دیگر بلحاظ تاریخی میان یک جریان ضد سرمایه داری اما خودکامه و یک جریان دمکراتیک اما رفرمیست تقسیم شده، نوآوریهای حزب زحمتکشان مشخصاً فرارفت از بدیلهای نادرست موصوف است:

"تعهد ما به دمکراسی از ما رزمندگانی ضدسرمایه داری میسازد. این انتخاب عمیقاً مبارزه ما را در راه دمکراسی بنمایش میگذارد. کشف فساد سرمایه داری (بطور تجربی، پیش از به ثنوری درآمدن آن برای بسیاری از ما) محرک بسیار نیرومندی برای اغلب رزمندگان حزب زحمتکشان در

پرشور همگان در آمریکای لاتین و اروپا را برانگیخته است. این حزب علاوه بر اینکه از یکسو به مشخصه های ویژه برزیل در شرایط تاریخی معین آن مربوط میگردد، از سوی دیگر نمایشگر کوشش تقریباً بیسابقه در زمینه فرارفت از چارچوب سازماندهی توده ای بنا بر مدل‌های مرسوم سیاسی در بطن جنبش کارگری، رفرمیسم نشوونمایی، گروه بندی مسیحی در پارلمان، سانتالیسم بوروکراتیک، فرقه گرایی آتینی و "تبدیل سازی" برای دستگاه اداری است. مسئله عبارت از به فرجام رساندن بس حساس درمیان انبوهی از تضادها و خطرهای قابل ملاحظه است. این کوششها برای همه کسانی که در برزیل و جاهای دیگر مشتاق و آرزومند دمکراسی سوسیالیستی اند، بسیار با اهمیت و گرانبه است.

منبع: "جهان از دیدگاه جنوب"
سیتامبر ۱۹۹۴



رئیس جمهور جدید دو کاندیدای مهم در برابر هم قرار داشتند. از یک سو لولا کاندیدای انتلافی که چندین حزب کوچک سوسیالیستی، کمونیستی و زیست محیطی را پیرامون حزب زحمتکشان گرد میآورد و از سوی دیگر فرناندو هنریک کاردوزو، جامعه شناس سابق مارکسیست و تئوری پرداز وابستگی که به نتولیبرالیسم و راه و روشهای صندوق بین المللی پول تغییر عقیده داد، قرار داد. او کاندیدای انتلافی است که حزب سوسیال دمکرات برزیل و حزب جبهه لیبرال، حزب بانکداران و اعضای الیگارش روستایی موجود جناح "میانه رو" دیکتاتوری سابق نظامی را گرد میآورد.

برنامه حکومت دمکراتیک توده ای حزب زحمتکشان مجموعه بهم پیوسته ای از اصلاحات ساختاری زیر را پیشنهاد میکند: اصلاحات ارضی، اصلاحات شهری، اصلاحات مالیاتی، گفتگوی دوباره درباره وام خارجی (یا تعلیق پرداخت این وامها)، باز توزیع درآمد، ستگیری دوباره تولید به ست بازار داخلی. اما نباید به قدرت موانعی که حکومت تحت رهبری لولا با آن روبرو خواهد بود، کم بها داد. این مانع تراشیها عبارتند از خرابکاری اقتصادی نخبگان، فرار سرمایه ها، محاصره بانکهای بین المللی، مقاومت خشن مالکان بزرگ ارضی، مقاومتهای لجوجانه برخی مقامهای نظامی و غیره. باید اعتراف کرد که حزب زحمتکشان هنوز با داشتن یک استراتژی روشن برای مقابله با این کشمکشهای متعدد و خطرناک بسی فاصله دارد.

بدون شک عامل قطعی همانا استعداد بسیج مستقل حزب در برانگیختن جنبشهای اجتماعی و خود سازماندهی پایه توده های بی چیز است. با اینهمه، برخی مسائل درونی ساختاری این ظرفیت را محدود میکنند: آنها عبارتند از ناهماهنگی عظیم میان شمار اعضا (در حال حاضر ۶۰۰ هزار نفر) و شمار مبارزان فعال (۶۰ هزار نفر)، ناکافی بودن سازماندهی رزمندگان دریایه، گرایش به مستقل شدن بخشهایی از حزب که در نهادهای دولتی، مجلسهای منتخب، اداره شهرداریها و... داخل شده اند و غیره. درست است که با وجود این مسائل، حزب زحمتکشان موفق نشده است سرتاپای زندگی سیاسی کشور را تغییر دهد، اما برای نخستین بار در تاریخ برزیل نخبگان بورژوازی و الیگارش را که از دیر باز قدرت کشور را در انحصار دارند، بطور جدی به مبارزه طلبیده است.

رشد چشمگیر حزب زحمتکشان توجه

سازمان دادن یک حزب سیاسی است. ما ناتوانی منطق بربرمنش سرمایه داری را در پاسخ به رنج بیهوده میلیونها تن از افراد نشان داده. و نشان خواهیم داد. تجربه تاریخی مشخص ما - آسکه "معجزه برزیلی" و بسیاری از شرایط اسفبار ملی و بین المللی - بما نشان داده است که سرمایه داری با همه نیروی مادیش بنا بر سرشت خود ناعادلانه است و میلیونها تن را به حاشیه میراند و با توزیع برادرانه ثروت اجتماعی مخالف است و از دمکراسی واقعی شانه خالی میکند.

این نوع فرمولبندی که سرشار از رادیکالیسم اخلاقی بعنوان مهمترین مشخصه فرهنگ سیاسی حزب زحمتکشان است، از درآمیزی خاص تئوری مارکسیستی و حساسیت عاطفی مسیحی سرچشمه میگیرد. نخبگان، مطبوعات و رسانه ها از این رادیکالیسم ناخرسندند. آنها در صورتی مایلند که به عضویت حزب زحمتکشان درآیند که این حزب به حزبی "چون دیگر حزبهها"، حزب "عادی" و یا حزب سوسیال دمکرات تبدیل شود. تا امروز حزب زحمتکشان در برابر این فشارها مقاومت کرده است و با پایداری به حفظ و پرورش هویت "متنوع" خود ادامه میدهد. در ۱۹۹۳ هنگام هشتمین دیدار ملی نیروی حزب عمدتاً صرف "گردش به چپ" گردید. گرایش جدید در رهبری جدید انتلاف میان جناح چپ موسوم به جریان "انسجام" که رهبری حزب زحمتکشان از دهه ۸۰ را در دست دارد و جریان "دمکراسی سوسیالیست" (نزدیک به انترناسیونال چهارم ارنست مندل) است.

کوللودوملو که در ۱۹۸۹ براساس کاریابیه مردم فریب و پوپولیستی "طرد دولتمردان فاسد" انتخاب شده بود، عملاً یک سیاست اقتصادی نمونه لیبرال نو را به اجرا درآورد که بطور منظم موسسه ای عمومی را به بهای ناچیز در اختیار بخش خصوصی گذاشت. اما سرعت ادعای این قهرمان ضد فساد با سوء استفاده های کلان مالی در جریان خصوصی سازی برملا شد. به ابتکار حزب زحمتکشان که دیگر نیروهای سیاسی با تأخیر زیاد به آن گرویدند، یک بسیج عمومی در سراسر کشور سازمان داده شد که خواستار برکناری رئیس جمهور خائن شدند. فشار افکار عمومی و بخصوص جوانان که به خیابانها سرریز شده بودند اکثریت اعضای پارلمان را واداشت که در ۱۹۹۱ رأی به خیانت کوللودوملو بدهند و ایتامارفرانکو معاون او را بجای او برگزینند.

در اکتبر ۱۹۹۴ در آستانه انتخاب

قرارداد

غزه - اریحا ،

بالاخره چه ؟

پیران

اگرچه در هنگام امضای قرار داد غزه - اریحا در سپتامبر سال ۹۳ میلادی، بسیاری از ناظران درباره موانع و مشکلات پیشروی روند صلح و اجرای سریع این قرارداد و تکمیل آن با گامهای بعدی، صحبت میکردند، اما امروز بعد از یکسال و اندی که از امضای قرارداد گذشته این موانع و مشکلات خود را بیشتر نشان میدهند.

قرارداد غزه-اریحا بین دولت اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین اگرچه فقط میتواند بعنوان اولین گام در جهت کسب حقوق مردم فلسطین و در جهت محو ستم حکومت اسرائیل بر این مردم ارزیابی شود، که فاصله زیادی تا حق تعیین سرنوشت این مردم دارد، اما درعین حال در پیشروی خود این امکان را دارد که صحنه سیاسی خاورمیانه را که دهه هاست تحت تاثیر مسئله فلسطین بوده و از مسیر طبیعی خارج شده، به حالت عادی بازگرداند و توده زحمتکشان کشورهای منطقه را که بجای مبارزه برای حقوق خود و توسعه و پیشرفت زندگی اجتماعی به جان هم افتاده و به آتش کینه های ملی و مذهبی دمیده اند، در مسیر و موضع خود قرار دهد. و در نتیجه شرائطی که فقط حاکمان مرتجع و سرمایه داری جهانی از آن بهره برداری کرده اند، دگرگون شود. اما همانطور که پیشتر گفتیم موانع بیش از آنی است که ارزیابی میشد و اضافه بر آن وضعیت خطرناکی نیز در آستانه ایستاده است. و آن درگیری و جنگ داخلی بین فلسطینیهاست که اگر ادامه و گسترش یابد، پیچیدگی و عمق فاجعه، دیگر با گذشته دردناک منطقه هم قابل مقایسه نخواهد بود.

موانع اصلی در زمینه مورد بحث، بیش از هر چیز ناشی از سیاستهای دولت اسرائیل است که از جوانب منفی و تخریبی درون جنبش فلسطینیها هم تغذیه میکند. علیرغم گرایش که در سیاست ائتلاف حاکم بر اسرائیل برای صلح با فلسطینی ها وجود دارد، آنچه که درعمل واقعی سیاست این حکومت را نشان میدهد، چیزی جز این نیست که با پرداخت کمترین بها و دادن کمترین امتیاز، امنیت داخلی اسرائیل، یعنی جلوگیری از عملیات نظامی فلسطینیها، تأمین شود! این دولت را با حقوق انسانی و حق تعیین سرنوشت فلسطینیها کاری نیست. یعنی حقوق مردمی که دهه هاست یا آورده اند، یا در یک وجب خاک در غزه بر روی هم چپانده شده اند و یا در سواحل غربی اردن هرروزه شاهد زورگونی ارتش اسرائیل و تبعیض آبادی نشینهای اسرائیلی هستند و هیچگونه حق و حقوقی ندارند. حکومت اسرائیل نه تنها از اینهمه رنج خم به ابرو نمیآورد بلکه قیافه حق به جانب هم میگیرد. حکومت اسرائیل فقط به نیروی فشار درونی خود توجه دارد. این نیروی فشار ارتجاعی که دهه ها در رویای اسرائیل بزرگ و تحت شعار "از فرات تا نیل" زندگی و مبارزه کرده حالا نه تنها رویا را دست نیافتنی میبیند، بلکه آنچه را که هم در

دو جنگ اشغال کرده، از دست دادنی. پس با تمام قوا فعال شده و خود را بر در و دیوار حکومتی که خود نیز حامل همینگونه گرایشهاست میکوبد و متأسفانه نیروی اجتماعی و سازمانیافته و فعال در آن حدی که نه تنها این نیروی فشار درونی را خنثی کند، بلکه مدافع حقوق فلسطینیها و صلح واقعی با آنها باشد در اسرائیل به حرکت درنیامده چرا که سایه همان جنگ قومی و مذهبی و دفاع از بقا و موجودیت برجامعه اسرائیل سنگینی میکرده است. و تا زمانی که جنبشهای دمکراتیک و مترقی موجود در اسرائیل که به نفع صلح و برابری با فلسطینیها مبارزه میکنند به حد توان اجتماعی پیشتر گفته شده نرسند و دولت را بدنبال خود نکشاند، حکومت اسرائیل که خود بیشتر با همان نیروی فشار ارتجاعی هماهنگ است، از ترس مجازات شدن در انتخابات آینده اسرائیل، نه تنها قدمی برای دادن امتیاز به فلسطینیها برنخواهد داشت بلکه سیاست استفاده از سازمان آزادیبخش فلسطین و پلیس فلسطینی برای تأمین امنیت داخلی اسرائیل و جلوگیری از حملات نظامی را تحکیم خواهد کرد. و این بهترین زمینه برای فعالیت نیروهای مخالف هر نوع صلح با اسرائیل را در میان فلسطینیها، بوجود میآورد.

درمیان فلسطینیها، یعنی درمیان کسانی که دهه هاست سرکوب شده و از همه چیز محروم شده اند و درحال حاضر هم نه تنها به حقوق خود نرسیده اند بلکه آوارگان آنها و بدتر از آن بخش ساکن غزه، جا و مکانی برای کار و فعالیت و گذران عادی زندگی ندارند و سالها هم با شعار "ریختن یهودیها به دریا و نابودی اسرائیل" مبارزه و زندگی کرده اند، نیروی مخالف هر نوع صلح با اسرائیل نه تنها قوی است بلکه زمینه های قدرت گیری بیشتر آن بدلیل سیاست دولت اسرائیل و همچنین روشهای غیردمکراتیک حکومت یاسر عرفات، گسترده تر میشود. دولت اسرائیل بجای تخلیه فوری همه مناطق فلسطینی نشین و واگذاری واقعی همه امور این مردم به خودشان و بجای کمک به راه افتادن واقعی چرخ زندگی و اقتصاد این مناطق، به دنبال هر حرکت و ضربه نظامی، با تهدید و فشار از حکومت خودگردان و پلیس فلسطینی میخواهد که به سرکوب مخالفان شدت دهد و آنها را ریشه کن کند. یعنی کاری که خود این دولت طی دهه ها نتوانست انجام دهد و هنوز در پی آن است، ولی اینبار بفرس آنست که این کار را بدست خود

پوشش اسلامی دختران

در مدارس فرانسه

و

تناقضات دولت فرانسه

بدون دخالت فعال عوامل سرمایه بین المللی به سرانجام نرسید. اما سرمایه داری جهانی ضعف و ناتوانی خود برای حل مهمترین مسائل زندگی امروز را در مورد فلسطین، همچون هرجای دیگر نشان میدهد. از یکطرف یک تازی آمریکا در منطقه و به بازی نگرفتن شرکای قدرتمندش، اروپائیا و ژاپنی ها را که میتوانند نقش مهمی در بازسازی و کمک به راه افتادن اقتصاد فلسطینها بازی کنند چندان مشتاق نگردد بلکه آنها تمایل دارند که آمریکا نتواند به تنهایی موضوع را فیصله داده و بر اقتدار خود در منطقه نفتی خاور میانه بیش از پیش بیافزاید. از طرف دیگر ضعف و بحران باعث شده که هیچکدام از دولتها و موسساتی که وعده کمک مالی داده بودند نتوانند به تعهدات خود عمل کنند و حکومت خودگردان که برای اداره امور جاری خود محتاج این کمکهاست در تنگنا افتاده و به دلزدگی مردم افزوده است.

با این اوضاع و احوال درکنار همه عواملی که در مسیر پیشروی قرارداد غزورایحا وجود داشته و بوجود آمده، آنچه که مهم است و در ابتدا هم بر آن تاکید کردیم فراهم آمدن زمینه جنگ و درگیری داخلی بین فلسطینیهاست که در صورت عملی شدن آن نه تنها از طرح غزه و اریحا خبری نخواهد بود بلکه دیگر از حقوق فلسطینیها هم نشانی نخواهد ماند. در چنین شرائطی، نقش همه نیروهای دمکراتیک و آنها که خواهان صلح واقعی و عادلانه هستند برجسته میشود. بدون دخالت فعال آنها در اسرائیل و درمیان فلسطینیها و مقابله با نیروهای منفی و تخریبی هردو سو و گسترده فضای دمکراسی درمیان فلسطینیها و فشار بر دولت اسرائیل برای تن دادن به صلح واقعی، چشم انداز روشنی درمیان نخواهد بود. جنبش چپ و کارگری و نیروهای دمکراتیک اسرائیل و فلسطین از توان بالقوه برای روشن کردن افق، برخوردار هستند.

فلسطینی ها به سرانجام برساند. دولت اسرائیل فقط در واگذاری امر سرکوب فلسطینی ها به خودشان، پیگیر است. یاسر عرفات و حکومت خودگردان او نیز در تقویت زمینه فعال شدن "نیروی مخالف هر نوع صلح" نقش بازی میکند. چرا که او بدلیل روشهای استبدادی، نه تنها شرائط لازم برای فعالیت مخالفان را محدود کرده بلکه با خودکامه گی به شیوه سران عشایر و گرفتن سررشته همه کارها از خرد و کلان در دستان خود، باعث پراکندگی نیروهای طرفدار صلح واقعی شده و جنبش دمکراتیک را ضعیف کرده است. و اینهمه، زمینه نیروهای مخالف هر نوع صلح را برای بهره برداری از سرخوردگی مردم، ناشی از سیاست دولت اسرائیل، را تقویت کرده است. مهمترین نیروهای مخالف هر نوع صلح یعنی حماس و جهاد اسلامی، علاوه بر بهره برداری از زمینه داخلی برای ادامه فعالیت و قدرت خود درحد کنونی به حکومت جمهوری اسلامی تکیه و سر در آغوش آن دادند. حکومت ملاها که عملاً مادر همه جنبشهای اسلامی است نمیتواند پیوند خود را با این حرکتهای اسلامی قطع کند وعلاوه بر آن درمورد مسئله فلسطین بخصوص، حکومت اسلامی حاکم بر ایران حساسیت خاصی دارد همیشه از آن برای حفظ تعادل خود سود برده و بنابراین با تمام قوا مخالف هر نوع صلح با اسرائیل بوده و پرچمدار شعار "ریختن یهودیها به دریاست". بهمین دلیل ملاها با تمام قوا از حماس و جهاد اسلامی برای ادامه حرکت نظامی و مخالفت با صلح حمایت میکنند و پشتیبانی مادی و معنوی آن، فعالیت آنها درحد کنونی را میسر کرده است. علاوه بر آن و بدتر از آن چون جمهوری اسلامی مخالف عرفات و همه نیروهای غیراسلامی است، حماس و جهاد اسلامی را به درگیری با آنها وامیدارد و تکمیل کننده سیاست اسرائیل برای جنگ و درگیری داخلی فلسطینیها، میشود. یعنی از دوسو، از طرف ایران و اسرائیل، نیروهای فلسطینی بسوی درگیری داخلی کشیده میشوند.

درکنار این عوامل، نقش سرمایه داری جهانی و در حقیقت ضعف و فلج آن در برخورد با مسئله فلسطین قابل توجه است. مسئله فلسطین از ابتدا یک موضوع بین المللی مهم بود و درتمام دوره جنگ سرد یکی از اصلی ترین زمینه های درگیری درخاورمیانه به حساب میآمد. روند کنونی صلح، که ناشی از بهم خوردن تعادل دوره جنگ و از دست رفتن حامی بین المللی فلسطینیهاست، نیز

فرانسوا بیرو، وزیر آموزش فرانسه، امسال پس از آغاز سال تحصیلی استفاده از روسری توسط دختران مسلمان در مدارس دولتی فرانسه را ممنوع اعلام کرد. پوشش اسلامی دختران مسلمان در مدارس فرانسه سالهاست که در فرانسه به بحث داغی تبدیل شده است. پنج سال پیش مدیر یکی از مدارس دولتی در یکی از حومه های شمالی پاریس استفاده از روسری اسلامی را توسط سه دختر دانش آموز قدغن کرد. این اقدام به اعتراضات وسیع در میان مسلمان فرانسوی و تبلیغات گسترده بنیادگرایان منجر گردید. طی این پنجسال مجادله دراین مورد ادامه داشته است و حتی پس از اعلام اخیر وزیر آموزش، هنوز چگونگی اجرای این مسئله روشن نیست، و این طبیعی است. درکشوری که آزادیهای بنیادی طی دهه های متوالی برسیمت شناخته شده است، نفی آزادی پوشش نمیتواند قابل قبول



باشد. استدلالهایی که چه وزیر کشور و چه سایر مدافعان منع حجاب ارائه داده اند کار را خرابتر میکنند و در ماهیت امر از قماش همان استدلالهایی است که نیروهای بنیادگرای اسلامی در مورد ضرورت نقض آزادیهای بنیادی ارائه میکنند و بویژه در جمهوری اسلامی ایران با زور و سرکوب اعمال میشود. چند نمونه از این استدلالها چنین است:

"پوشش اسلامی در واقع بمفهوم تبعیض جنسی است. بیهوده نیست که جنبشهای آزادی زنان و فمینیستها در کشورهای اسلامی مبارزه برای آزادی زن را با مبارزه علیه حجاب اجباری آغاز میکنند." بسیاری از مدافعان حقوق زن بویژه در کشورهای اسلامی با این نظر موافقت میکنند. اما از این امر نمیتوان ضرورت منع حجاب اسلامی را نتیجه گرفت. از نقطه نظر اصول دموکراتیک درست عکس این استدلال درست است. و تنها آزادی استفاده یا عدم استفاده از حجاب یعنی آزادی انتخاب پوشش است که شرایط مناسب برای اثبات نظر ما را فراهم میکند. چرا که بهرحال مدافعان حجاب اسلامی با نظر ما مخالفند و حالا عده ای از فمینیستها و دیگر فعالان غربی را هم متقاعد کرده اند که در جوامع اسلامی حجاب موانع کمتری برای باز شدن پای زنان این جوامع به فعالیتهای اجتماعی ایجاد میکند. چه کسی، چه مرجعی حق دارد بین ما و آنها داوری کند؟ از نقطه نظر دموکراسی هیچکس. تا آنجا که اختلاف در سطح نظری است، نظرات باید آزادانه و در شرایط مساوی به مباحثه و مجادله ادامه دهند، و آنجا که به عمل مربوط است، زنان باید آزاد باشند که خود انتخاب کنند. هر راهی غیر از این به ایجاد یک مرجع داوری بر فراز سر مردم نیاز دارد و این همان چیزی است که بنیادگرایان اسلامی و فاشیستها بدان معتقدند و در ولایت فقیه ایران منجر بدان شده است که با اسید و شلاق و اخراج و کیسه سوسک به اثبات نظر خود پردازند. اگر در فرانسه امروز استفاده از اسیدو سوسک بعید است، اخراج که عملی است و تنها راه حل برای اجرای دستور وزیر آموزش است. از آنچه که در فرانسه آقای لوین میتواند عملی باشد میگذریم.

استدلال دیگر این است: "حجاب چند دختر در مدارس فرانسه بخودی خود مهم نیست، اما این سمبول پیشروی جنبش بنیادگرای اسلامی است که مخالف ارزشهای دموکراسی که در غرب پذیرفته شده میباشد" این عذر بدتر از گناه است. مگر نه آنکه

آزادی که معیار شاخص موجودیت دموکراسی است، در درجه اول بمعنای آزادی مخالفان، و بخصوص مخالفان فعال است؟ هم دموکراسی کاذب و هم استبداد، اول مخالفین فعال را سرکوب میکنند. در جمهوری اسلامی ایران سرکوب زنان بلافاصله پس از انقلاب آغاز شد، نه فقط برای آنکه تبعیض جنسی برای ولایت فقیه امری هویتی و حیثیتی بود، بلکه به این دلیل هم که زنان غیرنستی از همان قدم اول نسبت به مسئله حجاب اظهار نگرانی کردند و در فاصله کمتر از یکماه به خیابان ریختند و از آزادی پوشش دفاع کردند.

در ادامه استدلال فوق گفته میشود: "حجاب فقط مقدمه است و اگر این مطالبه در نظفه خفه نشود، مطالبات ارتجاعی بعدی را بدنبال خواهد داشت که قابل تحمل نیست و نقض آزادی دیگران است. اینها فردا خواهان جدا کردن مدارس دخترانه و پسرانه خواهند شد. حتی در مواردی والدین دخترانی که روسری بسر میکنند درخواست کرده اند که فرزندانشان از درسهایی مثل موسیقی، ورزش و حتی علوم طبیعی معاف شوند." اما مگر میتوان کسی را قبل از آنکه جرمی مرتکب شود، مجازات کرد. طبیعی است که باید در مقابل درخواستهای ارتجاعی ایستاد، اما اینکار را وقتی میتوانیم به درستی و بنحوی اثربخش به انجام برسانیم، که خود قبلا به قواعد دموکراسی تن در داده باشیم. درست بهمان دلیل که ما نمیتوانیم منع حجاب اسلامی، یعنی منع آزادی پوشش را به آنها تحمیل کنیم، آنها نمیتوانند حذف مواد درسی یا هر قاعده ای را که خودشان به آن معتقدند به برنامه مدارس تحمیل کنند. البته میتوانند خودشان را از آن مواد محروم کنند که طبیعتا دختران دانش آموز باید عواقب آنرا متحمل شوند. و در اینصورت هم باز وظیفه اولیای مدارس و وزارت آموزش است که راههایی برای کمک به دخترانی که تحت فشار اولیاء خود به چنین محرومیتهایی دچار میشوند، جستجو کنند.

البته مسئله مسلمانان مقیم فرانسه و سیاستهای دولت فرانسه نسبت به آنها ابعاد پیچیده تری دارد و توسل به اصول عام که تاکنون بر آنها تاکید کردیم، نمیتواند همه مشکلاتی را که در یک وضعیت مشخص پیش میاید توضیح داده و حل کند، چون میدانیم که جنبه های مختلف آزادی گاه در عمل با هم تناقض پیدا میکنند و تعیین حدود و ثغور آزادیها و ایجاد تعادل بین جنبه های مختلف آن اساسیترین معضل عملی دموکراسی است.

اما آیا این امر در تحلیل مشخص از مسئله مزبور در وضعیت کنونی فرانسه به وزیر آموزش فرانسه کمکی میکند؟ متأسفانه در تحلیل مشخص هم با تناقضات متعددی در سیاست دولت فرانسه روبرو میشویم، از جمله:

تناقض در برخورد به جنبشهای ارتجاعی: جنبش بنیادگرای اسلامی، تنها جنبش ارتجاعی موجود در صحنه سیاست فرانسه نیست. در شرایطی که حتی درخواست یک توزیع عادلانه تر، به بازگشت به "کمونیسم دولتی" شکست خورده تعبیر شده و سرکوب میشود، نیروهای رادیکال و انقلابی منزوی شده و نیروهای اصلاح طلب به دامان بورژوازی چسبیده اند، میدان برای انواع نیروها و نظرات افراطی و ارتجاعی باز شده است. در اروپا و بویژه در فرانسه فاشیسم جولان میدهند. مگر آقای لوین در انتخابات گذشته آنقدر رای نیارود که نیروهای آزادیخواه فرانسه از تاجر فریاد کشیدند آیا ملت فرانسه اینقدر فاشیست دارد؟ چرا دولت فرانسه نسبت به فاشیستها همان قدر سختگیر نیست که نسبت به دختران دانش آموز؟ مقصود این نیست که باید حزب آقای لوین ممنوع شود، اما یک بام و دو هوا در سیاست کنونی نسبت به فاشیستها و بنیادگرایان اسلامی، هم آنها را تقویت میکند، هم اینها را. اولی را از طریق تسهیل راه پیشروی شان، دومی را از طریق ایجاد کینه عمیقی که بویژه جوانان را در مقابل اغزای مراجع مذهبی بی دفاع میکند.

تناقض در برخورد به نیروهای اسلامی: اگر عوامل توطئه گر در شکلگیری و سازماندهی جنبش اسلامی در اروپا و بین مهاجران مسلمان نقش داشته باشند، بی تردید جمهوری اسلامی ایران در راس لیست توطئه گران قرار دارد. عوامل جمهوری اسلامی با پاس دیپلماتیک و در اختیار داشتن امکانات بیشمار در اروپا میگردند، برای ساختن مساجد و مدارس و مراکز اسلامی پول میریزند، همه این مراکز را به کانون سازماندهی ترور و تحریک و تخریب تبدیل میکنند. دولت فرانسه نه تنها در جهت قطع روابط دیپلماتیک و اعمال فشار بر جمهوری اسلامی کاری نمیکند، بلکه وحید گرجی متهم به شرکت در نقشه بمب گذاریها، انیس نقاش متهم به شرکت در توطئه نافرجام قتل بختیار و متهمین پرونده ترور کاظم رجوی را به ایران میفرستد و آنوقت در مقابل دختران دانش آموز شمشیر را از رو میبندد، یعنی نه تنها سنگ را میبندد و سنگ را آزاد میکند، بلکه بهانسه بدست

قضائیه یک کشور از حق حیات قانونی شهروندان آن کشور دفاع کند. در کشوری که زنان به دلایل گوناگون قانونی و سنتی تحت سخت ترین فشارها قرار دارند، رئیس قوه قضائیه اش چوب دیگری را بر سر آنها بلند میکند. آیت الله یزدی میگوید مردان در مقابل همسران بیمار خود که عمری را فدای بقای خانواده اشان کرده اند هیچگونه تعهد قانونی ندارند. در جهان صحبت از اعاده حقوق پایمال شده زنان و حتی اعطای امتیازات ویژه جهت جبران و رفع سرکوبی است. در کشور ما صحبت از اعطای حقوق غیرانسانی برده دارانه به مردان "صاحب اجاره" است برای بدور انداختن زنان مستهلک که دیگر جز هزینه چیزی برای عرضه ندارند. اگر این تبدیل زن به ابزار جنسی در جامعه نیست پس چیست؟ گفتن ندارد که، زنان ایرانی چنین قوانین ضد انسانی را تحمل نمیکنند و مبارزات پیگیرانه خود را علیه حکومت فقها و قوانین ضد زن آن تداوم خواهند داد. ●

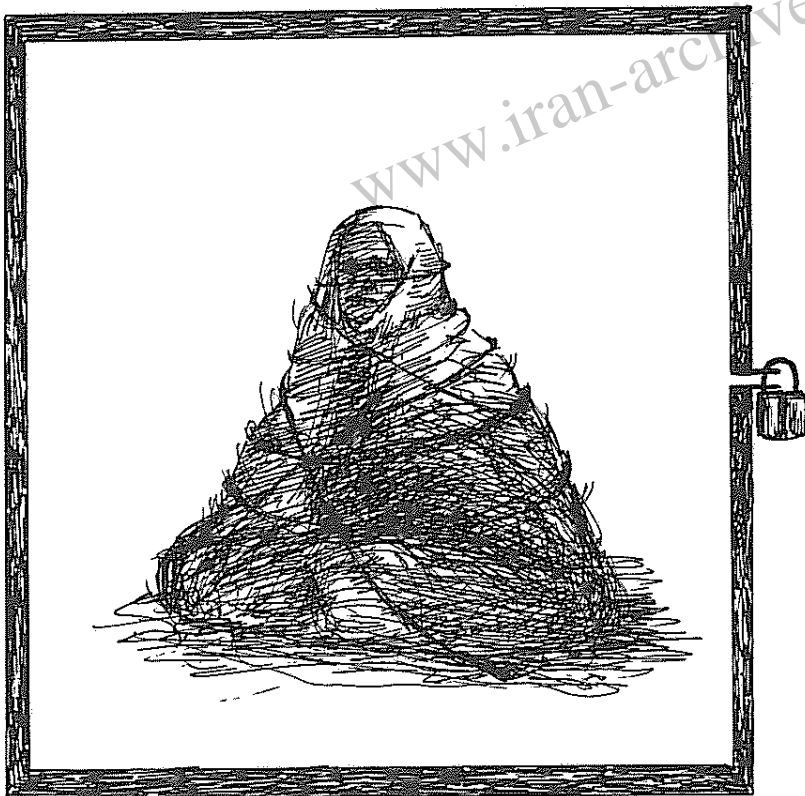
بازگشت به بوروبیت بقیه از صفحه ۲۸ میگذارد. او مطلب خود را چنین آغاز میکند: "بسی مایه خوشوقتی است که در میان بانوان کسانی یافت میشوند که قدرت علمی بحث و تجزیه و تحلیل و یا استدلال و استنتاج دارند، اگر تهیه کننده از خانمها باشد؟" رئیس قوه قضائیه هنوز نفهمیده که نویسنده سید محسن سعیدزاده، یک مرد است و با کمال تعجب خوشوقت شده که برخلاف انتظارش در میان بانوان، صاحبان قدرت تحلیل و استنتاج هم یافت میشود. یزدی سپس به شیوه آخوندی به جنگ نویسنده هم مرام منتقد میروید و با استناد به امثال خمینی و رسالات، ثابت میکند که مرد مجبور به پرداخت مخارج بیماریهای صعب العلاج همسر نیست و "قانون مدنی همان فقه است" و نویسنده مقاله انتقادی نه تنها در امور فقهی ناآگاه است، بلکه هرچه نوشته تهمت است به "خطیب محترم" نماز جمعه.

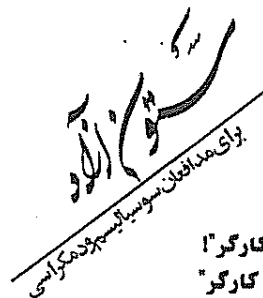
عقل سلیم حکم میکند که رئیس قوه

آخوندهای رژیم میدهد تا در مورد آزادی پوشش دختران مسلمان مدارس فرانسه تبلیغات راه بیندازد. این البته خفه کردن جنبش اسلامی در نطفه نیست، کمک به تقویت و گسترش آن است.

تناقضات موجود در نظام مسلط اقتصادی: مسبب اصلی رشد گرایشات افراطی در جامعه مسلمانان فرانسه فلاکتی است که نظام اقتصادی کنونی بر جامعه مسلمانان تحمیل میکند. تجمع مسلمانان در محلات حاشیه نشین، سطح نازل معیشت نسبت به فرانسویان و رشد بیکاری در میان جوانان از یکطرف و گسترش راسیسم از طرف دیگر مسلمانان را به دفاع از هویت خود وامیدارد و به دامن گرایشات ارتجاعی اسلامی میافکند. جذب و سازماندادن جوانان از ساختار جامعه متناسب با شأن انسانی آنها و ایجاد شرایط برابر با سایر فرانسویان تنها راه مقابله با گرایشات ارتجاعی است. دولت فرانسه از یکطرف بحرانهای نظام سرمایه داری را به جوامع محروم اقلیت بویژه مسلمانان که بیشترین گروه خارجی در این کشور را تشکیل میدهند صادر میکند و بین آنها و سایر فرانسویان شکاف ایجاد میکند و از طرف دیگر با وضع قوانینی مثل قوانین ضد روسری به این شکاف هویت آیدنولوژیک میدهد و جامعه مسلمان را به طعمه آخوندها و شیوخ مرتجع تبدیل میکند.

و عاقبت این بحث بدون بررسی عوارض بلافصل این نوع مقررات برای دختران محصلی که به میل یا به اجبار روسری به سر میکشند، ناقص خواهد ماند. اجرای قطعی دستورالعمل وزیر آموزش فرانسه در نهایت اخراج این دانش آموزان است و این یعنی محروم کردن این دختران از حداقل امکانات موجود برای پرورش آنها و جلوگیری از ارتقاء، موقعیت اجتماعیشان و سپردن تربیت و سرنوشت آنها بدست والدینی که یکسره گرفتار توهمات ارتجاعی هستند. این مجازات سنگین برای دخترانی که بین دو سنگ آسیا فشرده میشوند چیزی نیست بجز سرکوب. نقض قانونی آزادی معمولاً، مستلزم سرکوب عملی برای اجرای قانون است. مورد مشخص نقض آزادی پوشش دختران مسلمان فرانسوی هم از این قاعده مستثنی نیست. ●



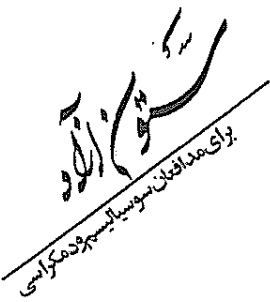


رفقای عزیز هیئت تحریریه "راه کارگر"
باسلام و آرزوی موفقیت در "راه کارگر"

نیوزویک میپرسد آیا کارگران آلمانی به ساعتی ۴۰ دلار که خرج استخدام آنها است میارزند؟ که این نیز دلیل بی اطلاعی رفیق ما از نحوه تولید، نواخت کار و میزان بهره وری کار در آلمان است. رفیق بدون اینکه قصد بدی داشته باشد درکنسترت عظیمی که کنسرنهای آلمان راه انداخته اند که "بلی، تولید در آلمان دیگر صرف نمیکند"، بهره وری کارگر آلمانی کمتر از مثلاً کارگر ژاپنی است، "و ما قدرت رقابتمان با کشورهای نمیدانم آسیای جنوب شرقی، ژاپن و دیگران کم شده است" - همصدا میشود. بدون اینکه بداند که نواخت کار در آلمان و میزان بهره وری کار درمقایسه با سایر کشورهای اروپائی بسیار بالاست و اینرا مقدار سودی که کنسرنهای آلمانی و فراملیتی در این کشور در سالهای اخیر بدست آورده اند، نشان میدهد. متأسفانه اکنون من دسترسی به این آمارها ندارم فقط میتوانم بگویم که میزان سود کنسرنها در آلمان نسبت به سالهای هفتاد نه تنها کمتر نشده بلکه بسیار بیشتر شده است. رفیق سارامحمود مینویسد: "هرچند پس از ۲۵ سال فرسودگی (منظور کارگر آلمانی) درزمینس به قیمت اختلال درگردش خون خود، این کارخانه را به سلطان صنایع اروپا تبدیل کرده باشد". برای اطلاع رفیق سارا محمود باید بگویم که اختلال درگردش خون تنها مرضی نیست که کارگران آلمانی در اثر کار مداوم به آن مبتلا میشوند. هر رشته ای از صنایع درکشورهای غربی امراض شغلی مخصوص به خود را دارند. مثلاً درمستال خرابی ستون فقرات، کوی (از دست دادن قدرت شنوایی)، سرطان پوست، سرطان ریه، سرطان خون از جمله این امراض هستند. هرچند که سازمانهای مربوطه درجداول آماری دست میبرند و درصد این امراض را به شدت پایین میاورند ولی درصد این نوع بیماریها بعد از مثلاً دهسال کار به شدت بالاست (متأسفانه به علت کمتری بودن در بیمارستان به این آمارها دسترسی ندارم) مجله اشپگل اخیراً مقاله ای در این باره داشت که بامراجعه به حافظه ام نمونه ای از آنرا در اینجا میآورم. "دریکی از کارخانه های رنگسازی درجنوب آلمان از سیصد نفر کارگر، ۹۱ نفرشان به بیماری سرطان خون مبتلا شده بودند". این است قیمتی که برای جامعه رفاه باید هرکارگری بپردازد. من حالا درباره کارگران خارجی نمیخواهم صحبت بکنم که این کشورهای غربی قسمت بزرگی از رفاه خود را مدیون کار ارزان قیمت آنها هستند. رفیق سارامحمود باید بداند که سن بازنشستگی در آلمان ۶۵ سال است. برخلاف تصور رفیق اکثریت کارگران آلمانی در بازنشستگی در شرایطی نخواهند بود که نه تنها خانه ای در اسپانیا، بلکه حتی در آلمان بخرند. مخصوصاً که اگر زن و شوهر هر دو حقوق بازنشستگی دریافت نکنند. رفیق سارا محمود باید بداند که درصد بزرگی از بازنشسته های آلمانی بعد از چهل تا پنجاه سال کار طاقت فرسا باید قسمتی از درآمد خودشان را از "سازمان تامین اجتماعی" یا بقول معروف سوسیال آمت دریافت کنند. خودمن بارها از زبان سیاستمداران آلمانی در رادیو- تلویزیون شنیده ام که اینکار را ننگ بسیار بزرگی برای جامعه ثروتمند آلمانی میدانند. رفیق سارا محمود باید بداند که حق معلولیت کارگری با مثلاً دهسال کار در آلمان با پنجاه درصد از کارافتادگی به میزانی نیست که کفاف کرایه یک اتاق ۵۰ متری را بدهد. رفیق سارا محمود وقتی که به هیجان میآید مینویسد: "اینهم واقعیتهای است که درکشورهای بلوک شرق علیرغم سلب مالکیت خصوصی و پذیرش رسمی و عملی حقوق تامین اجتماعی، سطح زندگی نسبت به غرب اروپا بسیار نازل بود و علاوه حق حاکمیت مردم و دمکراسی در این کشورها معنایی نداشت". من دقیقاً نمیدانم که تاکی روشنفکران کارگری ما از "دمکراسی"، "دمکراسی بورژوازی"، "دمکراسی کارگری" و "حق حاکمیت" مردم صحبت خواهند کرد. بدون

شماره ۱۱۸ تیرماه ۱۳۷۳ مقاله "دولت رفاه زیر ضربات سرمایه داری" به قلم رفیق سارامحمود را خواندم. درباره این مقاله لازم میدانم توضیحات زیرین را بدهم:

صرفنظر از نیت خیر رفیق سارامحمود در رابطه با افشای سرمایه داری مقاله وی سراپا بدآموزی و دادن معلومات سراپا غلط است. رفیق درمقاله خود گزارشی را از مجله نیوزویک آورده است و در این گزارش درمقایسه با وضعیت کارگران فیلیپینی تصویری از زندگی یک کارگر آلمانی داده است که بیشتر شبیه یک افسانه است تا واقعیت. باید بگویم که متأسفانه خود رفقا نیز چون اطلاع درستی از زندگی کارگران اروپایی ندارند و زندگی کارگران را فقط از طریق کتابها میشناسند، لذا امر بر خودشان نیز مشتبه میشود که بلی "علی آباد نیز دهی است". اینگونه مقالات در "راه کارگر" و باره ای مطبوعات کمونیستی دیگر نشانگر آنست که حتی خود رفقا از بهاران تبلیغاتی کنسرنهای بزرگ غربی مصون نیستند و اراجیفی را که نشریات بورژوازی درباره زندگی درصد کوچکی از کارگران مینویسند به کل طبقه کارگر کشورهای صنعتی غرب تعمیم میدهند. رفیق سارامحمود باید بداند که در اوج شکوفائی دولت رفاه سرمایه داری کمتر از ده درصد کارگران غربی در وضعیتی بودند که نشریه نیوزویک تشریح و ترسیم کرده است. رفیق سارامحمود که از ۶ هفته مرخص سالیانه در آلمان صحبت میکند باید بداند که یکی از شعارهای اول ماه مه ۱۹۹۴ در همین کشور مذکور "یکماه مرخصی" سالیانه برای همه بود. شاید رفیق اطلاع ندارد که در اکثر رشته های و بخشهای صنعتی و خدماتی مدت مرخصی سالیانه کمتر از یکماه است. و در رشته مثال که پرجمعیت ترین بخش کارگری آلمان است، مرخصی سالیانه نه شش هفته بلکه یکماه است. رفیق سارا محمود باید بداند که مشکل کارگر آلمانی امروزه نه پیدا کردن خانه ای برای سپری کردن دوران آسوده بازنشستگی در اسپانیا بلکه سرپناهی برای خانواده اش در محلی نزدیک به محل کارش است، تا مجبور نباشد هر روز در اتوبانهای مملو از اتومبیل ۲۰۰ کیلومتر اتومبیل سواری بکند. رفیق سارا محمود از آموزش رایگان تا سطوح عالی (البته به نقل از نیوزویک) در آلمان صحبت کرده است که خود نشانگر بی خبری رفیق از وضعیت تحصیل در آلمان است زیرا که تحصیل در آلمان نه تنها رایگان نیست بلکه خیلی هم گران است و تحصیل دانشگاهی به قول خود آلمانیها جزو "چیزهای لوکس" است. و اگر قصد رفیق نپرداختن شهریه است که باید بگوئیم امروزه در خیلی از کشورهای جهان سوم نیز شهریه ثبت نام وجود ندارد. برای اطلاع رفیق باید بگویم که اگر کارگران درصد بالائی از جمعیت آلمان را تشکیل میدهند در عوض فقط ۱۱ درصد دانشجویان تعلق به خانواده های کارگری دارند. البته هیچ قانونی فرزند یک کارگر را از تحصیلات عالی منع نمیکند ولی قوانین نانوشته سرمایه داری مودی و "عاقل" غربی مثل مهر لعنت بر پیشانی کارگرزاده آلمانی از روز تولد زده میشود که "کسی که کارگر به دنیا آمد باید کارگرنیز از دنیا برود". رفیق سارامحمود از قول گزارشگر



تنها اشاره ای

س - سعیدی

رفیق ح شهاب در ستون آزاد نشریه راه کارگر ۱۱۸ مطلبی دارد در رابطه با پیشنهادات ر- جلال و برخورد با نظرات او. از آنجا که محتوای نوشته، همجهت و مطمح نظر من نیز هست برخوردی با آن ندارم، منتها چند جمله ای از آن باعث تعجب، تأسف و نهایتاً وحشتم شد. رفیق مینویسد: "...در نتیجه آنها (هواداران استحاله رژیم) با منطقی شبیه آنچه سعیدی در شماره ۱۱۳ راه کارگر در ستون آزاد و در مقاله اش بنام "جمهوری اسلامی و اپوزیسیون" بکار گرفته، به خط سازش میرسند..." واقعا معلوم نیست که رفیق چگونه و چرا به برداشتی کاملاً مغایر با آن نوشته من که تماماً درجهت مرزبندی با خط استحاله قرار دارد رسیده است؟ اگر صرفاً یک اشتباه موردی نبوده باشد، باید ریشه اغلب انشاقها، تشتت ها و کدورت‌های میان بخش غالب اپوزیسیون را در همین بدفهمی ها و کج فهمیها جستجو کرد.

برای پرهیز از اطاله کلام، رفیق را به خواندن دوباره مطلب مذکور دعوت مینمایم ولی لازم میدانم که اینک فقط چکیده مختصری از آنرا برای رفع سوء تفاهم احتمالی بازگو کنم: سطر به سطر تمامی مقاله مورد بحث ضمن تشریح خطرات موجودیت جمهوری اسلامی و ضرورت سرنگونی آن و نیز مرزبندی قاطع با خط استحاله، امکان تفاهم و نوعی اتحاد عمل مشترک را میان نیروهای اپوزیسیون معتقد به سرنگونی عملی دانسته و وجود رژیم کنونی را برای ادامه حیات کشور آنچنان خطرناک میدانند که برای دفع چنین خطری و جلوگیری از عمیقتر شدن روند ویرانی مطلق مملکت، پذیرشی دردناک اما از روی ناچاری را در فقدان آلترناتیو دموکراتیک ناگزیر تشخیص داده و مقایسه یا "انتخاب" میان بد و بدتر را پیشنهاد میکنند. در همین راستا از آنجا که ادامه هرروز از عمر رژیم را سالها عقبگرد و تباهی ارزیابی کرده و چون جمهوری اسلامی را بدتر میدانند، سرنگونی اش را حداقل ترینها و "نقطه صفر" یعنی سرآغاز و پیش درآمد حرفهای جدی تر دیگر می‌شمارد. آیا در میان جملات فوق که خلاصه شده و نقل به معنی از مقاله مندرج در ستون آزاد راه کارگر ۱۱۳ میباشد میتوان نشانه ای از سازش با رژیم و همسویی با هواداران خط استحاله رژیم یافت؟

جالب تر اینکه، تاکیدات مکرر مبنی بر سرنگونی جمهوری اسلامی و قید آوردن بد بجای بدتر برای دو قبضه کردن این اعتقاد به سرنگونی، از طرف ر-شهاب سازش و خط استحاله مستفاد میشود و از طرف رفیقی دیگر شایده. ظاهراً در همین رابطه است که ر-برهان نیز در مقاله اش بنام "اگر سلطنت با دموکراسی..." مندرج در راه کارگر ۱۱۸ تنها به قاضی رفته و عجولانه به قضاوت نشسته که: "...دیگرانتخاب میان مار و رطیل تقدیر مردم نخواهد بود و شایدان قادر نخواهند شد مردم را با دعوت به مقایسه بدو بدتر خام کنند..."

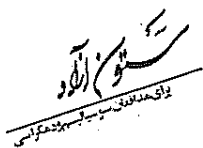
اینکه دقیقاً معنای این کلمات را با گوشت و پوستشان لمس کرده باشند. در دموکراسی اعدائانی روشنفکران ما زیاد از آزادی قلم، آزادی اجتماعات و آزادی چی و چی صحبت میشود ولی کمتر جانی از "حق کار" که یکی از ارکان دموکراسی است سخن گفته میشود. حق کار برای روشنفکر ایرانی کمتر معنایی دارد. زیرا که اکثراً چشمان را باز کرده اند و بعد از اتمام تحصیلات متوسطه و یا دانشگاهی کاری پشت میز فلان اداره ای را "آسان" بدست آورده اند و لذا نمیتوانند از اهمیت "کار" برای نزدیک به هشت میلیون کارگر بیکار آلمانی اطلاعی داشته باشند. بیخود نیست که در آلمان شرقی سابق حزب پ.د.اس علی‌رغم تمامی پیشگوییها حالصاحب بالای ۲۰ درصد رای شده است. و طبق پیشگویی نشریه معتبر اسپیکل، دولتی که امسال تشکیل خواهد شد بدون تایید این حزب مشکلات بزرگی خواهد داشت و دولت بعدی به احتمال زیاد با شرکت این حزب تشکیل خواهد شد. چونکه از "هدایت دموکراسی" به آلمان شرقی "دیکتاتورزده" و بازیابی حق مسافرت، حق آزادی بیان، مطبوعات و... کمتر از همه کارگر آلمان شرقی بهره مند شده است. کارگر آلمان شرقی که تا دیروز نمیتوانست حداقل به مجارستان مسافرت کرده و تعطیلاتش را در آنجا بگذراند حالا بدست آوردن حق مسافرت به همه جای دنیا ولی از دست دادن کار این "حق" را بصورت داوطلبانه از دست داده است. اگر تا دیروز کارگر آلمانی درخانه ای که دولت در اختیارش گذاشته بود (والیته زیاد تر و تمیز نبود) پول آب و برق و تلفن و کرایه را نمیبپرداخت جل و پلاش به خیابان ریخته نمیشد، ولی امروزه با دیرکرد کرایه درماه دوم سقف بالای سرش آسمان خواهد بود. البته برای وی آزادی مسافرت و کار در آلمان غربی سابق وجود دارد ولی با هجوم کارگران مختلف از دنیای سوم و اروپای شرقی دستمزدها ساعتی پانزین ده مارک است و کفاف حداقل زندگی را نمیدهد.

رفیق سارا محمود گفتنی زیاد است. ولی مطلب را با این اخطار رفیقانه برای تو و دیگر رفقای راه کارگری به پایان میرسانم و البته منظورم از این نوشته بیشتر به درگفتن بود تا دیوار نیز بشنود و آن اینکه: دموکرات شدن و قدر و منزلت آزادی و دموکراسی را درک کردن چیزی که بیشتر ماها قدر آنرا قبلاً نمیدانستیم. چیز خوبی است ولی کارگران ایرانی همانقدر که به آزادی تشکر، آزادی بیان و... احتیاج دارند احتیاج به روشنفکرانی دارند که بیانگر دردها و آلام آنها و فردا درتحولی حداقل فراکسیون اقلیتی باشند که مشغله شان بغیر از "سلطنت"، تشکیل احزاب دموکراتیک، "پارلمان"، "حقوق بشر" مسائل و خواسته های صرفاً لگدمال شدگانی باشند که بوی روغن ماشین و دود کارخانه به مشامشان آشناتر از بوی آزادی است.

+ بالابودن نواخت کار باعث فرسودگی قبل از موعد کارگران آلمانی میشود بطوریکه طبق آمار دولتی از هرسه کارگر آلمانی یکی قبل از بازنشستگی میمیرد.

ا ک ب





"برگزاری یکصدویستمین

کنگره اتحادیه های کارگری بریتانیا

و نکاتی پیرامون چگونگی مصوبات این کنگره"

بهزاد

اخیراً اتحادیه های کارگری بریتانیا یکصدویست و ششمین کنگره خود را در شهر برایتون برگزار کردند. در این کنگره ۸۷۸ نماینده از ۶۸ اتحادیه که حدود ۷۳۰۰۰۰۰ عضو دارند به بحث و بررسی پیرامون وضعیت و مسائل جنبش کارگری بریتانیا و جهان سواز جمله خواستها و مبارزات طبقه کارگر ایران و ... پرداختند و قطعنامه های مختلفی پیرامون این موضوعات تدوین و به تصویب کنگره رسید.

دربخش مربوط به مسائل جهانی طبقه کارگر و بویژه خاورمیانه کنگره بنا به پیشنهاد اتحادیه "تانواها" قطعنامه ای را به تصویب رساند که از حق ایجاد تشکلهای اتحادیه ای در سرتاسر جهان (و به عبارتی طبق خود مصوبه "آزایران تا فیلیپین") پشتیبانی بعمل میآورد. کنگره همچنین در رابطه با مسائل و مشکلات کارگران ایران و مبارزات مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی و برای دموکراسی قطعنامه جداگانه ای را به تصویب رساند.

در این رابطه کنگره اتحادیه های کارگری بریتانیا با توجه به اسناد، آمار و گزارشات مستند ارائه شده درباره ایران، اقدامات رژیم جمهوری اسلامی ایران در رابطه با نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر و بویژه دستگیری، شکنجه و اعدام کارگران و زنان را شدیداً محکوم کرده و از رژیم ایران میخواهد ضمن خاتمه بخشیدن به این اعمال، اقدامات لازم را جهت بهبود زندگی و معیشت کارگران بعمل آورد. کنگره همچنین ضمن پشتیبانی از مبارزات مردم ایران برای دموکراسی، از شورای مرکزی میخواهد، ضمن تماس با سازمان بین المللی کار و کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری خواهان اعزام هیئتی جهت بررسی و تحقیق پیرامون وضعیت کارگران ایران و تهیه گزارش جامع و مبسوط در این باره گردد. این موارد که جلگی به اتفاق آراء، به تصویب کنگره رسید، نشان میدهد که طبقه کارگر بریتانیا بشا به گردانی از جنبش جهانی طبقه کارگر با حساسیت و دقت مسائل و مشکلات هم طبقه ایهای خود در ایران را دنبال میکنند و از آنها پشتیبانی بعمل میآورند.

اما درحاشیه این جلسه مهم لازم است به نکاتی که در حین تسلیم قطعنامه مربوط به ایران روی داد اشاره شود. نخستین قطعنامه پیشنهادی مربوط به ایران از روی یکی از اتحادیه های کوچک اسکاتلندی بنام Scottish union of Power Loon Overlookerf که برخی از رهبران آن تماسهای نزدیکی با مجاهدین دارند، تسلیم کنگره گردید. این قطعنامه بنا به درخواست نمایندگان سازمان مجاهدین تهیه شده و در آن از "شورای ملی مقاومت" بعنوان آلترناتیو مردمی و نیز از "ریاست جمهوری مریم رجوی" برای آینده ایران حمایت شده بود. در این میان البته برای خالی نبودن عریضه اشاراتی هم به دموکراسی (که امروزه به طعن هم شده ورد زبان هر مرتجع جگشته است) و مسائل و مشکلات مردم ایران شده بود. این قطعنامه پیشنهادی اما با اعتراض وسیعی از جانب نمایندگان درکنگره روبرو شد. در این میان نیز گروه کوچکی بنام "کودیر" که ارتباطات تنگاتنگی با حزب توده دارد، ضمن برشمردن این نکته که قطعنامه مذکور بکل یکطرفه تهیه شده است خواهان آن شدند که در صورت اسم بردن از شورای ملی مقاومت و ریاست جمهوری مریم رجوی بعنوان نیروهای مترقی از حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق نیز نام برده شود! اما نهایتاً نمایندگان کنگره تصمیم گرفتند که ضمن پرهیز از پرداختن

من درمطلب جداگانه ای که امیدوارم بزودی در همین صفحات نشریه به چاپ برسد ضمن تایید بخش اعظم چند نوشته اخیر رهبران، رگه های پوپولیستی باقیمانده در متدولوژی و نتیجه گیریهای او را بازنمایانده و نابگرایی و رمانتیسزم را مورد بررسی قرار داده ام که نیازی به تکرار آن در اینجا نمیبینم ولی قبل از آن و صرفنظر از اینکه اشاره رفیق به نوشته من (دوراه کارگر ۱۱۳) بوده باشد یا نه، مقدماتاً چند نکته را سؤال وار باوی مطرح مینمایم:

اولاً، چگونه میتوان پدیده های چند وجهی علوم اجتماعی و سیاسی را به علوم طبیعی و دقیقه تشبیه کرد و برای عامه پسند شدن استدلال خود واژه های مقایسه ای بد و بدتر را مثلاً برای ماز و رطیل هم بکار برد؟ اگر رفیق میان بد و بدتر علامت مساوی میگذارد و یا اصولاً اعتقادی به کاربرد و کارکرد صفات تفصیلی ندارد و مقایسه کردن را امری محکوم شده تلقی مینماید باید صراحتاً نظرش را در مورد اتخاذ تاکتیکها و اختلافهای سیاسی موقت و یا پایدار که بر مبنای قیاس بین شرایط موجود و شرایط قابل پیش بینی آینده نزدیک استوار است اعلام نماید. ثانیاً، آیا لنین را هم باید جزو شیادان بحساب آورد؟ و اصولاً چرا دیگران که از ناگزیری و برای جلوگیری از گسترش بیشتر فاجعه، بد را بجای بدتر میپذیرند و سرنگونی رژیم را خواستارند شیادند ولی دیگرانی همچون خود رفیق که مردم را به صبر دعوت کرده و آنان را تا "۱۰۰۰ زمانی که فعلیت یافتن یک آلترناتیو دموکراتیک و ضد سرمایه داری" متحقق نشده به بهانه استقرار حکومت غیردموکراتیک دیگری ولی نه لزوماً به بدی حکومت فعلی میترسانند، شاید نیستند؟ اشکال اولیه رفیق در این است که فاجعه آفرینی هر حکومت را صرفاً در وجه حاکمیت سیاسی آن میبیند و نه در تمامی وجوه. ثالثاً، رهبران که میخواهد فراتر از یک ژورنالیست رمانتیک باشد، میخواهد که زمینی باشد و قطعاً خواستار سرنگونی رژیم اسلامی نه در سواوات که روی زمین و نه تا ظهور "انقلاب مهدی" که هرچه زودتر میباید واقعا چه درکی از ضرورتها و ناگزیریها درعالم سیاست و نیز همین پذیرش میان بدو بدتر دارد؟ استدلالات رفیق و خرده گیری از "شیادان" زمانی درست و منطقی از آب درخواهد آمد که رژیم جمهوری اسلامی را نه بدتر و نه بدترین نداند و حاکمیت آنرا "قابل تحملتر" از حاکمیت احتمالی "آلترناتیوهای مدعی" بحساب آورد که در اینصورت باید وجوه اختلاف خود را با طیف استحاله چپان مشخص نموده و پیشنهادی جاندار و عملی ارائه کند که فراتر از برخی سیاستها و شعارهای کلیشه ای این چندساله باشد. رفیق در جایی بدرستی میگوید که "۱۰۰۰ آب در هر شرایطی درصد درجه به جوش نمیآید" و حال پرسیدنی است که اگر در شرایطی قرار گرفته باشیم که خود آب در معرض نابودی باشد دیگر آیا صحبت کردن از شرایط جوشیدن آب موضوعیتی خواهد داشت؟ اختلاف من با رهبران نه بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی و نه حتی بر سر ماهیت و عملکرد سازمانها و باصطلاح آلترناتیوهای موجود بلکه بر سر نحوه تحلیل او از شرایط مشخص، ناب گرایی و مطلق نگریش و نیز بزرگنمایی او از خطرات احتمالی میباشد.

باری، و در رابطه با سرآغاز گفتار، آنچه را که نگفته ام و نمیگویم نزدیکی به خط استحاله برای مشروعیت بخشی به رژیم است و آنچه را که گفته و به تکرار میگویم امکان تفاهم و دستیابی به اقدامی مشترک در میان اپوزیسیون بر محور حداقل خواستهاست که در لحظه کنونی همانا اعتقاد عملی به سرنگونی رژیم اسلامی و برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین نظام سیاسی آینده میباشد و افزون بر اینها تلاش برای جلوگیری از درگیریها و نزاعهای کور و ویرانگری است که نظایر آن در یوگسلاوی، سومالی و لبنان و ... و در جریان میباشد. ● جولای ۹۴

به این یا آن نیروی اپوزیسیون ایران مشخصاً از مبارزات مردم و طبقه کارگر ایران برای زندگی بهتر و نیز دموکراسی و علیه رژیم جمهوری اسلامی دفاع بعمل آورند.

اگرچه همین خبر کوتاه و دهها نمونه دیگر از اقدامات هسان نیروهایی مثل مجاهدین و حزب توده که همگان بر آن واقفند بخودی خود رسوا کننده اهداف و نیت این جریان‌ها در به اصطلاح فعالیت‌های بین المللی شان میباشد، اما لازم است کمی بر آن تأمل شود.

سازمان مجاهدین خلق و ماکتلهای مقابلی و توخالیشان نظیر "پارلمان" و "ریاست جمهوری" و سایر دفتر و دستکهای مضحکشان، سالهاست که با استفاده از ردیبلانته ترین شیوه های ممکن در جهت تحمیل خود بر اذهان مردم دنیا بعنوان "مدافع راستین منافع و خواستهای مردم ایران شکردهای گوناگونی را بکار گرفته و میگیرد. این سازمان بی توجه به رسوائیهایی که در این زمینه بارها و بارها دامنگیرش میشود (نظیر اعتراض بسیاری از نمایندگان پارلمانها و یا شخصیت‌های مستقل به چاپ عکس و درج اخبار دروغین از آنها مبنی بر حمایتشان از مجاهدین) و با زیرپا گذاشتن ابتدائیت‌ترین پرنسیپها و اصول اخلاقی و سیاسی هنوز کماکان سعی میکند از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران و رسوائی همه جانبه چهره رژیم ایران و با پخش و توضیح اخبار کلیه وقایع مربوط به ایران به خود و گروهشان درانظار جهانیان، سکوی پرتابی برای جبهیدن به قدرت دست و پا کنند. این البته کاملاً پرازنده و درخور رهبران این جریان خواهد بود که نامه های خصوصی امثال کلینتون آذین بخش کارنامه "مبارزاتیشان" باشد و یا از حمایت و پشتیبانی سایر جناحهای هار و فاشیستی سرمایه درگوشه و کنار جهان برخوردار بمانند. اما برای نیروهای کمونیست و کارگری پشتیبانی ناآگاهانه برخی از تشکلهای کارگری و چپ (نظیر حزب چپ سوند که بعداً تحت فشار و افشاگریهای رفقای سازمان ما در کمیته اسکاتلندیای حمایتش را از مجاهدین پس گرفت) از این قبیل جریان‌ها ارتجاعی و ضد انقلابی بس مهم و خطرناک است. اگر امروز بیش از هر زمان دیگری یکی از پارامترهای اساسی و مهم در تحقق خواستها و مطالبات کارگران و زحمتکشان ایران یعنی در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران و برای آزادی و سوسیالیسم کسب حمایت بین المللی طبقه کارگر و سایر انسانهای آزاده و مترقی است، اما این مهم بدون انشاء مداوم و توضیح برنامه، اهداف و اقدامات سایر جریان‌ها ضد انقلابی، نظیر مجاهدین بخوبی تحقق نخواهد یافت. دریک کلام مردم آزاده جهان و بخصوص طبقه کارگر جهانی باید براین نکته واقف گردند که آنچه ولایت مطلقه رجوی و سایر جناحهای بورژوازی و راست در پی آندند. اگر از فاجعه ای که تحت استیلای حکومت ولایت فقیه و مناسبات سرمایه داری حاکم بر ایران برتوده های مردم ما و خصوصاً کارگران ایران وارد آمده بدتر نباشند مسلماً بهتر نخواهند بود.

اما برای حزب توده و سایر مشتقات مربوطه گویی طنز تاریخ هر روزه قابل تکرار است و بهمین زودیها اقدامات ضد انقلابی و فاجعه بار این جریان‌ها در دفاع از "حکومت مردمی و ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی" از اذهان توده ها رخت خواهد بست. اگر تا دیروز که خودشان زیر ضرب رژیم قرارنگرفته بودند مخالفین واقعی جمهوری اسلامی و بویژه رزمندگان کمونیست و کارگری، "گروهکها و افراد دست نشانده سیا" و "مدانقلابی" بودند، اما امروزه خود آقایان بهمهرا سازمان مجاهدین خلق "نیروهای مترقی و مردمی" بحساب میآیند.

این مسئله همچنان براین مهم تأکید دارد که علیرغم انتقادات شل و بظاهر دمکرات مآبانه امثال حزب توده و سازمان اکثریت از مجاهدین به اندازه سرسوزنی از ماهیت ضد انقلابی و اپورتونیستی این جریان‌ها نمی کاهد. خطر خیانت و توهم پراکنی این جریان‌ها درمیان توده ها کماکان بقوت خود باقی است و ما بایستی درمداخلات سیاسی و پروسه مبارزاتی و فعالیت‌های عملیمان همواره آنها را مد نظر داشته و ضمن افشاء مکرر آنها هرچه بیشتر آنها را در اذهان توده های منزوی سازیم. ●

۱۳۷۳/۱۱/۱۴

راهپیمائی زنان در اعتراض به افزایش اجاره بها

پیکان شهر شهرک مسکونی کارگران ایران خودرو (ایران ناسیونال) واقع در کیلومتر ۱۳ اتوبان تهران-کرج است. در پی افزایش اجاره بها آپارتمانهای دوخوابه از ۸۰۰ تومان به ۳۵۰۰ تومان و آپارتمانهای سه خوابه به ۷۰۰۰ تومان روز سه شنبه ۱۹ مهرماه ۷۳ گروهی از زنان (همسران کارگران) در راهپیمائی اعتراضی در داخل شهرک ضمن شعاردادن علیه مدیریت کارخانه (غروی که سابقاً مدیر سایپا بود) شیشه های سینما و مدرسه پسرانه را شکستند. در این روز غروی که برای رسیدگی موضوع به شهرک آمده بود با برخورد شدید و خشمگینانه مردم روبرو شد و زنان شیشه های ماشین او را شکستند و او را هر کردند.

روز چهارشنبه ۲۰ مهرماه ۷۳ نیز حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن از زنان که عمدتاً میان سال بودند و چادر مشکی و مقنعه به سر داشتند از بازگشت مبلغ اجاره بها به سطح قبلی تاحدودی ناامید شده بودند برای رساندن صدای اعتراض خود به گوش مردم قصد داشتند از شهرک خارج شوند. اتوبان تهران-کرج را مسدود کنند که این عمل با جلوگیری مسئولین شهرک روبرو شد و زنان بناچار در جلوی در ورودی شهرک اجتماع کردند. حدود ۲۰ تن پسر بچه ۱۰-۱۲ ساله نیز با دست زدن و هو کردن شعار میدادند: "غروی تو دفتره باید بیاد". امام جمعه پیکان شهر (هاشمی) برای حل و فصل ماجرا آمد که زنان به درخواست وی برای پایان دادن به اجتماع خیابانی و رفتن به مسجد واقعی نگذاشتند. عده ای از زنان نیز درعین همدلی با تظاهرکنندگان از شرکت مستقیم در تظاهرات خودداری میکردند و به بهانه تلفن زدن درکنار در ورودی و درحاشیه جمعیت نظاره گر ماجرا بودند. آنان میگفتند میدانیم فایده ندارد اما بگذار اقلاً آبرویشان برود. یکی از زنان که حدود چهل سال داشت میگفت میترسم جلو بروم چون آن پدرسوخته ها که دم در ایستاده اند ممکن است بعد برای آدم دردسر درست کنند و در پاسخ این سؤال که چرا تعدادتان کم است گفت برخی مردها به زنان خود اجازه اینکارها را نمیدهند و بعضی هم مثل خود من میترسند. از سال گذشته ناهار، خواربار و بسیار چیزهای دیگر، یکی پس از دیگری قطع شده و فریاد ماهم به جانی نمیرسد. زن دیگری نیز از وضعیت اخلاقی ناسالم و فضولی زنها و اینکه فساد زیاد شده است شکوه میکرد و در مجموع اکثر آنان معتقد بودند که حکومت اسلام را ملعبه خود کرده است و به آن بدو بیراه میگفتند. کوچک بودن خانه ها و اتاقهای ۹متری با خانواده هایی حداقل ۵ یا ۶ نفره و دختر و پسر بالغ نیز از مشکلاتی بود که زنان مطرح میکردند.

از برخورد مردان کارگر کارخانه با این مسئله اطلاعی در دست نیست اما علت عدم شرکت مردان در اعتراض خارج از کارخانه احتمالاً ترس از اخراج و پیامدهای آن بوده است. ●

۱۳۷۳/۷/۲۴

بازگشت

به

بربریت

مریم مولودی

رابطه صاحب و برده بوده است. مردان زحمتکش ایرانی حتی زنان ناشزه خود را در صورت بیماری برای جان کندن گوشه خیابان رها نمی کرده اند. اما امروز فقیه صاحب اختیار امور قضائی، محمد یزدی، فتوای رهاکردن زنان بیمار و سرباز زدن از تامین مخارج معالجه آنها را، حتی در صورت تمکین، صادر کرده است.

براساس اظهارات رئیس قوه قضائیه و صاحب نظر در امور خانواده و زن در اسلام، تا به حال اکثریت مردان ایرانی که مخارج معالجه همسران خود را میپرداخته اند از حق شرعی خود درمیگذشته اند و صرفاً از روی نجابت و صدقه به حق حیات شریک زندگی خود توجه میکرده اند.

برای روشنتر شدن این موضوع عین جملات یزدی را که در نماز جمعه ۱۳ خرداد ماه ایراد شده، جهت یادآوری و قاطعیت این اظهارات نقل میکنیم: "تصریح شده که در بیماریهای متعارف که انسان در زندگی معمولاً در سال یکی دوبار ممکن است گرفتار بیماریها شود که حالا من مثال میزنم به سوماخوردگیها و تبهای عادی که پیش میآید، هزینه علاج برعهده مرد است. اما در بیماریهای صعب العلاج و پرهزینه که بشکل متعارف اشخاص مبتلا نمیشوند، گاهی پیش میآید برای کسانی، و سنگین است یا هزینه سنگین دارد که اینها برعهده خود زن هست و یا مورد بحث است که بیشتر فقها بر عهده زن میدانند".

بربریت فکری و زن ستیزی سبعانه مشخصه نظامی است که ابیادی اش چنین قوانین و سیاستهایی را در قبال زنان این کشور ترویج و تشویق میکنند. امام جمعه ها، حکم میکنند که زن باید از شوهر تمکین کند، حق تحصیل، اشتغال، سفر و حتی ملاقات بستگان وی منوط به اجازه و خوش آمد شوهر است. سپس میگویند که اگر با شرایط اقتصادی و زیستی حاکم بر این کشور ویرانه و ورشکسته که همه را دچار بیماریهای صعب العلاج کرده است، زنان بیچاره دچار بیماریهایی غیر از سرماخوردگی شوند، هزینه معالجه آن برعهده خود آنان است.

میلیونها زنی که صاحب هیچ درآمدی نیستند و برای پول لباس و حمام باید دست جلوی شوهر دراز کنند، میلیونها زن بیسواد که از حق کار محرومند یا زنانی که به ضرب قوانین فقهی خانه نشین شده اند، از کجا باید هزینه معالجه خود را تامین کنند؟ آیا مغز علیل آخوند به این سوال فکر نکرده است؟

زنانی که در اثر سوءتغذیه، عدم وجود امکانات درمانی و مراقبتی دوران بارداری، وجود انواع بیماریهای روانی در اثر سرکوب و فشار بر زنان و ضرب و شتم در خانواده ها بخاطر شوربودن آش و یا عدم عرضه به موقع خدمات جنسی، به انواع بیماریهای روانی و فیزیکی دچار میشوند، طبق فتوای رئیس قوه قضائیه باید گوشه خیابانها رها شوند تا جان دهند. دولت جمهوری اسلامی که به پیروی از فقه اسلامی کوچکترین وظیفه ای در قبال تامین اجتماعی شهروندان زن این کشور برعهده نمیگیرد و تامین مالی و جانی آنها را وظیفه مردان میدانند، امروزه مثل فاشیستهای هیتلری فتوای رهاکردن بیماران صعب العلاج از جنس مونث را صادر میکند. این رژیم قرون وسطائی، با تحکیم و تشویق روابط خشن و غیر انسانی پدرسالارانه، زندگی مردم را به تباهی کشانده و حتی به رسوم پذیرفته شده موجود انسانی در جامعه خط بطلان میکشد، مرد را به جان زن میاندازد، زنان را بی پناه و با نفرت از مردان رها میکند و هر دو را به خودسوزی های خیابانی میکشاند.

نشریه "زنان" شماره ۱۸ در مقاله ای به قلم سید محسن سعیدزاده، که گویا خود دست اندرکار تفحص در رسالات پوسیده شیوخ اسلامی است، به اظهارات اخیر محمد یزدی اعتراض کرده است. نویسنده با تلاش فراوان سعی کرده است تا با استفاده از ضدونقیض گوئیهای عالم فقه و قوانین اسلامی و گیج سربهای علمای مرده و زنده، ثابت کند که حکم یزدی هرچند نظر اکثریت قاطع فقهای اسلامی است "بردیدگاهی استوار است که رابطه زوج و زوجه را رابطه معلوضی داد و ستدی میدانند... یعنی مرد، زن را اجاره میکند تا از منافع جسمی او سود ببرد، لذا باید مخارج مربوط به بهره گیری از جسم زن را بدهد ولی مخارج هزینه هائی که مربوط به حفظ جان زوجه است، برعهده خود زوجه میباشد".

نویسنده نشریه "زنان" سپس با این ادعا که این احکام با آیات قرآن و اصول مسلم انسانی اثبات شده در دانشهای امروز بشری مغایرت دارد، به رد حکم صادره رئیس قوه قضائیه در نماز جمعه خرداد ماه میپردازد و در رانتهای از زنان میخواهد که "اظهارات را به پای سرچشمه های ناب دین نگذارند و بر سر ایمان خویش ثابت قدم و پایدار بمانند". آیت الله یزدی بلافاصله در شماره بعد نشریه زنان یعنی شماره ۱۹ مخصوص مرداد و شهریور پاسخ این گستاخی ها را میدهد. یزدی قبل از هرچیز حواس پرتسی خود را به نمایش

تاکنون در جمهوری اسلامی میگفتند اگر زن از شوهر تمکین کند و "ناشزه" نباشد، حق نفقه و تامین مخارج او برعهده مرد است. هدف البته این بود که نیروی فعال و خلاق زن را در چهارچوب خانه محبوس و او را میدل به موجودی فرمانبردار کنند که حتی برای ملاقات والدین خود نیز محتاج کسب اجازه از ولی و صاحب اختیار خود شود.

براساس قوانین قرون وسطائی مدون حاکم بر کشورما زنی که برده وار به شوهر تمکین کند درمقابل، از حق مسکن، خوراک، پوشاک و ادامه بقا برخوردار میشود. تا به حال عرف و اخلاقیات انسانی غالب در جامعه ما بسیار متعالی تر و متمدنانه تر از این

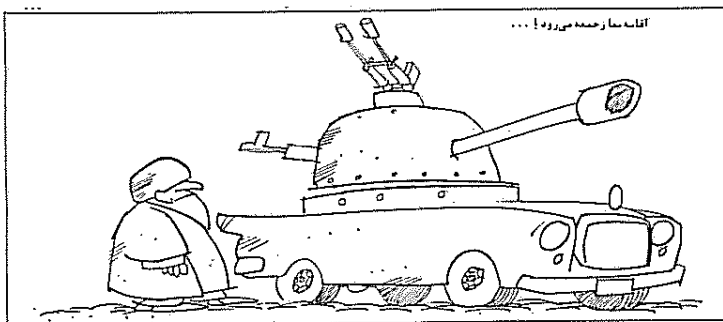
شورش مردم قزوین

بهروز پویان

همانطور که میدانید در شروع این شورش مردمی، اقدامات و گفته های بعضی تحریک آمیز بعضی از مقامات دولتی محلی بی تاثیر نبوده است. ظاهراً شکل قضیه به این صورت بوده که همزمان با بررسی لایحه استان شدن قزوین در مجلس، در نقطه یا نقاطی از شهر (گویا بازار ویا مسجد و یا اداره ای و از این قبیل...) عده ای تجمع کرده ویا گذاشتن منقل آتش و اسفند و شیرینی و... و رادیو منتظر پایان کار مجلس و اعلام استان شدن قزوین بوده اند و وقتی که رادیو اعلام میکند مسئله منتفی است خیلی زود ناراحتی و اعتراض مردمی که مسئله برایشان اهمیت داشته به اعتراض و راهپیمایی خیابانی تبدیل میشود و باز هم خیلی زود دامنه و ابعاد آن گسترده تر شده و شکل اعتراض و زبان آن و مسائل مورد درخواست آن تغییر میکند یک کارمند قزوینی میگفت: "مردمی که فکر میکردیم مرده اند و بخاری ندارند در مدت کوتاهی پس از شروع قضیه چنان سرتاسر شهر را به آتش کشیدند که باور نکردنی است ماموران انتظامی مستقر در شهر دخالتی در قضیه نمیکند که علت آن میتواند همدل بودن آنها با مردم در برخی مسائل، ترس از شناخته شدن آنها و انتقام جویی های بعدی و شرکت احتمالی افراد فامیل و حتی اعضای خانواده خودشان در این حرکت باشد. ارتش نیز آژپادگان خارج نمیشود. پس از شروع حرکت حداقل تا مدت حدود ۳۰ ساعت شهر در کنترل مردم بوده و نیروهای انتظامی جرئت دخالت نداشته اند. بعضی این مدت را تا ۲ الی ۳ روز ذکر میکنند تمام راههای ورودی شهر توسط مردم بسته میشود و مطلقاً به هیچ اتومبیلی اجازه ورود به داخل شهر را نمیدهند حتی سرویسهای کارگران کارخانه های شهر صنعتی البرز را به داخل شهر راه نمیدهند و کارگران اجباراً از اتوبوسها پیاده شده و پیاده به شهر می آیند و اتوبوس های کارخانه ها باز میگردند (از ورود افراد پیاده به شهر جلوگیری نمیشود) در داخل شهر به ادارات دولتی، بانکها و مغازه های بزرگ حمله میشده و غارت میگشتند. ادارات را به آتش میکشیدند و اتومبیلهای دولتی را نیز همینطور، حداقل در یک بانک مردم توانسته

این آمار کشته شدن یک آخوند بدست مردم نیز آمده بود. گویا این آخوند خود را در مسجدی سرگرم (مخفی) کرده بود. بعد از شروع و گسترش این شورش و عدم توانایی پلیس و نیروهای انتظامی محلی در مهار آن از کلیه شهرهای اطراف نیروی کمکی خواسته میشود. در تنکابن (ازشهرهای مازندران) به مامورین انتظامی آماده باش داده میشود و حدود ۵۰ درصد آنان به قزوین اعزام میشوند. عده ای از رفتن خودداری میکنند. اعلام تمرد میشود و خودداری کنندگان متمرده خوانده میشوند. گویا عده متمردهین حدود ۲۰ نفر باشد. یکی از آنان گفته است: "الان ۲۰ روز است که لباس نمپوشیم و به خدمت نمیرویم. قبلاً اگر چنین موردی بود و میرفتیم و کشته میشدیم به خانواده مان رسیدگی میکردند، اتومبیل میدادند و تازه معلوم بود که برای چه کشته میشویم ولی الان چنین نیست. تازه برویم چه کنیم، مردمی را که میگویند چرا نان گران شده را بکشیم؟" در عملیات پلیس برای مهار و سرکوب این حرکت از هلیکوپتر برای نقل و انتقال افراد نیروی انتظامی، مجروحین (احتمالاً مجروحین خودشان) و زندانیان به کرج استفاده میشده است. در مدت زمان کوتاهی زندانهای کرج و گوهردشت پر از زندانی میشوند. همراه با اعزام نیروهای انتظامی به قزوین از شهرهای اطراف مثل همدان و ملایر و... عده زیادی مزدور بسیجی نیز به قزوین اعزام میشوند که از اینها برای ضرب و شتم مردم و شرکت در نمایشات و راهپیماییهای فرمایشی استفاده میشده است. عده ای از نیروهای انتظامی نیز از همان اوایل حرکت با لباس شخصی بین مردم بوده و شناسایی میکرده اند و بعد از وارد شدن پلیس به صحنه های درگیری، این خائنین افراد شناسایی شده را از بین جمعیت و با اسلحه کمری مورد حمله قرار میداده اند.

اند به پولهای موجود در بانک دسترسی پیدا کنند که آنها را غارت و به نوعی بین خودشان تقسیم کرده اند عده ای از مردم قصد حمله و تسخیر کمیته مرکزی شهر را داشتند. ابتدا نماینده مردم قزوین در مجلس شورا به جلو رفته و به قصد جلوگیری از اینکار برای مردم شروع به سخنرانی میکند. عده ای قصد کتک زدن او را میکنند و بالاخره با پرتاب و اصابت سنگ بر سر وی، باعث خونین شدن سرو صورت وی میشود و میگردد. سپس حجت الاسلام ابوترابی (روحانی آزاده) چنین قصدی میکند که او نیز کتک میخورد و مجبوره فرار میشود. مردم به کمیته حمله میبرند ولی با مقاومت شدید و تیراندازی شدید پرسنل آن مواجه میشوند و بعد از کشته (وشاید عده ای مجروح) شدن حدود ۱۷ - ۱۸ نفر از مردم، موفق به اینکار نمیشوند. در نقطه ای دیگر مردم به کمیته مبارزه با منکرات حمله میکنند. مقادیر زیادی توار و فیلم و ویدئو بدست مردم می افتد. همچنین مقادیری مشروبات الکلی که برخی از آنها خنک بوده اند. عده ای شیشه های خنک مشروبات را روی دست بلند کرده و فریاد میزدند: "مردم مگه اینها حرام و نجس نیستند، پس چرا تگری اند؟" در حمله مردم به اداره دارایی تعدادی کامپیوتر گرانقیمت (میکروینت ۱۲ عدد) بوده که دو عدد از آنها را مردم خرد میکنند و بقیه مصادره میشوند و تا مدتها مامورین انتظامی در جستجوی خانه های افراد مشکوک بدنبال کامپیوترها بوده اند. در یک فاکس مخابره شده به یکی از مراکز سپاه کرج آمار نسبتاً مفصلی از اماکن تخریب و غارت شده توسط مردم آمده بود که اغلب میزان تخریب را ۶۰، ۸۰، ۱۰۰ درصد گزارش داده بودند که شامل بانکها، ادارات دولتی، ماشینهای دولتی و مغازه های بزرگ و همچنین آمار کشته شدگان و مجروحین وقایع اخیر بوده است. در



پیام کمیته مرکزی بمناسبت یازدهم دی

دهسال پیش، در یازدهم دی ماه ۱۳۶۲، نخستین دبیر اول کمیته مرکزی سازمان ما، رفیق علیرضا شکوهی، در پی مقاومتی اسطوره ای در برابر طاقت شکن ترین شکنجه ها، بدست دژخیمان رژیم اسلامی به شهادت رسید. استقامت پهلوانانه علیرضا در برابر دشمنی که همه امکانات بیکران و ابتکارات بهیمی اش را برای درهم شکستن و زبون کردن مخالفینش بکار میبرد، از آنگونه بود که شکنجه گران زبون و عاجز شده اش را به اعتراف واداشت، تا همچون مظهر کم نظیر مقاومت از او یاد کنند و به مقاومترین قهرمانان در زیر شکنجه بگویند: "خیال نکن علیرضا شکوهی هستی، زبانت را باز میکنیم!"

رفیق شکوهی نمونه برجسته مقاومت همسنگران راه کارگری خود، قبل و بعد از شهادتش، و سرمشق غرورآفرین پیگیری و پایداری برای ما، در مبارزه دشوار و طولانی در راه سوسیالیسم است. از اینرو ما هرساله یازدهم دی را با یادبود همه رفقای جان باخته یا دربندمان گرامی میداریم و با آنان تجدید پیمان میکنیم.

درسالهایی که گذشته، از بندرستگان همچون بازآمدگان از دیار مرگ از سرگذشت دهشتناک گرفتاران درجهنم واقعی، یعنی زندانهای جمهوری اسلامی خبرها آورده اند، که تصویر شقاوت را از تصورات دیرین، و تعریف مقاومت را از معیارهای پیشین، بسی فراتر میبرند. و چنین است که هرچه زمان میگذرد و هرچه واقعیات بیشتری از پشت پرده زندانها بیرون میافتد، گوهر مقاومتیهای اسیران، بهای بیشتری مییابد و مهرشان در دلمان جای بیشتری.

هرچه زمان میگذرد؛ هرچه واقعیت رژیم جمهوری اسلامی، همگان را بسمت شورش و خیزش در برابر آن سوق میدهد، و هرچه نظام ستمگر و فلاکت گستر سرمایه داری زندگی توده های هرچه انبوه تری را به کام تیره روزی و تباهی میکشد، آشکارتر میشود که خون و عذاب و رنجهای بیکران رزمندگان راه آزادی و سوسیالیسم در شکنجه گاهها و زندانهای رژیم اسلامی، همچنان که دردهای جانکاه بازماندگان و خانواده های آنان، هدر نرفته است.

یادهمه شان را گرامی میداریم، دربرابرشان سرتعظیم فرود میآوریم و با عهد خونینشان پیمان خود را تازه میکنیم.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

دی ماه ۱۳۷۲

عده زیادی از بسیجیان و نیروهای انتظامی با لباس شخصی و در پناه حمایت اسلحه گرم نیروهای انتظامی با کابل وحشیانه به مردم حمله میکرده اند. اینها هرکدام مجهز به چند قطعه کابل بوده اند و چنان وحشیانه حمله میکرده اند که اصلاً توجهی به اینکه فرد مورد حمله سالخورده و پیر است یا زن و بچه است و یا اینکه کابل به کدام نقطه از بدن اصابت میکند، نداشته اند. شایع است که عده ای نیز از نقاط مرتفع و مشرف، به فیلمبرداری و شناسایی مشغول بوده اند. بالاخره بعد از ۳ روز شورش مهار میشود با عده زیادی کشته و مجروح و سپس دستگیرهای وسیع، حکومت نظامی و منع عبور و مرور شبانه ولی اعلام نشده. از صاحبان جنازه های افراد کشته شده، تقاضای یکصد و بقول بعضی دویست هزار تومان پول تیر کرده اند و تا قبل از پرداخت پول تیر، جنازه شهیدان داده نمیشده است.

نکته مهم و قابل توجه دراین شورش مردمی اینستکه اگر تاکنون در وقایع مشابه مثل اراک، مشهد و شورشهایی که در پایان مسابقات ورزشی ۲۰۰۰ پیش میآمده است خود شرکت کنندگان در واقعه یا مردم کوچه و بازار علت واقعه را مثلاً خراب کردن خانه مردم توسط شهرداری و یا فقدان امکانات و ۲۰۰۰ و بالاخره بنوعی علت را مسائل و خواسته های روزانه، موردی و بیواسطه میدانستند و فقط نیروها و عناصر آگاه بودند که تحلیل میکردند که علت اصلی این حادثه نارضایتی عمومی از رژیم و گرانی و فلاکت است. ولی دراین حرکت خود مردم شرکت کننده تقریباً تمام افرادی که دراین مورد با آنها صحبت شده (از قشرهای گوناگون) براین عقیده هستند که علت اصلی این شورش گرانی و فلاکت است و نارضایتی مردم از وضع موجود و رژیم، و استان شدن قزوین صرفاً بهانه شروع آن بوده و خلیها میگویند دولت خود عمداً و برای لاپروسانی علت اصلی قضیه مرتب مسئله استان شدن قزوین را علم و بزرگ میکند و تقریباً اکثر مردم این واقعه را درکنار وقایع سال گذشته مشهد و اراک با حوادث شهرهای قم و تبریز ۲۰۰۰ در سالهای ۵۶ و ۵۷ مقایسه میکنند و حتی جالبتر آنکه تا مدتها بعد شایعاتی مبنی بروجود شورش در شهرهای تبریز و اصفهان و قم برسر زبانها میافتاد ولی همگان در درجه اول تهران و وقایع آنرا تعیین کننده میدانند و میگویند اگر در تهران شروع شود کار تمام است و بعد تبریز را مهم میدانند ●

عطری- حمید عمرانی- محمد رضا عمرانی- رضا غفاری- مهدی فتاپور- مسعود فتحی- رشید فدانی- محمدحسن فرساد- عباس فضیلت کلام (پدر)- داریوش فریدونی- علی فریدونی- داریوش قدیمی- احمد قره باغی- فیروز قریشی- قدرت قلی زاده مقصود کاسبی- فرنوش کتابچی- بهروز کریمی- بهزاد کریمی- شهرام کریمی- حسین کوهرنگ بروجدی- شهاب لیبید زهرالطفی- روبن مارکاریان- عفت ماهباز- محبوبه مجتهد- محمد محبی- معین الدین محرابی- شعبان محمدنژاد فرد- موسی محمد نژاد- محمدجعفر محمدی- پرویز مختاری- محمد علی مدرسی- مصطفی مدنی- ثریا مرادی- جلیل مرزبان- حمید مژده- محمد مصری- عباس مظاهری- غلامرضا معمارباشی- محمدرضا معینی چاغروند- آزیتا معینی شیرازی- حسین مقدس- مرتضی ملک محمدی- فرزاد ملکی- مسعود ملکی- عباس منصوران- مهدی موسی زاده آناهیتا مهدیانی مارانی- اکبر میرجانی- محمد ناظمی- ناهید ناظمی- نوشزاد ناظمی- حسن نجفی- حمید نجفی- محمود نسلی- کیومرث نقی پور- فرخ نگهدار- همت علی نوروزپور- پروین نودینیان- پرویز نویدی- علی نیری- شهاوحد- غلامرضا هاشمی- محمد جعفر هنریار- محمد حسن یحیوی- غلامحسین یوسفی شیواری *

رونوشت به:

سازمان عفو بین المللی،

صلیب سرخ جهانی،

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل.

اطلاعیه ۱۸۰ تن ...

یدالله بلدی- احمد بناسازنوری- ناصر بنایی- کمال بهادری فر - محمود پروانه- خسرو پرویزی- حسن پوررضاخلیق- تقی تام- علی توکلی- میترا تهامی- خسروثبتي- علی جالینوسی- حسن جعفری- ولی الله جعفریان- فرشته جلیلی- منصور جلیلی- فردوس جمشیدی رودباری- مسعود جنت- آذر جوانشیر- محمد ابراهیم جوهری- حسین جهانگیری- حیدر جهانگیری- زبیر جهانگیری- حسن حسام- احمد حسینی- زین العابدین حقانی- بهروز حقانی- مرتضی حمزه لویان- محمود حمزه لونی- داود خان حکیمی- علی خاوری- منیر خسروشاهی- مجید دارابیگی- اصغر داوری- سید محمد دشتی- محمود دشتی- رضا دقتی- ایوب دوستی- ایرج رازلو- محمد راکی زاده- حسن راهی- جواد رحیم زاده اسکونی- بیژن رضانی- فرهنگ رکنی (خوی)- محمد علی زندکرمی- اردوان زبیرم- حسن ساحل نشین- رضا ساکی- انوشیروان سرحدی- رحیم سروستانی- سید علاءالدین سعیدی- هدایت سلطانزاده- حجت سلطانی- مسعود سلطانی- فهیمه سلمانی مظفر- نسرین سلمانی مظفر- آلبرت سهرایان- مرتضی سیاهپوش- محمد تقی سید احمدی- علی اصغر سیفی- علی اکبر سیفی- رامین سیگارودی- جلال شالگونی- علی اکبر شالگونی- محمد رضا شالگونی- محمد شجاع- فرشید شریعت- بهمن شریعت مداری- ملیحه شریف زاده- جلال شکوهی- مجید شیرینی- فاطمه صبرها- پروین صدیقی- صدیقه صرافت- رحمت صناعی- احمد عابدی- عباس عاقلی زاده- قربانعلی عبدالرحیم پور- داود عزیزیان- مازیار

شماره پانز ایران بولتن منتشر شد!

شماره ۷ (پانز) فصل نامه "ایران بولتن" ارگان بین المللی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با مطالب زیر منتشر شده است:

۱- سرمقاله: رئیس جمهوری "انتخابی مجاهدین" - انتخاب را به مردم ایران واگذار کنید.
۲- رادیوی بین المللی کارگری: طرحی برای وحدت مبارزاتی کارگران اروپا، آفریقای شمالی و خاورمیانه

۳- کشتار کشیشان مسیحی نمودی است از عدم تحمل غیرخودی

۴- اتحاد چپ در ایران

۵- عروس خردسال: نوعی از تجاوز جنسی در جمهوری اسلامی

۶- دولت جمهوری اسلامی را به پای محاکمه بین المللی بکشانیم: قطعنامه روز یادبود شهدا


۷- مصاحبه با رضا علامه زاده

۸- نقد کتاب: "اسلام ها و مدرنیسم" نوشته عزیزالزومه

۹- مصاحبه با حزب کمونیست نپال

۱۰- ایران و آسیای مرکزی

۱۱- چشم عقاب بر فراز دنیای اسلام

 <p>1994 نشر بیدار</p>
<p>نشر بیدار NASHRE BIDAR</p>
<p>نشر بیدار منتشر کرده است:</p>
<p>مبارزه طبقاتی اثر: کارل کائوتسکی ترجمه ی ح - ریاحی بهای کتاب معادل ۶۶ مارک آلمان</p>
<p>مبارزه طبقاتی</p> <p>نشر بیدار کتاب مبارزه طبقاتی اثر کارل کائوتسکی را که به همت ح - ریاحی ترجمه شده به چاپ رسانده است. این کتاب که یکی از اسناد کلاسیک مارکسیستی است شامل ۵ فصل بنامهای نابودی تولید خرد - پرولتاریا - طبقه سرمایه دار - ثروت اشتراکی - مبارزه طبقاتی است که اگرچه تا حد معینی بیانگر پهنهای کلاسیک مارکسیستی است، معیناً اثر مزبور بلحاظ متدینیک از ارزش غیر قابل انکاری برخوردار است.</p>
<p>منتشر می کند:</p>
<p>۱ - مارکس - انگلس و دمکراسی لیبرال نوشته مایکل لوین ۲ - تعلیمی از روحانیت شیعه نوشته ح - آزاد ۳ - فراسوی سرمایه نوشته مایکل لیبرشت ۴ - مارکسیسم و دیکتاتوری پرولتاریا هال دریبر - موتس جانستن ۵ - انقلاب کار مقالاتی از لوموند دیپلماتیک</p>
<p>آدرس تماس : Postfach 5311 30053 Hannover Germany</p>
<p>جهت دریافت کتبی نشر شده لطفاً بهای آثرا به شماره حساب شکی ذکرشده واریز نموده و یک نسخه تر رسید آثرا به آدرس تماس ما ارسال نمایید.</p>
<p>خسرو حسام باکتی Rahmanian - K. Stadtparkstrasse Hannover Konto Nr.: 18996450 BLZ: 24050180 Germany</p>

اطلاعیه ۱۸۰ تن از زندانیان سیاسی سابق ایران

درباره مرگ نابهنگام علی اکبر سعیدی سیرجانی

ما از طریق رسانه های خبری جمهوری اسلامی، از خبر تأسف انگیز مرگ سعیدی سیرجانی در زندان آن رژیم مطلع شدیم. نحوه اعلام مرگ این نویسنده ایرانی علت مرگ را درهاله ای از ابهام قرار داده است. ناسزاهایی که بهنگام دستگیری این نویسنده، از طرف رژیم به او نسبت داده شد، انگشت اتهام را مستقیماً متوجه مسئولین جمهوری اسلامی میسازد. باتوجه به فضای مشابهی که علیه امضاءکنندگان بیانیه مشترک ۱۲۴ نویسنده ایرانی در داخل کشور در دفاع از حق آزادی بیان و اندیشه مبارزه علیه سانسور، از طرف رژیم ساخته میشود، بیم آن میرود که سرنوشتی مشابه در انتظار عده ای از آنها باشد.

تجربه پانزده ساله جمهوری اسلامی نشان داده است که این رژیم نه فقط در برخورد با مخالفین سیاسی خود، بلکه حتی با کسانی که بنحوی با آنها همفکری نداشته اند، ابتدائی ترین موازین حقوقی و انسانی را زیر پا گذاشته است، و با نسبت دادن انواع دشنامها، نظیر "معتاد"، "جاسوس"، "لواط کار"، "بدکاره"، "هرزه"، "قمارباز" و غیره تا حد بی اخلاقی محض پیش رفته است.

ما که خود سالهای طولانی قربانی ستمگریهای این رژیم استبدادی ویا استبداد پیشین بوده ایم، بامضمون این نوع اتهامات بی پایه و پرونده سازیها آشنا هستیم و آنرا محکوم مینماییم. ما ضمن تسلیت به خانواده علی اکبر سعیدی سیرجانی، خواهان تحقیق درباره چگونگی مرگ این نویسنده ایرانی، از طرف يك مرجع صلاحیت دار بین المللی، نظیر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، سازمان عفو بین الملل و صلیب سرخ جهانی هستیم. آزادی اندیشه و بیان، حق اولیه هر انسان، هر نویسنده و هر هنرمندی است که میخواهد آزادانه بیندیشد و آزادانه بنویسد.

ابراهیم آزاد - حسن آزادفر - محمد آزادگر - آذرآل کنگان - فرج آلیاری - شکوفه ابراهیم زاده - محمدباقر ابراهیم زاده - یوسف احمدی - صنوبر احمدی - فریدون احمدی - اردشیر ارجمندی - داریوش ارجمندی - یوسف اردلان - یاور استوار - بهمن سعیدی - عباس اشراقی - اکبر اصل فلاح - محمد اعظمی - مهران اعظمی - اقبال اقبالی - رضا اکرمی - محمدرضا الاردبیلی - اکبر امیرنژاد - فریدون انجمنی - ایران انصاری - محمدصادق انصاری - رحیم انصاری لاری - حسین انور حقیقی - عباس انور حقیقی - ابراهیم آوخ - اصغر ایزدی - محرم ایمازی - حسن برادران - بقیه در صفحه ۲۱

صدای کارگر

رادیوی سازمان کارگران انقلابی ایران

(راه کارگر)

هرشب ساعت ۲۱ به وقت تهران روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابر با ۴۲۰۰ کیلو هرتز پخش میشود.

ساعت و طول موج صدای کارگر را در سراسر ایران تبلیغ کنید!

صدای کارگر به عنوان تریبون چپ کارگری ایران، در انعکاس نظرات و نوشته های کسانی که برای آترناتیو سوسیالیستی مبارزه میکنند، محدودیت تشکیلاتی ندارد.

پخش صدا یا نوشته و نظرات افراد بیرون از سازمان کارگران انقلابی ایران، از صدای کارگر، الزاماً به معنای همکاری آنها با این سازمان نیست.

کمک مالی به صدای کارگر

رفیق علی ۸۸ ۱۰۰ فرانک

آدرس روابط عمومی سازمان :

ALIZADI, BP195
75563, PARIS -CEDEX12
FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان :

۴۳۴۵۵۸۰۴ (۱ - ۳۳)

تلفن، علسی سازمان برای تماس از خارج کشور :

۶۷۷۷۸۱۹ (۴۰ - ۴۹)

پول آبونمان و سایر انتشارات را به حساب نانکی زیر واریز کرده و رسید آنرا به آدرس پستی ارسال کنید.

برای آبونمان نشریه راه کارگر و خرید سایر انتشارات سازمان، با آدرس زیر مکاتبه کنید.

HAZAREHE V

19042035

37050198

Stadtsparkasse Köln

Germany

شماره حساب

کد بانک

نام بانک

RAHE KARGAR

Postfach 103707

50477 Köln

Germany